

ویرایش جدید

# النصیر

فیه شرح روضتہ الشہید

کتاب الصلاة

کامل ترین شرح فارسی بر شرح لمعه

همراه با متن کامل شرح لمعه

شیخ حسن قاروبی

اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ



# النصيحة

في شرح روضة الشهيد





سر شناسه: قارویی تبریزی، حسن، ۱۳۳۶، شارح  
عنوان قرار داری: التضید فی شرح روضه الشهد، فارسی، عربی  
عنوان: التضید، شرح فارسی لمعه، با متن کامل کتاب لمعه  
تکرار نام پدید آور: تالیف حسن قارویی تبریزی  
مشخصات نشر: قم: حسن قارویی تبریزی، ۱۳۹۵  
مشخصات ظاهری: ج.

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰۰۴-۵۱۴۲-۱

بها: ... ریال (دوره):

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰۰۴-۵۳۳۶-۷

(جلد ششم):

وضعیت فهرست نویسی: فبیا

یادداشت: کتابخانه:

یادداشت: مندرجات ج. ۱. الطهاره. ج. ۲-۳. الصلاه. ج. ۴. الزکاه. ج. ۵. الصوم و الاعتکاف. ج. ۶-۷. الحج ج. ۸. الجهاد. ج. ۹. القضاء ....

موضوع: شهید اول، محمد ابن مکی، -۷۸۶۷۲۴ق، اللغه دمشقیه - نقد و تفسیر

موضوع: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱، ۹۶۶ق، الروضه البیہ فی شرح اللغه دمشقیه - نقد و تفسیر.

موضوع: فقه جعفری.

شناسه افزوده: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱ - ۹۶۶ق، الروضه البیہ فی شرح اللغه دمشقیه. شرح

رده بندی کنگره: ۲۳۶.۱۲۹۵، ۸.۴۲۳۶، ۹.۱۸۲/۲/ش BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲

شماره مدرک: ۳۹۲۴۳۷۸

## التضید (جلد ششم)

مؤلف: شیخ حسن قارویی

قطع: وزیری ۳۳۵ صفحه

نوبت چاپ: اول تابستان ۹۵

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ گلهای

ناشر: مؤلف

« کلیه حقوق محفوظ می باشد »

شابک جلد ششم: ۹۷۸-۶۰۰۰۴-۵۳۳۶-۷ دوره: ۹۷۸-۶۰۰۰۴-۵۱۴۲-۱

مرکز پخش: کتابفروشی حسینی

قم. خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه همکف بالا، پلاک ۸۸

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۴۰۵، فکس: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۴۹۶، همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۷۵۲۶

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

## فهرست

۹	مقدمه.....
۱۳	فصل هشتم.....
۱۳	احکام قضاء نماز.....
۲۴	ترتیب در قضا.....
۳۰	چهل به ترتیب قضای نمازها.....
۳۵	کیفیت و طریق تکرار.....
۴۶	طریق سوم، تکرار در خصوص فرض پنجم.....
۵۴	قضای مرتد.....
۵۷	قضای فاقد الطهور.....
۶۱	اعاده فاقد ساتر عورت نماز خود را در وقت.....
۶۵	استحباب قضاء نافله های یومیه.....
۶۷	قضای نمازهای پدر بر پسر بزرگتر.....
۷۷	اجیر گرفتن فرزند برای قضای نمازهای پدر.....
۷۹	فوت نمودن پسر پیش از آنکه قضای نمازهای پدر را انجام دهد.....
۷۹	وصیت نمودن میت اجیر گرفتن برای قضای نمازهایش.....
۸۱	فوت شدن عدد نامعلومی از نمازهای مکلف.....
۸۳	عدول از قضا به قضای دیگر.....

۸۸.....	ترامی عدول - دَوْر عدول
۹۵.....	<b>چند مسأله</b>
۹۵.....	مسأله صاحب عذر.....
۱۰۳.....	نماز مبطون.....
۱۱۶.....	استحباب تعجیل نمودن در قضاى نماز.....
۱۲۳.....	خواندن نافله پیش از نماز واجب.....
۱۲۷.....	<b>فصل نهم</b>
۱۲۷.....	کیفیت نماز خوف.....
۱۴۲.....	کیفیت نماز ذات الرقاع.....
۱۶۹.....	<b>فصل دهم</b>
۱۶۹.....	نماز مسافر.....
۱۷۰.....	شرط اول - پیمودن هشت فرسخ.....
۱۸۶.....	شرط دوم - قواطع سفر.....
۱۹۹.....	شرط سوم - کثیر السفر نبودن.....
۲۰۶.....	شرط چهارم - نبودن سفر برای معصیت.....
۲۱۲.....	شرط پنجم - خارج شدن از حدّ ترخص.....
۲۲۹.....	<b>فصل یازدهم</b>
۲۲۹.....	نماز جماعت.....
۲۳۸.....	شرایط امام جماعت.....
۲۴۵.....	راه دانستن عدالت.....
۲۵۱.....	شرایط جماعت.....

۲۵۸.....	احکام جماعت
۲۸۶.....	مستحبات جماعت
۲۸۸.....	مکروهات جماعت
۳۰۷.....	مسأله تقیه در نماز
۳۱۱.....	کسانی که امامتشان جایز نیست
۳۲۰.....	مرجحات امامت



## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف خلقه محمد بن  
عبدالله ﷺ واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم  
الدين.

اکنون به لطف پروردگارمّتان بخش پایانی شرح کتاب الصلاة شرح لمعه را به  
محصلین گرامی تقدیم می‌دارم.

حسن قاروبی



كتاب الصلاة





## فصل هشتم

(الفصل الثامن: في القضاء، يجب قضاء الفرائض اليومية مع الفوات حال البلوغ والعقل والخلو عن الحيض، والنفاس، والكفر الأصلي) احترز به عن العارضي بالارتداد فإنه لا يسقطه، كما سيأتي.

وخرج بالعقل المجنون، فلا قضاء عليه، إلا أن يكون سببه بفعله، كالسكران مع القصد والاختيار، وعدم الحاجة.

---

## احكام قضاء نماز

(الفصل الثامن: في القضاء... قضاء در اصطلاح فقهاء واصوليين عبارت است از انجام فعل واجب یا مستحب که محدود به وقت معین است، در خارج از آن وقت. کسی که نمازهای واجب شبانه روزی را در وقتش نخوانده و از او فوت شده باید قضای آن را بجا آورد به چند شرط:

۱. اینکه در حال بلوغ فوت شده باشد پس نمازهایی که قبل از بلوغ نخوانده قضایش بعد از بلوغ واجب نیست.

۲. اینکه در حال وجود عقل، فوت شده باشد پس نمازهایی که از شخص مجنون فوت می‌شود، قضایش بعد از سلامتی از جنون، واجب نیست مگر در یک صورت و آن وقتی که جنون و بی عقلی به سبب خود شخص باشد مثل اینکه شخص با اختیار خود عمداً شراب خورد و مست شد و آدم مست در حال مستی، بی عقل می‌باشد، چنین شخص نمازهایی که در حال مستی از او فوت شده باید بعد از خوب شدن، قضا کند.

۳. اگر زن است در حال حیض یا نفاس نبوده باشد پس نمازهایی که در آن دو حال از او فوت می‌شود قضایش واجب نیست.

۴. اینکه کافر نبوده باشد پس نمازهایی که از کافر در حال کفرش فوت شده اگر مسلمان شود قضایش واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: (فی القضاء) الف ولام در آن عوض مضاف الیه است یعنی فی قضاء الصلاة (یجب قضاء الفرائض... یعنی واجب است قضاء نمازهای واجب یومیه اگر فوت شود (از انسان) در حال بلوغ و عقل و (در حال) خالی بودن از حیض و نفاس و (خالی بودن از) کفر اصلی إحتراز به عن... یعنی اینکه مصتّف قید - اصلی - آورد تا خارج کند کفر عارضی را مثل ارتداد پس خالی بودن از کفر عارضی شرط وجوب قضاء نمی‌باشد، زیرا کسی که از اسلام برگردد و مرتد شود نمازهایی که از او در حال ارتداد فوت می‌شود بعد از برگشت به اسلام، قضایش واجب است چنانکه بحثش خواهد آمد در عبارت مصتّف.

ترجمه: احتراز و دوری نمود مصتّف به قید - اصلی - از کفر عارضی (که عارض شود) به سبب ارتداد (و برگشتن از دین اسلام) زیرا کفر عارضی ساقط نمی‌کند قضا را (بلکه باید نمازهای فوت شده در حال ارتداد را قضا کند بعد از برگشت به اسلام).

**وخرج بالعقل، المجنون...** اینکه مصتّف قید - عقل - آورد و فرمود در حال وجود عقل، نمازش فوت شده باشد، برای اینکه شخصی مجنون خارج شود پس برای مجنون بعد از خوب شدن، قضای نمازهای فوت شده در حال جنون واجب نیست. (ناگفته نماند مقصود شارح از مجنون، در اینجا، فقط به اصطلاح دیوانه نیست بلکه مقصود کسی است که عاقل نباشد و این معنی، هم دیوانه را شامل است و هم شخص مست را (البته آن مستی که بی توجه و بدون قصد و اختیار به واسطه شراب مثلاً مست شده) چون آدم مست در حال مستی، عقلش گرفته و یا پوشیده می‌شود و در آن حال عاقل نیست پس به قید - عقل - مجنون به هر دو قسمش خارج می‌شود و نمازهایش قضا ندارد).

شارح می‌فرماید: مگر (در یک صورت، مجنون نمازهایش قضا دارد و آن) در صورتی که سبب جنون (و بی عقل شدنش) به وسیله کار خود او باشد (و سبب جنون را خودش فراهم کرده و به سبب خدایی و آفت آسمانی نباشد) مثل آدم مست بشرط اینکه با قصد و اختیار و بدون هیچ احتیاجی، خود را مست کرده (توضیح این سه شرط را پس از این می‌دهیم).

**مع القصد والاختیار وعدم الحاجة** این سه چیز قید می‌باشند برای سکران یعنی آدم مست با این سه شرط باید نمازهای فوت شده در حال مستی را قضا کند و آن سه شرط عبارتند از:

۱. اینکه خودش خواسته مست شود و بی عقل گردد یعنی با علم و آگاهی به اینکه فلان مایع مست کننده است آن را بخورد تا مست شود ولی اگر قصد مستی نداشت بلکه با ندانستن اینکه فلان مایع مست کننده است آن را بخورد و مست شود نمازهایش قضا ندارد.

۲. اینکه با اختیار خود آن را بخورد یعنی او را اکراه و اداوار و جبر بر خوردن آن مایع مست کننده نکرده اند ولی اگر با اختیار نبود بلکه او را اداوار و مجبور کرده باشند و مست شود نمازهایش قضا ندارد.

۳. اینکه بدون احتیاج به آن، بخورد ولی اگر احتیاج به آن داشت و مضطر بودن به خوردن آن بجهت اینکه دواى بیماری او می باشد و یا در بیان است و بجهت جلوگیری از گرسنگی تا هلاک نگردد آن را خورد، نمازش قضا ندارد.

وربما دخل فيه المغمی عليه، فإن الأشهر عدم القضاء عليه وإن كان بتناول الغذاء المؤدی إليه، مع الجهل بحاله، أو الإكراه عليه، أو الحاجة إليه كما قيده به المصنف في «الذکری». بخلاف الحائض والنفساء، فإنهما لا تقضیان مطلقا، وإن كان السبب من قبلهما. والفرق أنه فيهما عزيمة، وفي غيرهما رخصة، وهي لا تناط بالمعصية.

---

وربما دخل فيه المغمی عليه... توضیح: چه بسا آدم بی هوش هم ممکن است داخل در حکم مجنون باشد پس به قید عقل، او هم خارج می شود، زیرا آدم بی هوش در حال بی هوشی شبیه به انسان بی عقل است فلذا فتوای اشهر فقهاء آن است که بی هوش بعد از به هوش آمدن لازم نیست نمازهای فوت شده در حال بی هوشی را قضا کند.

فرق نمی کند بی هوشی به سبب خدایی و آفت آسمانی باشد یا به سبب خود شخص باشد به واسطه خوردن غذای بی هوش کننده.

البته در صورت خوردن غذا، به یکی از این سه شرط، قضا بر او واجب نیست و آن سه شرط عبارتند از:

۱. اینکه نداند غذا بی هوش کننده است.

۲. اینکه اگر هم بداند اما با جبر و اکراه او را بخوراند.

۳. اینکه اکراه هم نباشد اما احتیاج به آن غذا دارد و مضطر است به خوردن آن.

پس بنابراین اگر با علم به اینکه غذا بی هوش کننده است و احتیاج هم به آن

نداشته باشد، بخورد باید قضا کند نمازهای فوت شده در حال بی هوشی را.

شرح و ترجمه عبارت: دخل فيه داخل می شود در مجنون یعنی در حکم مجنون

که قضا نکردن باشد المغمی عليه بضم میم یعنی شخص بی هوش عدم القضاء عليه

یعنی واجب نیست قضا بر مغمی عليه وان كان تناول... گرچه اغماء (بی هوشی) به

سبب خوردن غذایی باشد که او را بکشاند به حال بی‌هوشی (البته به یکی از این سه شرطی که ذکر می‌گردد قضا بر او واجب نیست و آن سه شرط: ) یا در صورتی که نداند حال غذا را (که او را به بی‌هوشی می‌کشاند) و یا (بداند ولی) اکراه و اجبار شده بر خوردن آن غذا و یا احتیاج به آن غذا داشته و آن‌کان ضمیر مقدر بر می‌گردد به اغماء - که از کلمه - مغمی علیه - فهمیده می‌شود نظیر آیه «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» که ضمیر هو به عدل بر می‌گردد که از «اعدلوا» فهمیده می‌شود بحاله به حال غذا علیه بر تناول غذا کما قیده به یعنی همانطوری که مصنف تقیید کرده تناول غذا را به آن شرایط، در کتاب ذکر می‌کند.

**بخلاف الحائض والنفساء...** توضیح: در سکران و مغمی علیه گفته شد که شرط است در سقوط قضا از آنها اینکه سبب از طرف خودشان نباشد و اگر چنانچه بدست خود به وسیله‌ای خویش را مست یا بی‌هوش کند قضا ساقط نمی‌شود و باید قضا کند.

ولی در زن حائض و نفساء (زنی که زاییده) شرط نیست که سبب از طرف خودشان نباشد بلکه مطلقاً نمازهای فوت شده در حال حیض یا نفاس قضا ندارد چه اینکه بدست خود به وسیله‌ای حیض یا نفاس شده باشد (مثل اینکه با خوردن دوایی خود را حیض کند یا بچه‌اش را سقط نماید که نفاس شود) و چه به وسیله خدایی باشد.

شارح می‌فرماید: جهت اینکه حائض و نفساء فرق دارند با سکران و مغمی علیه آن است که: حائض و نفساء نهی شده‌اند از قضا پس سقوط قضا از آنها حتمی و واجب است بطوری که قضا برای آنها جایز نیست، بدین جهت گوئیم حتی اگر بدست خود، خویش را حائض یا نفساء کند (که این کارش معصیت است چون

خودش سبب شده عبادت از او ترک شود) باز قضا ساقط است زیرا عزیمت و حتمی بودن سقوط، منوط و وابسته به معصیت نیست یعنی در عزیمت اینطور نیست که اگر مکلف معصیت کند قضا ساقط نباشد و اگر معصیت نکند قضا ساقط باشد بلکه چه معصیت کند (و بدست خود خویش را حیض یا نفساء کند) و چه معصیت نکند (و به سبب خدایی حیض یا نفساء شود) در هر صورت قضا از او ساقط است. ولی سکران و مغمی علیه چنین نیستند، زیرا آنها نهی از قضا نشده‌اند تا سقوط عزیمت باشد بلکه سقوط قضا از آنها رخصت و تخفیفی است از شارع مقدس که برای آنها داده یعنی شارع مقدس به جهت تخفیف در تکلیف، آنها را مرخص در ترک قضا نموده و آنها ممنوع از انجام قضا هم نیستند.

و وقتی که سقوط، رخصت برای آنها شد پر واضح است که رخصت و تخفیف در تکلیف، در صورت عدم معصیت می‌باشد، زیرا در صورت معصیت، تخفیف دادن برای مکلف، مناسبتی ندارد و شارع مقدس چنین کاری نمی‌کند، چون در صورت معصیت، شارع مقدس سخت می‌گیرد و غلظت می‌کند نه رخصت.

خلاصه اینکه رخصت در اینجا منوط و وابسته به معصیت است به این معنی که در صورت معصیت (که بدست خود، خویش را سکران یا بی‌هوش کند) دیگر رخصتی برای آنها در سقوط قضا نیست و باید قضا کنند و چنین نیست که مطلقاً (چه در صورت معصیت و چه در صورت عدم معصیت) رخصت برای او باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **مطلقاً تفسیر مطلقاً همان جمله بعدی است که می‌فرماید: وإن كان السبب من قبلهما یعنی اگرچه سبب حیض و نفاس از جانب خود زن حائض و نفساء باشد (نه از جانب خدا) والفرق یعنی فرق بین حائض و نفساء و بین سکران و مغمی علیه (که در سکران و مغمی علیه شرط است در سقوط قضا اینکه**



سبب سکر و اغماء از جانب خودشان نباشد ولی در حیاض و نفساء، شرط نیست سبب حیض و نفاس از جانب آنها نباشد بلکه مطلقاً قضاء از آنها ساقط است) اِنَّه فیهما یعنی فرق آن است که سقوط قضاء در حیاض و نفساء عزیزت است (یعنی واجب است آنها ترک قضا کنند، زیرا نهی شده‌اند از قضا) و فی غیرهما یعنی ولی در غیر حائض و نفساء (که سکران و مغمی علیه باشد) سقوط قضا رخصت است (یعنی تخفیفی است از شارع مقدس بر آنها و نهی نشده‌اند از قضا) و هی لا تناط بالمعصیة یعنی و (بعد از آنکه سقوط قضا از حیاض و نفساء عزیزت شد گوئیم که) عزیزت وابسته به معصیت نمی‌شود (به این معنی که چنین نیست که در صورت معصیت، ترک قضا و سقوطش واجب نباشد و در صورت عدم معصیت ترکش واجب باشد پس در حیاض و نفساء اینطور نیست که در صورتی که سبب از جانب خودشان باشد که معصیت است، ترک قضا واجب نباشد و در صورتی که سبب از جانب خدا باشد ترک قضا واجب باشد بلکه وقتی ترک قضا واجب و عزیزت شد، در هر دو صورت (معصیت و عدم معصیت) می‌باشد برخلاف رخصت که این، منوط و وابسته به معصیت است به این معنی که در صورت معصیت دیگر رخصتی نیست در ترک قضا و فقط در صورت عدم معصیت، رخصت هست).

ناگفته نماند که ضمیر - هی - در عبارت باید به عزیزت برگردد نه به رخصت چون اگر به رخصت برگردد عبارت معنی ندارد ولی از بعضی حواشی معلوم می‌شود که ضمیر را به رخصت برگردانده‌اند و خود شارح حاشیه‌ای بر عبارتش دارد حاشیه - منه - که این حاشیه انسان را به اشتباه می‌اندازد زیرا در ابتدا می‌فرماید: العزیمة لاتنط بالمعصیة و در آخر عبارت می‌فرماید: الرخصة لاتنط بالمعصیة - و شاید در

نسخه آن حاشیه، غلطی بوده باشد و ظاهراً صحیح آن است که بگوید: الرخصة تُنات بالمعصية - تأمل شود.

والمراد بالكفر الأصلي هنا: ما خرج عن فرق المسلمين منه فالمسلم يقضي ما تركه وإن حكم بكفره كالناصبی وإن استبصر، وكذا ما صلاه فاسدا عنده.

والمراد بالكفر الأصلي... توضیح: اینکه مصتّف فرمود کافر اصلی، نمازهای فوت شده در حال کفرش قضا ندارد، مقصود آن کافری است که از گروه‌های مسلمین خارج است و خود را مسلمان نمی‌داند مثل یهود و نصاری و مشرکین و بت‌پرست‌ها، این کافر اگر مسلمان شود لازم نیست نمازهای فوت شده در حال کفر را قضا کند.

بنابراین کسی که خود را مسلمان می‌داند و یکی از گروه‌های مسلمانان است ولی به عقیده شیعه محکوم به کفر است مثل سنی ناصبی (که دشمنی با اهل بیت پیغمبر ﷺ و ائمه معصومین می‌کند) این شخص اگر نمازی از او ترک شد واجب است قضا کند اگرچه شیعه شود و اینطور نیست که اگر شیعه شد بگوئیم نمازی که قبل از آن در حال ناصبی بودنش از او فوت شده، قضا ندارد، نه، چنین نیست بلکه نمازهای فوت شده آن زمان را باید قضا نماید.

و همچنین اگر نمازی باطل به مذهب خودش خوانده بود (گرچه به مذهب شیعه همان نماز صحیح بوده) باید آن را قضا کند همانطوری که اگر نمازی که خوانده بوده به مذهب خودش صحیح خوانده ولی به مذهب شیعه باطل بوده (مثل نماز دست بسته) قضاء آن واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **والمراد بالكفر الأصلي...** یعنی مقصود از کفر اصلی در اینجا، کفر کسی است که از گروه‌های مسلمین خارج است از اقسام کفر (کفر یهود و نصاری و مشرکین و غیر آنها) پس بنابراین، مسلمان (کسی که یکی از گروه‌های مسلمانان است) باید قضا کند نمازی را که ترک کرده گرچه حکم به کفرش شده مثل

ناصبی و **إن استبصر** یعنی (ناصبی باید نمازهای فوت شده اش را قضا کند) گرچه شیعه شود.

غرض شارح از این جمله دفع توهمی است که ممکن است در اینجا بشود چون جای این هست کسی خیال کند که همانطوری که کافر اگر مسلمان شود نمازهای فوت شده در حال کفرش قضا ندارد، همچنین سنی ناصبی اگر شیعه شد نمازهای فوت شده در حال ناصبی بودنش قضا نداشته باشد، شارح می فرماید که چنین نیست و **کذا ما صلاه فاسداً عنده** و همچنین (باید ناصبی قضا کند) نمازی را که فاسد و باطل خوانده بوده به عقیده و مذهب خودش (گرچه به مذهب و عقیده ما همان نماز صحیح بوده).

(ویراعی فیہ) أي فی القضاء (الترتیب بحسب الفوات) فیکدم الأول منه، فالأول مع العلم، هذا فی الیومیة. أما غیرها ففی ترتبه فی نفسه وعلى الیومیة وهي علیه قولان. ومال فی «الذکری» إلى الترتیب. واستقرب فی «البیان» عدمه، وهو أقرب.

## ترتیب در قضا

(ویراعی فیہ) أي فی القضاء... در نمازهای واجب یومیة اگر چند نماز فوت شود چنانچه اگر ترتیب فوت آنها را بداند، باید به همان ترتیب که فوت شده آنها را قضا کند یعنی هر نمازی که اول فوت شده ابتدا آن را قضا کند و سپس نمازی را که بعد آن فوت شده، مثلاً نمازی را که روز شنبه فوت شده اول آن را قضا کند سپس نمازی را که روز یکشنبه فوت شده.

و اما در نمازهای واجب غیر یومیة مثل نماز آیات و نمازی که به نذر و عهد و قسم واجب شود آیا ترتیب در قضای آنها به حسب اینکه هر کدام اول فوت شده اول قضا شود، لازم است یا نه؟ مثلاً روز شنبه نماز آیات فوت شده و روز یکشنبه نماز نذری، آیا لازم است اول نماز آیات قضا شود و سپس نماز نذری و یا اینکه اگر به عکس هم قضا شود اشکال ندارد؟ دو قول است.

و نیز آیا ترتیب بین قضای آنها و بین قضای نماز یومیة لازم است یا نه؟ مثلاً روز شنبه نماز آیات فوت شده و روز یکشنبه نماز یومیة آیا لازم است اول نماز آیات و سپس نماز یومیة قضا شود یا اینکه اگر بعکس هم قضا شود اشکال ندارد؟ دو قول است.

و همچنین اگر مثال به عکس بود یعنی روز شنبه نماز یومیه فوت شده و روز یکشنبه نماز آیات، آیا لازم است اول نماز یومیه و سپس نماز آیات قضا شود یا اینکه اگر بعکس هم قضا شود اشکال ندارد؟ دو قول است.

ترجمه و شرح عبارت: **ویراعنی...** یعنی واجب است رعایت شود در قضای نمازها، ترتیب به حسب (ترتیب) فوت آنها پس باید مقدم داشته شود (قضای) اول از فائت (یعنی هر کدام اول فوت شده، اول قضا شود) پس از آن، دیگری که بعد آن فوت شده (قضا شود) **مع العلم** یعنی در صورتی که ترتیب فوت آنها را بداند و اگر نداند، ترتیب ساقط است چنانکه بعداً مصنف خواهد فرمود در آنجایی که فرموده: ولو جهل الترتیب سقط - **هذا یعنی این** (که گفتیم ترتیب واجب است) در نمازهای واجب شبانه روزی می باشد اما غیر یومیه پس در وجوب ترتب بین خود آنها (به حسب ترتیب فوت آنها در جایی که چند نماز از نمازهای غیر یومیه فوت شود که بعضی قبل بعضی دیگر فوت شده) و همچنین وجوب ترتب آنها بر یومیه (به حسب ترتیب فوت آنها یعنی اول یومیه خوانده شود و سپس غیر یومیه در جایی که اول یومیه فوت شده و سپس غیر یومیه) و وجوب ترتب یومیه بر غیر یومیه (به حسب ترتیب فوت آنها یعنی اول غیر یومیه خوانده شود و سپس یومیه در جایی که اول غیر یومیه فوت شده و سپس یومیه) در هر کدام از سه مسأله مذکوره، دو قول است.

**ففي ترتبه...** این خبر مقدم است برای - قولان - مبتدای مؤخر و **علی الیومیة** یعنی وفی ترتبه (یعنی ترتب غیر یومیة) **علی الیومیة وهی علیه ضمیر - هی -** به یومیة بر می گردد و **ضمیر - علیه -** به غیر یومیة یعنی وفی ترتب الیومیة علی غیر الیومیة و **مال في «الذکری»...** مصنف در کتاب «ذکری» میل کرده به وجوب ترتیب (در آن سه

مسأله) و إستقرب... و نزدیک شمردہ در کتاب «بیان»، عدم ترتیب را، شارح می‌فرماید و این قول به عدم، نزدیکتر (به واقع و حق) است.

(ولا يجب الترتيب بينه، وبين الحاضرة) فيجوز تقديمها عليه مع سعة وقتها وإن كان الفائت متحدا، أو ليوميه على الأقوى. (نعم، يستحب) ترتيبها عليه ما دام وقتها واسعا، جمعا بين الأخبار التي دل بعضها على المضايقة، وبعضها على غيرها بحمل الأولى على الاستحباب.

ومتى تضيق وقت الحاضرة قدمت إجماعا، ولأن الوقت لها بالأصالة.

---

(ولا يجب الترتيب بينه وبين الحاضرة)... مسأله ديگري است توضیحش اینکه آیا بین نماز قضا و نماز اداء، ترتیب واجب است یعنی اول نماز قضا خوانده شود و سپس نماز اداء؟ شارح اشاره به چهار قول می‌کند:

۱. قول شارح و مصنف است و آن اینکه واجب نیست ترتیب بین آنها بلکه مطلقاً جایز است نماز اداء مقدم بر قضا خوانده شود (البته اینکه می‌گوئیم جایز است، در صورتی می‌باشد که وقت نماز اداء وسیع باشد و تنگ نشده باشد و گرنه اگر تنگ شده باشد، واجب است اداء مقدم بر قضا خوانده شود نه جایز چنانکه شارح بعد از چند سطر خواهد فرمود).

ناگفته نماند که این قول را قول به مواسعه گویند یعنی وقت قضاء وسیع است و در هر وقت می‌توان خواند.

۲. قول دوم آن است که مطلقاً واجب است نماز قضا قبل از اداء خوانده شود در صورتی که وقت نماز اداء وسیع باشد، و این قول را قول به مضایقه گویند یعنی وقت قضاء تنگ و ضیق است و باید قبل از اداء خوانده شود.

۳. قول سوم آن است که اگر نماز قضا یکی باشد واجب است بر اداء مقدم خوانده شود و اگر نماز قضا چند تا باشد واجب نیست مقدم شود بلکه مستحب است.



۴. قول چهارم آن است که اگر نمازگزار بخواد در همان روزی که نماز فوت شده، آن را قضا کند، واجب است بر نماز اداء مقدم شود مثل اینکه نماز صبحش فوت شود و همان روز بخواد بعد از ظهر قضا کند باید آن را قبل از نماز ظهر بخواند. ولی اگر قضای روزهای دیگر باشد واجب نیست مقدم شود بر اداء آن روزی که نمازگزار در آن است.

سپس مصتّف می فرماید: آری مستحب است قضا بر اداء مقدم شود در صورتی که هنوز وقت اداء وسیع است و تنگ نشده باشد، دلیلش آن است که چون یکدسته از روایات دلالت می کند بر اینکه نماز قضا بر اداء مقدم شود و دسته دیگر برخلاف دسته اول می باشد، و جمع بین آن دو دسته به این است که دسته اول را بقرینه دسته دوم، حمل بر استحباب کنیم و بگوئیم مستحب است قضاء بر اداء مقدم شود نه واجب.

ترجمه و شرح عبارت: (ولا یجب الترتیب... واجب نیست ترتیب بین قضاء (یعنی نماز قضا) و بین نماز حاضر (یعنی اداء) پس جایز است مقدم نمودن نماز حاضر بر قضا در صورتی که وقت نماز حاضر وسیع بوده باشد (وگرنه تقدیمش واجب خواهد بود نه جایز چنانکه شارح بعداً فرموده که: ومتی تضیق وقت الحاضرة...) اگر چه نمازی که فوت شده یکی باشد (این اشاره است به قول سوم که سابقاً ذکر کردیم) و اگر چه نمازی که فوت شده در همان روز قضا باشد (یعنی همان روزی که می خواهد قضا کند و این اشاره است به قول چهارم که سابقاً ذکر کردیم) علی الاقوی یعنی اقوی آن است که اگر چه فائت یکی باشد و یا در همان روز قضا باشد، تقدیم نماز حاضر بر قضا جایز است و در مقابل این قول اقوی، دو قول است که ذکر گردید.

نعم بیستحب... یعنی آری مستحب است ترتیب حاضره بر قضا (یعنی تأخیر حاضره از قضا) زمانی که وقت نماز حاضر، وسیع باشد (و دلیل استحباب:) بجهت اینکه جمع کرده باشیم بین روایات که بعضی آنها دلالت دارند بر مضایقه (یعنی اینکه وقت قضا تنگ است و قبل از اداء خوانده شود) و بعضی دیگر دلالت دارند بر غیر مضایقه (یعنی مواسعه و اینکه وقت قضا وسیع است و در هر وقت می توان خواند فلذا اداء را قبل آن می شود خواند) و کیفیت جمع به این است که حمل شود دسته اول بر استحباب و **متی تضییق وقت...** یعنی وزمانی که وقت نماز حاضر (اداء) تنگ گردد واجب است مقدم شود بر قضا، به اجماع فقهاء، و (دلیل دیگر علاوه بر اجماع اینکه) چون وقت، مال حاضره است اصالتاً (یعنی وقت ذاتاً و ابتداءً مال نماز اداء است و بالعرض نماز قضا را در آن می توان بجای آورد پس زمانی که آن وقت فقط به مقدار گنجایش نماز اداء بوده باشد دیگر مجالی نیست که نماز قضا را خواند و بایستی نماز اداء را بخواند و قضا بعد آن خوانده شود.

(ولو جهل الترتیب سقط) فی الأُجود، لأنّ "الناس فی سعة مما لم یعلموا"، ولاستلزام فعله بتکریر الفرائض علی وجه یحصله، الحرج والعسر المنفیین فی کثیر من مواردہ. وسهولته فی بعض یستلزم إیجابہ فیہ إحداث قول ثالث.

وللمصنف قول ثان، وهو تقدیم ما ظن سبقه، ثم السقوط اختاره فی «الذکری». وثالث: وهو العمل بالظن، أو الوهم، فإن انتفیا سقط، اختاره فی «الدروس».

## جهل به ترتیب قضای نمازها

(ولو جهل الترتیب سَقَطَ) توضیح: در بالا شارح فرمود که وجوب ترتیب در صورت علم به ترتیب فوت است و حالا می فرماید اگر چنانچه ترتیب نمازهای فوت شده را نداند مثلاً یک نماز ظهر از او فوت شده و یک نماز عصر ولی نمی داند آیا نماز ظهر روز شنبه بوده و نماز عصر روز یکشنبه (تا نماز ظهر را اول قضا کند) یا اینکه نماز عصر شنبه بوده و نماز ظهر یکشنبه (تا نماز عصر را اول قضا کند)، چهار قول در مسأله است:

**قول اول:** قول مصنف در این کتاب آن است که ترتیب در آن صورت جهل، ساقط می شود و هر کدام را می تواند مقدم بدارد، به دو دلیل:

**دلیل اول:** روایت معروف «الناس فی سعة مما لم یعلموا» یعنی مردم در وسعت می باشند از چیزی که آن را نمی دانند و به آن جاهلند پس به مقتضای این روایت وقتی که نماز گزار ترتیب را نداند، تکلیف به آن یعنی وجوب آن از او برداشته شده و وی در وسعت است و هر کدام را می تواند اول قضا کند.

**دلیل دوم:** اینکه اگر بگوئیم ترتیب در صورت جهل هم واجب است باید اینقدر نمازها را تکرار کند تا به ترتیب واقعی عمل کرده باشد (چنانکه قول چهارم همین را

می‌گوید) و این لازمه‌اش آن است که در بسیاری از موارد قضاء، به مشقت و خرج بیفتد و هر دو در شرع مقدس خواسته نشده چنانکه در قرآن است که: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾<sup>۱</sup>.

اگر کسی گوید که چنانکه خود شما اشاره کردید در همه موارد مشقت لازم نمی‌آید بلکه در کثیر از موارد است فلذا ما قائل به تفصیل می‌شویم یعنی در بعضی مواردی که تکرار نماز مشقت نیست، ترتیب را واجب می‌دانیم و در آن مواردی که مشقت است، ترتیب را واجب نمی‌دانیم.

شارح جواب می‌دهد که: قول به تفصیل، برخلاف اجماع مرکب می‌شود چون فقهاء در صورت جهل به ترتیب، دو دسته‌اند: یک دسته ترتیب را واجب می‌دانند در همه موارد قضا، و دسته دیگر از فقهاء ترتیب را واجب نمی‌دانند در همه موارد، پس هر دو دسته قبول و اتفاق دارند که تفصیل بین موارد نمی‌شود داد پس اگر کسی قائل به تفصیل شود قول سوم خواهد بود که برخلاف اجماع مرکب می‌باشد و آن جایز نیست چنانکه در علم اصول ثابت شده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو جهل...** یعنی اگر نداند ترتیب (بین نمازها) را، ساقط می‌شود (وجوب) ترتیب بنابر قول اجود و بهتر، زیرا مردم در وسعتند از چیزهایی که نمی‌دانند (و این مضمون روایت است که ذکر گردید) و برای اینکه لازم می‌گیرد انجام دادن ترتیب - به واسطه تکرار نمازها بنحوی که تحصیل ترتیب کند - حرج و مشقت را که هر دو منفی هستند (در شرع مقدس به نص و اجماع) و لزوم آن در بسیاری از موارد قضاست **لأن الناس في سعة...** این عین لفظ حدیث نبوی است چنانکه شارح در کتاب «روض الجنان» نقل کرده که پیغمبر فرمود: الناس في سعة مما لم

<sup>۱</sup> سوره حج، آیه ۷۸.

یعلّموا. فِعْلُهُ احتمال دارد ضمیر به قضا برگردد و احتمال دارد برگردد به ترتیب یُحْصَلُهُ صفت وجه است یعنی بنحوی که تحصیل کند ترتیب را الحرج... مفعول استلزم است چنانکه فاعلش، - فِعْلُهُ - می باشد فی کثیر... متعلق است به استلزام موارد قضا.

و سهولته... (جواب است از اشکال مقدر که سابقاً ذکر کردیم و خلاصه اش را تکرار می کنیم و آن اینکه اگر کسی گوید عسرو حرج همانا در بعضی موارد قضا است و در بعضی موارد آسان است پس عسرو حرج در بعضی موارد دلیل نمی شود که در همه موارد، ترتیب واجب نباشد. جواب گوئیم که عسرو حرج در بعض موارد، دلیل می شود که در همه موارد، ترتیب واجب نباشد زیرا) آسان بودن تکرار نمازها در بعضی موارد (تجویز نمی کند که ترتیب در این موارد را واجب بدانیم زیرا) لازم می گیرد واجب کردن ترتیب در آن بعض موارد (نه در بعضی دیگر) احداث قول سومی را (زیرا چنانکه گفتیم فقهاء در آن مسأله، دودسته اند دسته ای واجب می دانند ترتیب را در همه موارد و دسته ای واجب نمی دانند در همه موارد پس تفصیل دادن، قول سومی خواهد بود در مقابل آن دودسته، و این در نتیجه احداث قول سوم است در مقابل اجماع مرکب).  
**احداث قول ثالث مناسب است در اینجا اجمالی از این مسأله اصولیه ذکر کنیم:**  
 اجماع را تقسیم کرده اند به اجماع بسیط و مرکب، اجماع بسیط آن است که فقهای یک عصر درباره مسأله ای از مسائل متفقاً فتوای واحدی بدهند.

اجماع مرکب آن است که فقهای مزبور در آن مسأله به دو فریق تقسیم شده، فریقی مثلاً آن را مطلقاً ایجاب، و فریقی دیگر آن را مطلقاً تحریم نمایند، در این صورت چون اجماع بطور مرکب حاصل شده لذا اشخاصی که در اعصار بعدیه با آن مسأله مواجه می شوند نمی توانند قائل به تفصیل شده و آن را در موردی واجب و در موردی دیگر

حرام بدانند بلکه باید آن را یا مطلقاً ایجاب و یا مطلقاً تحریم کنند تا خرق اجماع لازم نیاید و همچنین در این مورد کسی نمی‌تواند بین وجوب و حرمت، نظریه ثالثی اتخاذ نموده و مثلاً قائل به استحباب آن شود.

**۲. وللمصنّف قول ثان وهو...** توضیح: قول دوم درمسأله، قول مصنّف در کتاب «ذکری» است که فرموده در صورت جهل به ترتیب، در مرحله اول اگر گمانش رفت به تقدم فوت یکی از نمازها، همان نماز مظنون التقدّم را اول بخواند و به همین ترتیب نمازهای بعدی را بخواند و اگر گمانش به تقدم هیچکدام نرفت در این مرحله دوم است که ترتیب ساقط می‌شود.

**قول سوم:** قول مصنّف در کتاب «دروس» است که فرموده، در مرحله اول باید به گمان قوی عمل کند یعنی اول آن نمازی را بخواند که به گمان قوی، اول آن فوت شده، و اگر گمان قوی نداشت، به گمان ضعیف عمل کند و اگر هیچکدام نشد، در این مرحله سوم است که ترتیب ساقط می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وللمصنّف...** یعنی و برای مصنّف قول دومی هست و آن اینکه (در قضا) مقدم بدارد آن نمازی را که گمان دارد اول فوت شده سپس (اگر گمان به تقدم هیچکدام و یا بعضی آنها پیدا نکرد) ساقط می‌شود ترتیب، و این قول را اختیار کرده در کتاب «ذکری» و (نیز برای مصنّف) قول سومی هست و آن اینکه عمل کند به گمانش (گویا در اینجا مقصود، گمان قوی است یعنی مقدم کند آن نمازی را که گمان قوی دارد اول فوت شده) یا عمل کند به و همش (در صورتی که گمان قوی پیدا نشود، و و هم در اصطلاح به معنای احتمال ضعیف در مقابل ظن را گویند ولی گویا در اینجا مقصود، گمان ضعیف است یعنی درجه پایین از گمان پس اگر گمان ضعیف پیدا نمود به تقدم فوت یکی از نمازها، آن نماز را اول بخواند) پس اگر هر دو

منتفی شدند (هم گمان قوی وهم ضعیف) ساقط می شود ترتیب، و این قول را اختیار نموده مصنّف در کتاب «دروس».

ولبعض الأصحاب رابع: وهو وجوب تكرير الفرائض حتى يحصله، فيصلي من فاتته الظهران من يومين ظهرا بين العصرين أو بالعكس، لحصول الترتيب بينهما على تقدير سبق كل واحدة. ولو جامعهما مغرب من ثالث صلي الثلاث قبل المغرب وبعدها، أو عشاء معها فعل السبع قبلها وبعدها، أو صبح معها فعل الخمس عشرة قبلها وبعدها، وهكذا...

---

ولبعض الأصحاب رابع... قول چهارم درمسأله - چنانکه در بالا اشاره به آن شد - آن است که واجب است بقدری نمازها را تکرار کند تا اینکه ترتیب واقعی در ضمن تکرار نمازها به عمل آید و قاعده آن است که نمازها را بنحوی تکرار کند که بر طبق هر احتمالی که می دهد در واقع ترتیب به آن صورت بوده، آن ترتیب حاصل شده باشد.

## کیفیت و طریق تکرار

شارح دو طریق برای تکرار نمازها ذکر نموده و برای بعض فرض یک طریق دیگر اضافه کرده:

### طریق اول

در این طریق پنج فرض و مثال ذکر نموده:

**فرض اول:** کسی که می داند از او یک نماز ظهر و یک نماز عصر در ظرف دو روز (شنبه و یکشنبه) فوت شده ولی نمی داند کدامیک روز اول فوت شده و کدامیک روز بعد، در اینجا دو احتمال است، احتمال می دهد در واقع ترتیب چنین بوده که نماز ظهر شنبه بوده و نماز عصر یکشنبه و احتمال می دهد به عکس بوده.



در این فرض وظیفه نمازگزار آن است که سه نماز بخواند به این ترتیب: عصر، ظهر، عصر، و یا به این ترتیب: ظهر، عصر، ظهر، پس به خواندن سه نماز به آن کیفیت، یقین پیدا می‌کند که به ترتیب واقعی روی هر کدام از آن دو احتمال (تقدم ظهر بر عصر، تقدم عصر بر ظهر) عمل نموده است.

**فرض دوم:** اگر نماز مغرب هم از افوت شده باشد یعنی می‌داند نماز ظهر و عصر و مغرب از او در ظرف سه روز (شنبه، یکشنبه، دوشنبه) فوت شده و نمی‌داند کدامیک مال کدام روز است تا به آن ترتیب قضا کند.

در این فرض، شش احتمال می‌دهیم در ترتیب واقعی (و این شش احتمال از اینجا حاصل می‌شود که احتمالهای فرض اول را که دو احتمال است ضرب می‌کنیم در عدد نمازهای این فرض دوم که عدد سه است) و تفصیل آن احتمالات چنین است که:

۱. احتمال دارد ترتیب چنین بوده: مغرب، ظهر، عصر.
۲. احتمال دارد چنین بوده: مغرب، عصر، ظهر.
۳. احتمال دارد چنین بوده: ظهر، عصر، مغرب.
۴. احتمال دارد چنین بوده: عصر، ظهر، مغرب.
۵. احتمال دارد چنین بوده: ظهر، مغرب، عصر.
۶. احتمال دارد چنین بوده: عصر، مغرب، ظهر.

در این فرض، وظیفه نمازگزار آن است که هفت نماز بخواند سه نمازی که در فرض اول گفته شد یکدفعه قبل از مغرب بخواند و یکدفعه بعد از مغرب به این ترتیب: عصر، ظهر، عصر، مغرب، عصر، ظهر، عصر، و به خواندن هفت نماز به آن ترتیب

یقین پیدا می‌کند که روی هر کدام از آن احتمالات شش‌گانه، ترتیب واقعی را به عمل آورده.

**فرض سوم:** اگر نماز عشاء هم از او فوت شود یعنی می‌داند چهار نماز (ظهر، عصر، مغرب و عشا) در ظرف چهار روز از او فوت شده و ترتیب آنها را نمی‌داند، در این فرض بیست و چهار احتمال داده می‌شود در ترتیب واقعی، و این بیست و چهار احتمال از اینجا حاصل می‌شود که ضرب می‌کنیم عدد نمازهای فوت شده را که چهار است در آن شش احتمال که در فرض دوم داده می‌شد.

در این فرض سوم، وظیفه نمازگزار آن است که پانزده نماز بخواند، هفت نمازی که در فرض دوم گفته شد یک مرتبه به همان ترتیب قبل از عشاء بخواند و سپس نماز عشار را بخواند و پس از آن یک مرتبه دیگر آن هفت نماز را به همان ترتیب بعد از عشا بخواند که مجموع پانزده نماز می‌شود و به خواندن آن پانزده نماز یقین می‌کند که روی همه احتمالات بیست و چهارگانه، ترتیب واقعی را به عمل آورده.

**فرض چهارم:** اگر نماز صبح هم از او فوت شود یعنی می‌داند پنج نماز یومیه در ظرف پنج روز از او فوت شده ولی ترتیب آنها را نمی‌داند، در این فرض صد و بیست احتمال داده می‌شود در ترتیب واقعی، و این احتمالات حاصل می‌شود از ضرب عدد نمازهای فوت شده (یعنی پنج) در بیست و چهار احتمالی که در فرض سوم بود.

در این فرض، وظیفه نمازگزار آن است که سی و یک نماز بخواند، پانزده نماز فرض سوم را به همان ترتیب، یک مرتبه قبل از صبح بخواند و سپس نماز صبح را بخواند و پس از آن یک مرتبه دیگر آن پانزده نماز را به همان ترتیب بعد از صبح بخواند که مجموع سی و یک نماز می‌شود و به خواندن آنها روی همه احتمالات صد و بیست‌گانه، ترتیب واقعی به عمل آمده.

**فرض پنجم:** اگر علاوه بر آن پنج نماز، نماز ششمی نیز از او فوت شود یعنی می‌داند به اینکه شش نماز (ظهر و عصر و مغرب و عشا و دو صبح) در ظرف شش روز از او فوت شده ولی ترتیب آنها را نمی‌داند، در این فرض ۷۲۰ احتمال داده می‌شود در ترتیب واقعی و این احتمالات حاصل می‌شود از ضرب عدد نمازهای فوت شده (یعنی شش) در ۱۲۰ احتمالی که در فرض چهارم بوده.

در این فرض وظیفه نمازگزار آن است که ۶۳ نماز بخواند، سی و یک نماز فرض چهارم را به همان ترتیب، یک مرتبه قبل از نماز ششمی بخواند و سپس آن نماز ششم را بخواند و پس از آن یک مرتبه دیگر سی و یک نماز را به همان ترتیب بخواند و به خواندن آن ۶۳ نماز یقین می‌کند روی همه احتمالات هفتصد و بیست‌گانه، ترتیب واقعی به عمل آمده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولبعض الأصحاب...** برای بعض اصحاب (وقفه‌ها امامیه مثل علامه حلی در کتاب «ارشاد») قول چهارمی می‌باشد و آن اینکه واجب است نمازها را بقدری تکرار کند تا اینکه تحصیل نماید ترتیب (واقعی را یقیناً، زیرا ترتیب واجب است و در اینجا چون ترتیب مجهول است فلذا متوقف است تحصیل آن بر تکرار نمازها بیش از مقدار فوت شده فلذا تکرار واجب است از باب مقدمه واجب همانطوری که در باب قبله گفته‌اند اگر قبله مجهول بود باید نماز به چهار طرف بخواند تا نماز به قبله تحصیل شود) پس باید بخواند کسی که از او نماز ظهر و نماز عصر در ظرف دو روز فوت شده (یعنی نماز ظهر از یک روز و نماز عصر از یک روز دیگر و نمی‌داند کدام در روز اول فوت شده و کدام در روز بعد، در اینجا باید سه نماز بخواند به این ترتیب: یک ظهر بین دو عصر (یعنی عصر، ظهر، عصر) و یا به عکس (آن ترتیب یعنی یک عصر بین دو ظهر یعنی ظهر، عصر، ظهر، پس در این فرض تکرار یک نماز که

تکرار ظهر باشد و یا تکرار عصر باشد طریق تحصیل ترتیب واقعی است) زیرا (در اینجا دو احتمال است: احتمال داده می شود ظهر، اول فوت شده سپس عصر، و احتمال داده می شود به عکس بوده و وقتی که به آن طریق نماز را تکرار کرد) ترتیب (واقعی) حاصل می گردد بین نماز ظهر و نماز عصر بر فرض تقدم هر کدام (از ظهر و عصر یعنی ترتیب حاصل می شود بر طبق هر دو احتمال، احتمال تقدم ظهر بر عصر و احتمال تقدم عصر بر ظهر) من یومین اینکه فرموده در ظرف دوروز، زیرا اگر ظهر و عصر از یک روز فوت شود اشتباهی در تقدم و تأخر آنها پیش نمی آید، زیرا معلوم است نماز ظهر مقدم بر عصر است.

**ولو جامعهما مغرب من یوم ثالث...** (این فرض دوم است یعنی) و اگر جمع گردد با ظهر و عصر، نماز مغرب از روز سوم (یعنی نماز ظهر از یک روز و نماز عصر از یک روز دیگر و نماز مغرب از یک روز دیگر فوت شده ولی ترتیب فوت آنها را نمی داند، در این فرض) باید بخواند آن سه نماز (مذکور در فرض اول) را قبل از نماز مغرب (و سپس خود مغرب را بخواند) و (دوباره آن سه نماز را بخواند) بعد از نماز مغرب (پس به این هفت نماز، ترتیب واقعی حاصل می گردد، زیرا در این فرض، شش احتمال در ترتیب واقعی داده می شود که سابقاً به تفصیل توضیح دادیم، و به خواندن آن هفت نماز، ترتیب بر طبق هر کدام از آن شش احتمال حاصل می شود).

**أو عشاء معها...** (این فرض سوم است یعنی) و یا (اگر جمع شود) نماز عشاء با ظهر و عصر و مغرب (یعنی علاوه بر آن سه نماز، نماز عشاء هم از او فوت شده باشد و آن چهار نماز در ظرف چهار روز فوت شده و ترتیب آنها را نداند، در این فرض) باید بخواند آن هفت نماز (مذکور در فرض دوم) را قبل از نماز عشاء (سپس خود نماز عشاء را بخواند) و (دوباره آن هفت نماز را بخواند) بعد از نماز عشاء (پس به این پانزده نماز،

ترتیب واقعی حاصل می‌گردد، زیرا در این فرض سوم، بیست و چهار احتمال داده می‌شود که این احتمالات حاصل است از ضرب چهار نماز درشش احتمالی که در فرض دوم داده می‌شد، و به خواندن آن پانزده نماز، ترتیب برطبق هر کدام از احتمالات بیست و چهارگانه حاصل می‌شود).

**أو صبح معها...** (این فرض چهارم است یعنی) و یا (اگر جمع شود) نماز صبح با ظهر و عصر و مغرب و عشا (یعنی علاوه بر آن چهار نماز، نماز صبح هم از افوت شود و آن پنج نماز در پنج روز از افوت شود و ترتیب آنها را ندادند، در این فرض) باید بخواند آن پانزده نماز (مذکور در فرض سوم) را قبل از نماز صبح (سپس خود نماز صبح را بخواند) و (دوباره آن پانزده نماز را بخواند) بعد از نماز صبح **وهكذا** و به همین قیاس و حساب است فرضهای دیگر (که اگر به آن پنج نماز، نماز ششم یا هفتم یا هشتم اضافه شود که صور احتمالات زیاد می‌گردد و نمازها را باید بیشتر تکرار کند، و شارح فرض دیگری بعد از دو سطر ذکر می‌کند و آن فرض اینکه نماز ششم اضافه شود).

والضابط: تکریرها علی وجه يحصل الترتیب علی جمیع الاحتمالات، وهی: اثنان فی الأول، وستة فی الثاني، وأربعة وعشرون فی الثالث، ومائة وعشرون فی الرابع، حاصلة من ضرب ما اجتمع سابقا فی عدد الفرائض المطلوبة. ولو أضيفت إليها سادسة صارت الاحتمالات سبعمائة وعشرين.

وصحته علی الأول من ثلاث وستین فريضة، وهكذا...

والضابط: تکریرها... یعنی قاعده (در این طریق مذکور برای تحصیل ترتیب واقعی) آن است که تکرار شود نمازها بنحوی که ترتیب (واقعی) حاصل گردد بر (طبق) همه احتمالات (در هر فرض از فروض مذکوره) و (چنانکه در فرض های بالا معلوم گردید) آن احتمالات، دو تا است در فرض اول (یعنی در فرض اینکه ظهر و عصر فوت شده باشد) و شش احتمال است در فرض دوم (یعنی در فرض اینکه ظهر و عصر و مغرب فوت شده باشد) و بیست و چهار احتمال است در فرض سوم (یعنی ظهر و عصر و مغرب و عشاء فوت شده باشد) و صد و بیست احتمال است در فرض چهارم (که پنج نماز یومیه فوت شده باشد).

و این احتمالات (در هر کدام از آن فروض مذکوره) حاصل می شود از ضرب نمودن احتمالاتی که در فرض قبلی هر فرض می باشد در عدد نمازهایی که مطلوب است (یعنی عدد نمازهایی که فوت شده و باید قضا شود، مثلاً در فرض دوم چنانکه دانسته شد شش احتمال است و این شش احتمال حاصل شده از ضرب کردن دو احتمال فرض اول در عدد نمازهای فرض دوم که عدد سه است چون نمازهای آن فرض، سه نماز - ظهر و عصر و مغرب - بود) حاصلة من... صفت است برای - الإحتمالات - یعنی احتمالات در هر کدام از فروض سابقه.

ولو أضيف إليها... (تا اینجا شارح چهار فرض ذکر کردند و حالا فرض پنجمی ذکر می کند که توضیحش را دادیم و آن فرض این است که:) اگر اضافه شود به آن نمازها، نمازششمی (یعنی نمازششمی هم از او قضا شود) در این فرض، احتمالات در ترتیب واقعی ۷۲۰ احتمال است و صحت این فرض، طبق طریق اول (در تکرار نمازها که تا حال در بیان این طریق می باشیم، و اینکه می فرماید طریق اول، در مقابل کیفیت و طریق دوم تکرار است که پس از این بیان خواهد فرمود، خلاصه اینکه در آن فرض پنجم، باید ترتیب واقعی را) تحصیل نماید از شصت و سه نماز و صحت یعنی صحت این فرض یعنی صحت ترتیب در این فرض، و مقصود این است که تحصیل ترتیب صحیح در این فرض از شصت و سه نماز می باشد و هکذا یعنی و به همین حساب است فروض دیگری که پیش آید (مثلاً اگر اضافه شود نماز هفتمی، احتمالات پنج هزار و چهل می شود و باید نمازگزار صد و بیست و هفت نماز بخواند تا منطبق بر تمام آن احتمالات بشود و اگر مثلاً اضافه شود نماز هشتمی، احتمالات چهل هزار و سیصد و بیست می شود و باید نمازگزار دویست و پنجاه و پنج نماز بخواند تا ترتیب واقعی به عمل آید).

ویمکن صحتها من دون ذلك، بأن يصلي الفرائض جمع كيف شاء مكررة عددا ينقص عنها بواحد، ثم يختمه بما بدأ منها فيصح فيما عدا الأولين من ثلاث عشره في الثالث، وإحدى وعشرين في الرابع، وإحدى وثلاثين في الخامس. ويمكن فيه بخمسة أيام ولاء، والختم بالفريضة الزائدة.

## طریق دوم

ویمکن صحتها من دون... طریق دوم تکرار، به نحوی است آسانتر و تعداد نمازهایش کمتر از طریق اول می باشد و آن به این کیفیت است که نمازهای فوت شده را به هر ترتیبی که می خواهد بخواند و به همان ترتیب تکرار کند به عددی که یکی کمتر از عدد نمازهای فوت شده باشد و پس از تمام شدن نمازها در خاتمه آن نمازی که ابتدا به آن کرده بود را بخواند.

در این طریق، تعداد نمازهایی که باید بخواند کمتر از تعداد نمازها به طریق اول می شود (البته به استثنای فرض اول و دوم از فروض پنج گانه، زیرا در این دو فرض تفاوتی بین دو طریق نیست چنانکه در شرح عبارت بعداً توضیح خواهیم داد).

مثلاً در فرض سوم که چهار نماز از او فوت شده باشد، از این عدد که چهار است، یکی کم کند می شود سه، پس سه بار آن چهار نماز را به هر ترتیبی که خودش می خواهد بخواند، تکرار نماید یعنی اگر نمازها را در مرتبه اول به این ترتیب خواست بخواند: مغرب، عشا، ظهر، عصر، همین ترتیب را دوبار دیگر بخواند، می شود دوازده نماز، و بعد از این یک نماز مغرب (همان نمازی که ابتدا آن را خوانده) بخواند پس مجموع نمازها سیزده نماز می شود و به این طریق یقین می کند ترتیب واقعی به عمل آمده است.



پس چنانکه ملاحظه می‌کنید در این فرض سوم طبق این طریق دو نماز کمتر از طریق اول خوانده می‌شود، زیرا طبق طریق اول در آن فرض سوم، ۱۵ نماز خوانده می‌شد.

و در فرض چهارم که پنج نماز از او فوت شده باشد، از این عدد نمازها که ۵ است یکی کم کند می‌شود ۴ پس چهار بار آن پنج نماز را به هر ترتیبی که انتخاب کرده تکرار نماید یعنی اگر در مرتبه اول به این ترتیب خواست بخواند: مغرب، عشا، عصر، ظهر، صبح، همین ترتیب را سه بار دیگر بخواند می‌شود بیست نماز و بعد از این، یک نماز مغرب (همان نمازی که ابتدا خوانده بود) بخواند پس مجموع نمازها بیست و یک نماز می‌شود.

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید در این فرض چهارم طبق این طریق، ده نماز کمتر از طریق اول خوانده می‌شود، زیرا طبق طریق اول در آن فرض ۳۱ نماز خوانده می‌شد. و در فرض پنجم که شش نماز از او فوت شده باشد، باید پنج بار نمازها را به هر ترتیبی که انتخاب کرده تکرار کند که مجموع نمازها طبق این طریق، ۳۱ نماز می‌شود در حالی که طبق طریق اول در آن فرض ۶۳ نماز لازم بود خوانده شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ویمکن صحتها...** یعنی و ممکن است صحت فروض سابقه (یعنی صحت ترتیب در آن فروض یعنی تحصیل ترتیب صحیح در آنها) از تعدادی نماز که کمتر از تعداد نمازها طبق طریق اول باشد، باین کیفیت که بخواند همه نمازهای فوت شده را به هر ترتیبی که خواسته باشد، در حالتی که تکرار شوند آن نمازها به عددی که آن عدد کمتر از (عدد) نمازها باشد به یک عدد (مثلاً در فرض سوم که عدد نمازها ۴ است، سه بار آن نمازها را تکرار کند تا اینکه مجموع دوازده نماز شوند) و سپس ختم کند آن نمازها را به نمازی که ابتداء به آن نماز از نمازها کرده بود

(یعنی آن یک نماز را هم بعد از تکرار نمازها، بخواند که در آن مثال گذشته مجموع سیزده نماز می شود) جمع بضم جیم وفتح میم، تأکید است برای فرائض یعنی همه فرائض فوت شده مُکَوَّرَةً (حال است از فرائض) یعنی در حالتی که آن فرائض تکرار شوند به عددی که آن عدد کم باشد از فرائض (یعنی از عدد فرائض) به یکی کم یختمه ظاهراً ضمیر برمی گردد به عدد (عدد فرائض).

**فیصح فیما عدا الاولین...** یعنی پس (بنابراین طریق دوم) صحیح می شود (ترتیب نمازها) در غیر دو فرض اول (از فروض پنج گانه گذشته) به سیزده نماز در فرض سوم (که چهار نماز از او فوت شده باشد) و به بیست و یک نماز در فرض چهارم (که پنج نماز از او فوت شده باشد) و به سی و یک نماز در فرض پنجم (که شش نماز از او فوت شده باشد).

ناگفته نماند اینکه فرمود در غیر فرض اول و دوم بجهت آن است که در این دو فرض، تعداد نمازها طبق هر دو طریق مساوی است و این جور نیست که در آن دو فرض، طبق طریق دوم، تعداد نمازها کمتر از طریق اول بشود و حال آنکه شارح می خواهد در این طریق دوم تعداد نمازها کمتر شود و لذا فرمود: من دون ذلك.

اما در فرض اول، طبق هر دو طریق سه نماز باید بخواند، زیرا فرض اول این بود که دو نماز از او فوت شود پس عدد نماز، ۲ است و طبق طریق دوم، یکی کم کند از آن عدد یعنی یکبار آن دو نماز را بخواند به هر ترتیبی که خودش می خواهد و سپس آن نمازی را که ابتدا به آن کرده دوباره بخواند که مجموع سه نماز می شود و بر طبق طریق اول هم سه نماز بود پس طریق دوم کمتر از اول نشد.

و اما در فرض دوم طبق هر دو طریق، شش نماز لازم است، زیرا فرض دوم این بود که سه نماز از او فوت شده پس عدد نمازها ۳ است و طبق طریق دوم، یکی کم کند از

آن عدد، می‌شود ۲ پس دوبار آن سه نماز را تکرار کند که می‌شود شش نماز و اضافه نماید به آن، نمازی را که ابتداء به آن کرده که مجموع ۷ نماز می‌شود و بر طبق طریق اول هم هفت نماز بود.

### طریق سوم، تکرار در خصوص فرض پنجم

و یمكن فیہ بخمسة... توضیح: در خصوص فرض پنجم (که شش نماز از اوفوت شده) طریق سومی برای تکرار نمازها می‌باشد که طبق این طریق، تعداد نمازهایی که لازم است بخواند کمتر از طریق دوم می‌باشد و آن طریق به این کیفیت است که پنج شبانه روز نماز به ترتیب وضعی و همیشگی روزها بخواند (یعنی به این ترتیب: صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا) که ۲۵ نماز می‌شود و سپس نماز ششمی که به آن پنج نماز اضافه شده را در آخر بخواند که مجموع ۲۶ نماز می‌شود در حالی که طبق طریق دوم در آن فرض، ۳۱ نماز لازم بود و طبق طریق اول در آن فرض، ۶۳ نماز لازم بود.

ترجمه و شرح عبارت: و یمكن فیہ... یعنی ممکن است در فرض خامس فقط (طریق سومی برای تکرار نمازها و آن اینکه تحصیل ترتیب کند) به پنج روز نماز پی‌درپی (به ترتیب وضعی و همیشگی روزها) و ختم کند نمازها را به نمازی که اضافه بر پنج نماز شده یعنی نماز ششم.

(ولو جهل عين الفائتة) من الخمس (صلی صباحا، ومغربا) معینین. (وأربعا مطلقه) بین الرباعیات الثلاث، ویتخیر فیها بین الجهر والإخفات وفي تقديم ما شاء من الثلاث، ولو كان في وقت العشاء ردد بين الأداء والقضاء.

(ولو جهل عين الفائتة) من الخمس... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: کسی که می داند یکی از نمازهای پنج گانه شبانه روزی امروزش و یا دیروزش را نخوانده ولی نمی داند کدام نماز است، باید سه نماز بخواند، یک دورکعتی به نیت نماز صبح، و یک سه رکعتی به نیت نماز مغرب، و یک چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه (آنچه در واقع به گردنش می باشد) و این چهار رکعتی را در نیت مردد کند بین سه نماز به اینکه در نیت بگوید اگر ما فی الذمه ام ظهر است آن چهار رکعتی قضای آن ظهر باشد و اگر ما فی الذمه عصر است آن چهار رکعتی قضای آن باشد و اگر ما فی الذمه عشاء است آن چهار رکعت قضای آن عشاء باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو جهل عين**... یعنی اگر نداند خصوص نماز فوت شده از پنج نماز یومیه را (یعنی بطور معین نداند که آن نماز فوت شده کدام است) باید (سه نماز) بخواند یک نماز صبح و یک نماز مغرب، این دو نماز را به قصد تعیین بخواند (زیرا در نمازهای شبانه روزی عدد نماز صبح و عدد نماز مغرب مشترک بین چند نماز نمی باشد برخلاف نماز چهار رکعتی که مشترک بین سه نماز - ظهر و عصر و عشاء - می باشد فلذا در صبح و مغرب، به قصد تعیین بخواند اشکالی ندارد ولی در نماز چهار رکعتی باید مطلق باشد چنانکه الان خواهد فرمود) و یک نماز چهار رکعتی، و این چهار رکعتی را مردد کند (در نیت) بین چهار رکعتی های سه گانه (یعنی بین سه نماز چهار رکعتی، ظهر و عصر و مغرب).

ویتخیر فیها... یعنی در این نماز چهار رکعتی، اختیار با اوست می خواهد بلند بخواند یا آهسته و فی تقدیم ماشاء... یعنی ویتخیر فی تقدیم... یعنی نیز اختیار با اوست که هر کدام از آن سه نماز (صبح و مغرب و چهار رکعتی) را اول بخواند (یعنی ترتیب در خواندن آنها لازم نیست، زیرا در واقع یک نماز به گردن اوست و این احتیاج به ترتیب ندارد).

**ولوکان فی وقت العشاء...** در صورتی که جهل نمازگزار به نماز فوت شده، مربوط به نمازهای امروزش باشد نه روز گذشته، اگر هنوز وقت عشاء باقی باشد و می خواهد نماز مجهولی را که نخوانده، در این وقت قضا کند، از آنجایی که چون احتمال دارد نمازی را که نخوانده نماز عشا باشد که هنوز وقتش باقی است باید بعد از خواندن صبح و مغرب، نماز چهار رکعتی را در نیت مردد کند بین اداء و قضاء یعنی در نیت بگوید اگر ما فی الذمه ام ظهر و یا عصر باشد آن چهار رکعتی قضای آن باشد و اگر ما فی الذمه عشا باشد آن چهار رکعتی ادای آن باشد، زیرا فرض آن است که هنوز وقتش باقی است **ولوکان ضمیر مقدر در -کان-** بر می گردد به جهل عین فائته **دد** یعنی مردد کند (در نیت) آن چهار رکعتی را.

(والمسافر یصلی مغرباً وثنائیه مطلقه) بین الثنائیات الأربع مخیراً، كما سبق. ولو اشتبه فیها القصر والتمام فرباعیه مطلقه ثلاثیا وثنائیه مطلقه رباعیا ومغرب، یحصل الترتیب علیهما.

والمسافر یصلی... توضیح: اگر مسأله گذشته برای شخص مسافر پیش آید که می‌داند یک نماز از نمازهای یومیه امروزش و یا دیروزش را نخوانده ولی نمی‌داند آن نماز کدام است، وظیفه او آن است که دو نماز بخواند، یک نماز سه رکعتی بخواند به نیت نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی به نیت مافی الذمه و آن را مردد سازد بین چهار نماز دو رکعتی (ظهر و عصر و صبح و عشا، چون نمازهای چهار رکعتی در سفر شکسته می‌شوند) یعنی در نیت بگوید اگر مافی الذمه ظهر است، آن دو رکعت قضای آن باشد و اگر مافی الذمه عصر است آن دو رکعت قضای آن باشد و همچنین صبح و عشاء.

و در این مسأله نیز اختیار با اوست که حمد و سوره در دو رکعت را بلند بخواند یا آهسته و نیز مختار است هر کدام از آن دو نماز - مغرب و دو رکعتی - را اول بخواند. ترجمه و شرح عبارت: **والمسافر...** یعنی و مسافر (اگر جاهل شود عین فائده از پنج نماز را) باید بخواند یک نماز مغرب و یک دو رکعتی که مردد باشد بین دو رکعتی‌های چهارگانه، در حالی که مخیر است مسافر (بین جهر و اخفات و در تقدیم هر کدام از مغرب و دو رکعتی) چنانکه گذشت (در مسأله قبل که مربوط به نمازگزار غیر مسافر بود).

**ولو اشتبه فیها القصر والتمام...** توضیح: اگر مسافری که از سفر برگشته و می‌داند یک نماز از نمازهای یومیه اوفوت شده ولی علاوه بر اینکه نمی‌داند کدام نماز است، نمی‌داند آیا آن یک نماز، در سفر از اوفوت شده یا در وطن، وظیفه او آن است که سه

نماز بخواند، یک نماز چهار رکعتی که مردد باشد بین سه نماز - ظهر و عصر و عشاء - و یک نماز دو رکعتی که مردد باشد بین چهار نماز - ظهر شکسته، عصر شکسته، عشاء شکسته، نماز صبح - و یک نماز مغرب.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ایشتبہ** یعنی اگر مشتبه شود در نماز فائمه، شکسته بودن آن و تمام بودن آن، پس (باید بخواند) یک چهار رکعتی که مردد باشد بین سه نماز، و یک دو رکعتی که مطلق باشد بین چهار نماز، و یک مغرب.

(ناگفته نماند که در بعض نسخه‌های چاپ سنگی کلمه «ولو ایشتبہ» و کلمه «فرباعیة» و کلمه «وثنائیة» و کلمه «ومغرب» بالای همه آنها خط کشیده شده یعنی عبارت مصتّف است نه شارح، ولی در بعض نسخه‌های دیگر خط کشیده نشده و از عبارت مصتّف نیست.

**يُحْصَلُ التَّرْتِيبُ عَلَيْهِمَا** این عبارت از عبارتهای مشکل این کتاب است توضیحش آن است که مصتّف دو مسأله در اینجا ذکر نمود یکی مجهول بودن نماز فوت شده برای شخص شهری، دوم مجهول بودن نماز فوت شده برای شخصی مسافر.

در هر دو مسأله، فرض این بود که یک نماز فوت شده و لذا فرمودند در خواندن نمازها در وقت قضا، ترتیب لازم نیست، حالا شارح می‌فرماید که اگر فرض این باشد که چند نماز مجهول از نمازهای یومیه در یک روز فوت شده باشد، در این صورت باید در وقت قضا نمازها را طوری بجا آورد که ترتیب وضعی نمازهای مجهول حاصل گردد.

و این تحصیل ترتیب، هم در فرض تمام بودن نمازهای فوت شده برای غیر مسافر، واجب است و هم در فرض شکسته بودن نمازهای فوت شده برای مسافر.

اما غیر مسافر، مثلاً اگر دو نماز مجهول در بین نمازهای شبانه روزی فوت شده باشد، وظیفه اش آن است که چهار نماز بخواند یک نماز صبح و یک نماز مغرب و دو نماز چهار رکعتی، نه یک چهار رکعتی، زیرا احتمال دارد در واقع آن دو نماز مثلاً، هر دو چهار رکعتی بوده باشند (یعنی مثلاً ظهر و عصر) و باید در آن نمازها رعایت ترتیب وضعی بین نمازهای فوت شده را بکند به این طریق که اول صبح را بخواند و سپس یک چهار رکعتی و سپس مغرب و سپس یک چهار رکعتی دیگر.

و این ترتیب منطبق است بر تمام احتمالاتی که در دو نماز مجهول داده می شود و آن احتمالات، ده احتمال است چون احتمال دارد آن دو نماز، نماز صبح با یکی از چهار نماز دیگر بوده (که این چهار احتمال می شود: ۱. صبح با ظهر ۲. صبح با عصر ۳. صبح با مغرب ۴. صبح با عشاء) و احتمال دارد نماز ظهر با یکی از سه نماز (مغرب و عشاء و عصر) بوده که این سه احتمال می شود: ۱. ظهر با مغرب ۲. ظهر با عشاء ۳. ظهر با عصر.

و احتمال دارد نماز عصر با یکی از دو نماز (مغرب و عشاء) بوده که این دو احتمال می شود: ۱. عصر با مغرب ۲. عصر با عشاء.

و احتمال دارد نماز مغرب با عشاء بوده، پس مجموع احتمالات ده احتمال است و چنانکه گفتیم چهار نمازی که وظیفه اوست به این طریق بخواند: اول نماز صبح بخواند و سپس یک چهار رکعتی (و این چهار رکعتی را مردد کند بین ظهر و عصر) و سپس مغرب و سپس یک چهار رکعتی دیگر (و این چهار رکعتی را مردد کند بین عصر و عشاء) و به این طریق، ترتیب وضعی دو نماز مجهول حاصل می شود روی همه آن ده احتمال چنانکه با اندک تأمل روشن است.



پس در این مسأله معلوم گردید که تحصیل ترتیب احتیاج به تکرار نمازها ندارد برخلاف ترتیبی که در مسأله نمازگزارى که جاهل به ترتیب باشد واجب بود، که در آنجا تحصیل ترتیب احتیاج به تکرار نمازها داشت چنانکه مفصلاً بحث آن گذشت.

آنچه توضیح دادیم مربوط به شخص غیر مسافر بود، و اما مسافر اگر آن مسأله تعدد نماز مجهول برایش پیش آید، مثلاً دو نماز شکسته مجهول از پنج نماز یومیّه از او فوت شده باشد وظیفه اش آن است که سه نماز بخواند، دو نماز دو رکعتی و یک مغرب بطوری که ترتیب وضعی دو نماز مجهول را هم تحصیل کند به این طریق که: اول یک دو رکعتی بخواند (که این دو رکعتی را مردد سازد بین نماز صبح و نماز ظهر شکسته و عصر شکسته) سپس مغرب را بخواند و سپس یک دو رکعتی دیگر (که این دو رکعتی را مردد سازد بین ظهر شکسته و عصر شکسته و عشاء شکسته) و به این طریق بر طبق تمام احتمالات دهگانه‌ای که در اینجا نیز داده می‌شود، ترتیب حاصل می‌گردد.

و اما اگر دو نماز مجهول، مشتبه بین قصر و اتمام بود (یعنی در عین حالی که معلوم نیستند کدام نماز می‌باشند، معلوم نیست آیا هر دو شکسته‌اند - که در سفر از او فوت شده‌اند - یا هر دو تمامند که در وطن فوت شده‌اند، در اینجا وظیفه آن است که پنج نماز بخواند و آن همان وظیفه‌ای است که برای غیر مسافر گفته شد به اضافه یک نماز دو رکعتی بعد از نماز مغرب بخواند، و طریق خواندن آنها جهت تحصیل ترتیب به همان طریقی است که برای غیر مسافر گفته شد (البته به اضافه دو رکعتی بعد از نماز مغرب) و نیت در اینجا فرق می‌کند با غیر مسافر.

و آن به این ترتیب است: اول یک دو رکعتی (و این را مردد کند در نیت بین نماز صبح و ظهر شکسته و عصر شکسته) و سپس یک چهار رکعتی (و این را مردد کند

بین ظهر و عصر) و سپس مغرب و سپس یک دورکعتی دیگر (و این د ورکعتی را مردد کند بین ظهر شکسته و عصر شکسته و عشاء شکسته) سپس یک چهار رکعتی (و این را مردد کند بین عصر و عشاء).

این بود توضیح مقصود از آن عبارت مشکل، و ما این توضیحات را از کتاب «شرح الفیه» شارح استفاده کردیم و اکنون ترجمه عبارت:

وَيُحْصَلُ به تشدید صاد خوانده شود (یعنی بصیغه فعل مضارع از باب تفعیل) و فاعل آن، نمازگزار می باشد و - الترتیب - مفعول آن است و ضمیر - علیهما - بر می گردد به قصر و اتمام (و یا به تعبیر دیگر بر می گردد به حضر و سفر) و جار و مجرور متعلق است به یحْصَلُ.

یعنی باید نمازگزار تحصیل ترتیب نماید (اگر احتیاج به ترتیب باشد و آن در صورتی که چند نماز مجهول فوت شده باشد) هم در فرض تمام (یعنی دو نماز مجهول از نمازگزار غیر مسافر فوت شده باشد) و هم در فرض قصر (یعنی دو نماز مجهول از مسافر فوت شده باشد، و نیز در فرض اینکه دو نماز مجهول مشتبه بین قصر و تمام باشد چنانکه شرح هر سه فرض را ذکر کردیم).

(ویقضی المرتد) فطریا كان أو ملیا إذا أسلم (زمان ردتہ) للأمر بقضاء الفائت، خرج عنه الكافر الأصلي وما في حكمه فيبقى الباقي. ثم إن قبلت توبته - كالمراة والملي - قضی، وإن لم تقبل ظاهرا - كالفطري على المشهور - فإن أمهل بما يمكنه القضاء قبل قتله قضی، وإلا بقي في ذمته. والأقوى قبول توبته مطلقا.

## قضای مرتد

(ویقضی المرتد)... توضیح: مرتد یعنی کسی که از دین اسلام برگشته و کافر شده اگر باز مسلمان شد باید نمازهای فوت شده در زمان ارتدادش را قضا کند، چه مرتد فطری باشد یا ملی.

**مرتد فطری:** آن کسی است که مسلمان زاده و بر فطرت اسلام بوده و سپس از دین اسلام برگشته و کافر شده.

**مرتد ملی:** آن کسی است که کافر زاده بوده و اسلام آورده و باز کافر گشته.

و دلیل وجوب قضا بر مرتد آن است که بطور عموم در روایات امر به قضا شده و این شامل همه می شود، کافر اصلی و کسانی که در حکم اویند (مثل حیض و نفساء و مجنون و صبی) به دلیل خاص، از آن امر خارج شده اند پس بقیه تحت عموم باقی اند و مرتد هم داخل آنهاست.

فقهاء در کتاب حدود گفته اند که مرتد باید کشته شود و اگر توبه کند و اسلام آورد، در صورتی که مرتد ملی باشد، توبه اش پذیرفته می شود هم باطناً (یعنی نزد خدا) و هم ظاهراً (یعنی به حسب ظاهر شرع و نزد حاکم شرع که حد کشتن از او ساقط می شود و نباید کشت).

و در صورتی که مرتد فطری باشد توبه‌اش ظاهراً (به حسب شرع و نزد حاکم) قبول نمی‌شود بنا بر قول مشهور و لازم است کشته شود گرچه باطناً (پیش خدا) توبه‌اش مقبول است.

این حکم مرتد مرد است، و اما زن مرتد را حبس ابد می‌کنند و نمی‌کشند (چه فطری باشد و چه ملی) و در وقت هر نماز او را تازیانه می‌زنند که مسلمان شود.

حال که این مقدمه دانسته شد، شارح می‌فرماید که: اگر مرتد، ملّی و یا زن باشد که توبه‌اش مقبول است، لازم است قضا کنند نمازهای فوت شده را و اما اگر مرتد فطری باشد که توبه‌اش ظاهراً قبول نمی‌شود و محکوم به مرگ است، چنانچه اگر حاکم او را مهلت داد پیش از کشتن او، به مقدار زمانی که فرصت قضای نمازها هست باید پیش از کشته شدن نمازها را قضا کند و اگر مهلت نداد او را و کشته شد، قضا به گردنش باقی می‌ماند تا وقتی که پسر ارشد و بزرگترش آن را قضا کند و یا برای او نماز بگیرند.

سپس شارح می‌فرماید: اقوی در نظر ما آن است که توبه مرتد فطری قبول می‌شود هم در ظاهر شرع و هم در باطن نزد خدا، پس کشتن او ساقط می‌شود و نباید کشت.

ترجمه و شرح عبارت: **ویقضی المرتد...** یعنی باید قضا کند شخص مرتد - چه فطری باشد و چه ملی، زمانی که مسلمان شود - نمازهای فوت شده در زمان ارتدادش را، زیرا امر شده به اینکه باید نمازهای فوت شده قضا شود، از عموم این امر خارج شده شخص کافر اصلی و کسی که در حکم کافر است پس باقی می‌ماند بقیه (تحت عموم امر) **وما فی حکمه** یعنی کسی که در حکم کافر است از جهت اینکه واجب نیست نمازش را قضا کند مثل زن حائض و نفساء، و بعضی از محشین گفته‌اند که

مقصود بعضی از فرقه‌های اسلامی هستند که محکوم به کفرند مثل ناصبی و خوارج و کسانی که خدا را جسم می‌دانند.

مؤلف گوید: که این معنای دوم برای عبارت شارح درست نیست، زیرا شارح سابقاً فرمودند که مانند ناصبی که خود را از گروه مسلمین میدانند باید نمازهایش را قضا کند.

ثم إن قبلت توبته... یعنی سپس گوئیم که اگر توبه مرتد قبول شود مانند زن مرتد و مرتد ملی، باید قضا کند (چنانکه گفته شد) و اگر قبول نشود توبه‌اش ظاهراً (گرچه باطناً قبول باشد) مثل مرتد فطری بقول مشهور، (در این صورت گوئیم که) اگر مهلت داده شد (از جانب حاکم) به مقداری که بتواند مرتد قضا کند پیش از کشته شدن، باید قضا کند وگرنه (اگر مهلت داده نشد و کشته شد) باقی می‌ماند قضا بگردن او (شارح می‌فرماید که:؛ واقوی قبول شدن توبه مرتد فطری است چه باطناً و چه ظاهراً).

(و) کذا یقضي (فاقد) جنس (الطهور) من ماء و تراب عند التمكن (على الأقوى) لما مر، ولرواية زرارة عن الباقر عليه السلام فيمن صلى بغير طهور، أو نسي صلوات أو نام عنها، قال: "يصليها إذا ذكرها في أي ساعة ذكرها، ليلاً أو نهاراً"، وغيرها من الأخبار الدالة عليه صريحاً.

وقيل: لا يجب، لعدم وجوب الأداء، وأصالة البراءة وتوقف القضاء على أمر جديد. ودفع الأول واضح، لانفكاك كل منهما عن الآخر وجوداً وعدمًا، والآخرين بما ذكر.

## قضای فاقد الطهور

(و) کذا یقضي (فاقد) جنس (الطهور)... توضیح: کسی که فاقد الطهورین باشد یعنی دسترسی به آب و خاک ندارد، نماز بر او واجب نیست اما اگر دسترسی بر یکی از آنها پیدا کند آیا قضای آن نمازش بر او واجب است یا نه؟  
دو قول است، قول مشهور واقوی در نظر مصنف آن است که قضا واجب است به دو دلیل:

۱. روایات عامی که امر به قضاء نماز فائت می کند.

۲. روایت خاصی که در خصوص مسأله فاقد الطهور وارد شده و آن روایت زراره است از امام باقر عليه السلام که سؤال کرده از حضرت درباره کسی که نماز خوانده بدون طهور یا نمازهایی را فراموش کرده و یا خوابیده و نمازش فوت شده، حضرت فرمود هر وقت آن نمازیادش بیفتد باید قضا کند در هر زمانی باشد چه شب و چه روز<sup>۱</sup>.

کیفیت استدلال به این روایت را شارح در این کتاب ذکر نفرموده ولی در کتاب «روض الجنان» چنین ذکر کرده که در جمله اول سؤال شده از کسی که بدون طهور نماز خوانده، این جمله اطلاق دارد شامل است هم کسی را که دسترسی به آب و خاک داشته و بدون آن نماز خوانده، و هم کسی را که دسترسی به آب و خاک نداشته و بدون آن نماز خوانده.

پس وقتی که واجب شد قضا بر کسی که دسترسی به طهور نداشته با اینکه نماز را خوانده، باید گفت که همین شخص اگر اصلاً نماز نخوانده باشد (که فرض مسأله همین است) به طریق اولی بر او قضا واجب خواهد بود.

بعضی از فقهاء گفته‌اند که قضا بر او واجب نیست به سه دلیل:

۱. اینکه چون بر او اداء اصل نماز واجب نیست (چنانکه در ابتدای بحث دانسته شد) و چنانچه معلوم است قضاء فرع بر اداء است (و به تعبیر دیگر ملازمه بین اداء و قضاء هست یعنی هر جا که اداء واجب است قضاء هم واجب می‌باشد و هر جا اداء واجب نیست قضا هم واجب نیست) پس قضا در مسأله مورد بحث واجب نیست.

۲. اینکه چون شک داریم آیا قضا بر او واجب است یا نه؟ اصل، برائت از آن است یعنی اصل عدم و جوب آن است.

۳. اینکه وجوب قضا متوقف است بر اینکه امری بر قضا باشد و در اینجا امر نیست.

شارح از هر سه دلیل جواب می‌دهد، اما دلیل اول می‌فرماید که: ملازمه بین اداء و قضا را قبول نداریم، زیرا چه بسا مواردی هست که از همدیگر منفک و جدایند یعنی موردی هست که اداء واجب است و قضا واجب نیست مثل کافر که بر او نماز واجب

است (چون کافر نیز مکلف به احکام فروع دین هست چنانکه سابقاً در بعضی مباحث ثابت کردیم) ولی قضا براو واجب نیست بعد از اسلام.

و موردی هست که قضاء واجب است و اداء واجب نیست مثل شخصی که در تمام وقت نماز خوابیده باشد که در آن حال، نماز براو واجب نیست اما قضای آن بعد از بیداری واجب است.

و اما جواب از دلیل دوم گوئیم که شک در وجوب قضا نداریم تا اصل برائت جاری شود چون دلیل در وجوب قضا هست و آن روایت زراره سابق و نیز روایاتی که امر به قضای فائت کرده است.

و اما جواب از دلیل سوم گوئیم در اینجا امر به قضا هست و آن همان روایت زراره و نیز روایاتی که امر به قضای فائت کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **و کذا یقضي فاقد...** یعنی و همچنین باید قضا نماید - کسی که دسترسی به جنس طهور (یعنی به هیچ فرد طهور) که عبارت از آب و خاک است ندارد - (قضا نماید نمازهایی را که در حال نبود آب و خاک از او فوت شده) **عند التمكن** متعلق است به - یقضي - یعنی قضا کند در وقتی که تمکن پیدا کند از طهور **لما مر** (این دلیل اول است) یعنی بجهت آن دلیلی که در بالا گذشت (که امر به قضاء فائت شده در روایت) **و لروایة...** (این دلیل دوم است) یعنی روایت زراره از امام باقر علیه السلام درباره کسی که نماز خوانده بدون طهور (اعم از اینکه طهور بوده و او بدون آن نماز خوانده و یا اینکه اصلاً طهور نبوده) یا فراموش کرده نمازهایی را یا خوابیده از نمازها **قال: یصلیها...** حضرت فرمود: بخواند آن نماز را (یعنی قضا کند) هر وقتی که بیادش آمد آن نماز، در هر زمانی که یادش بیاید چه شب و چه روز و غیرها **من**



الأخبار... یعنی و غیر آن روایت از روایات دیگر که دلالت دارند بر وجوب قضا بطور صریح و آشکار.

وقیل لایجب... (این قول دوم است در مقابل قول مصتّف) یعنی بعضی گفته اند واجب نیست قضا لعدم... دلیل اول است و اصاله البرائة دلیل دوم است و توقف... (دلیل سوم است) یعنی و بجهت اینکه قضا متوقف است بر اینکه امر جدیدی (غیر از امر به اداء اصل نماز) باشد (و در اینجا امر جدید به قضا نیست).

ناگفته نماند که یکی از مسائل علم اصول آن است که آیا وجوب قضا به سبب همان امری است که اداء را واجب کرده (یعنی همین امر به اداء دلالت می کند که اگر فعل در وقتش فوت شده باید قضا شود) یا اینکه وجوب قضا به سبب آن امر نیست بلکه احتیاج دارد به امر دیگری غیر از آن امر اداء.

دو قول است و در مسأله مورد بحث، قائلین به عدم وجوب، قول دوم را اختیار کرده اند که امر به قضا به سبب امر جدید است نه به آن امر اولی که امر به اداء باشد.

ودفع الأول... (از اینجا جواب شارح است از دلیل آن قول) یعنی دفع و جواب دلیل اول روشن است، زیرا (ملازمه بین اداء و قضا نیست بلکه منفک و جدا می شوند هر کدام از اداء و قضا از دیگری هم وجوداً و هم عدم (یعنی این جور نیست که هر جا که اداء واجب باشد قضا هم واجب باشد، و نیز این جور نیست که اگر اداء واجب نباشد قضا هم واجب نباشد چنانکه مثالش زدیم) والأخیرین عطف است بر -الأول- یعنی و دفع الاخیرین بما ذکر یعنی جواب دو دلیل دیگر (دلیل دوم و سوم) به همان است که در بالا ذکر گردید (یعنی روایت زرا ره و امر به قضاء فائت).

وَأَوْجِبُ ابْنَ الْجَنِيْدِ الْإِعَادَةَ عَلَى الْعَارِي إِذَا صَلَّى كَذَلِكَ لِعَدَمِ السَّاتِرِ (ثم وجد الساتر في الوقت) لا في خارجه، محتجا بفوات شرط الصلاة - وهو الستر - فتجب الإعادة، كالتيمم.

(وهو بعيد) لوقوع الصلاة مجزية بامتنال الأمر، فلا يستعقب القضاء، والستر شرط مع القدرة، لا بدونها.

نعم، روى عمار عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل ليس عليه إلا ثوب، ولا تحل الصلاة فيه، وليس يجد ماء يغسله، كيف يصنع؟ قال: "يتيمم ويصلي، وإذا أصاب ماء غسله وأعاد الصلاة".

وهو - مع ضعف سنده - لا يدل على مطلوبه، لجواز استناد الحكم إلى التيمم.

## اعاده فاقد ساتر عورت نماز خود را در وقت

وَأَوْجِبُ ابْنَ الْجَنِيْدِ الْإِعَادَةَ عَلَى الْعَارِي... مسأله ديگري است توضيحش اينكه ابن جنيد اسكافي فرموده: كسى كه چيزى نداشت عورتش را به آن بپوشاند وبرهنه نماز خواند چنانچه قبل از خارج شدن وقت نماز، ساتر عورت پيدا كند بايد نمازش را دوباره بخواند.

دليلش آن است كه يكى از شرايط صحت نماز، ستر عورت است و در اينجا آن شرط فوت شده پس مشروط هم كه نماز باشد صحيح نخواهد بود و بايد اعاده نمايد چنانكه نظير آن را در تيمم گفته است كه كسى آب پيدا نكرد و با تيمم نمازش را خواند و قبل از خروج وقت نماز، آب پيدا كرد، ابن جنيد فرموده بايد نمازش را اعاده كند (گرچه نظر شارح و مصتف در اين مسأله تيمم آن است كه اعاده نماز واجب نمى باشد).

مصنّف جواب می‌دهد به اینکه کسی که ساتر نداشته باشد صاحب عذراست و صاحب عذرا همان اول وقت، وظیفه‌اش خواندن نماز با همان حالت است پس وقتی که نمازش را در اول وقت خواند دیگر امثال تکلیف و امر را نموده است و از گردن او نماز ساقط می‌شود پس جا ندارد که بگوئیم بعد از آن در صورت پیدا شدن ساتر در وقت، نماز را اعاده کند.

و اینکه ابن جنید در دلیلش فرمود شرط نماز که ستر باشد فوت شده، گوئیم که ستر در صورت قدرت بر تهیه آن، شرط می‌باشد نه مطلقاً حتی در صورت عجز از تهیه آن پس در صورت عجز شرط نمی‌باشد (وگرنه اگر در صورت عجز هم شرط بود هرآینه صاحب عذرا از اول وقت مأمور به صلاة نمی‌شد و حال آنکه از اول وقت مأمور است چنانکه در بحث‌های آینده خواهد آمد) پس نمازی که بدون ستر خوانده صحیح و مجزی بوده، چون اطاعت امر و وظیفه‌اش را کرده است.

سپس شارح می‌فرماید که: آری یک روایتی هست که ممکن است دلیل بر قول ابن جنید آورده شود ولی می‌توان از آن روایت نیز جواب داد.

و آن روایت این است که عمار از امام صادق ع استوال کرده درباره شخصی که بجز یک لباس، لباس دیگری ندارد و آن لباسش هم نجس می‌باشد و صحیح نیست با آن نماز بخواند (زیرا ساتر باید طاهر باشد) و آبی هم پیدا نمی‌کند که لباسش را بشوید چه کند؟ حضرت فرمود تیمم نماید و نماز بخواند و وقتی که آب پیدا کرد آن لباس را بشوید و نمازش را اعاده کند<sup>۱</sup>.

این روایت ممکن است دلیل بر قول ابن جنید بشود به این بیان که حضرت که فرموده تیمم کند و نماز بخواند، ظاهرش آن است که برهنه نماز بخواند و بعداً نمازش را اعاده کند.

شارح جواب می‌دهد به اینکه این روایت علاوه بر اینکه سندش ضعیف است، دلیل بر قول ابن جنید نمی‌تواند باشد، زیرا احتمال دارد حضرت که حکم به اعاده نموده بجهت آن باشد که چون با تیمم نماز خوانده و سپس در وقت، آب پیدا کرده، و ابن جنید هم در باب تیمم فتوایش همین است چنانکه در بالا دانسته شد. پس معلوم نیست که حکم به اعاده نماز در این روایت بجهت این باشد که چون برهنه نماز خوانده.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَوْجِبُ إِبْنَ الْجَنِيْدِ... یعنی واجب دانسته ابن جنید اسکافی، اعاده نماز را بر شخص برهنه اگر نماز را برهنه خوانده باشد بجهت نبود ساتر عورت، سپس ساتر پیدا کند در وقت نه در خارج وقت لافی خارجه اما اگر بعد از خارج شدن وقت، ساتر پیدا کرد، بر او واجب نیست نمازش را قضا کند، زیرا قضا، امر جدید می‌خواهد و در این مسأله روایتی نیست که امر به قضا کند.**

**محتجاً بفوات... یعنی در حالی که ابن جنید حجت و دلیل آورده به اینکه فوت شده شرط نماز که ستر عورت باشد پس باید اعاده نماید، مانند شخص متیمم (که آب پیدا نکند در اول وقت و نمازش را با تیمم بخواند سپس بعد از خواندن نماز، آب پیدا کند، بفتوای ابن جنید اعاده نمازش واجب است).**

**(وهو بعيد)** (این جواب مصتف است از قول ابن جنید) یعنی وجوب اعاده دور است (از راه استدلال یعنی نمی‌توان استدلال بر آن قول کرد) زیرا (وقتی که برهنه نماز را خوانده، آن) نماز واقع شده در حالی که مجزی بوده به سبب اینکه امتثال و اطاعت

امر را کرده (چون وظیفه‌اش در حال نبود ساتر، برهنه خواندن بوده) پس به دنبال نمی‌خواهد اعاده آن نماز را القضاء مقصود دوباره خواندن نماز است نه قضای اصطلاحی که به معنی خواندن بعد از وقت باشد.

**والستر شرط...** این جواب از دلیل ابن جنید است یعنی ستر شرط است در صورت قدرت داشتن (بر تهیه آن) نه بدون قدرت (یعنی مطلقاً شرط نیست که حتی در صورت عجز و عدم قدرت، شرط باشد که نبود آن در صورت عجز نیز موجب بطلان نماز باشد، چون اگر در صورت عجز، شرط بود شارع مقدس نمی‌فرمود که برهنه نماز بخواند).

**نعم روی عمّار...** یعنی آری (یک روایتی هست که ممکن است ظاهرش دلیل بر قول ابن جنید باشد و آن روایتی است که) روایت کرده عمّار از امام صادق ع (که سؤال کرده از حضرت) درباره کسی که نیست برتن او مگر یک لباس و آن لباس صحیح نیست نماز در آن بخواند (چون نجس است) و پیدا نمی‌کند آبی که بشوید آن لباس را، چکار کند؟ حضرت فرمود تیمم کند و نماز بخواند و زمانی که آب پیدا کند، بشوید لباسش را و دوباره نماز بخواند **وهو مع ضعف...** (جواب شارح است از استدلال به آن روایت) یعنی آن خبر علاوه بر ضعیف بودن سندش دلالت نمی‌کند بر مطلوب و مدّعی ابن جنید، زیرا احتمال دارد حکم (به اعاده نماز) مستند باشد به تیمم (یعنی چون با تیمم نماز خوانده بوده و حالا آب پیدا شده فلذا حضرت حکم به اعاده نماز کرده).

(ويستحب قضاء النوافل الراجعة) اليومية استحباباً مؤكداً، وقد روي " أن من يتركه تشاغلاً بالدنيا لقي الله مستخفاً متهاوناً مضيقاً لسنة رسول الله ﷺ".

(فإن عجز) عن القضاء (تصدق) عن كل ركعتين بمد، فإن عجز فعن كل أربع، فإن عجز فعن صلاة الليل بمد وعن صلاة النهار بمد، فإن عجز فعن كل يوم بمد. والقضاء أفضل من الصدقة.

## استحباب قضاء نافله های یومیه

(ويستحب قضاء النوافل الراجعة)... مستحب است انسان اگر نمازهای نافله شبانه روزی از او فوت شد آنها را قضا کند و بر این استحباب تأکید شده چنانکه در روایت است<sup>۱</sup> که اگر کسی نافله را قضا نکند بجهت مشغول بودنش به دنیا، هر آینه روز قیامت خدا را ملاقات می کند در حالی که سبک شمرده سنت پیغمبر ﷺ را (پس خداوند هم درجه کم از درجات بهشت را به او خواهد داد) و قد روي... یعنی و به تحقیق روایت شده که کسی که ترک کند قضای نوافل را... مستخفاً حال است از - من - یعنی در حالی که آن شخص، خوار و سبک شمارنده و ضایع کننده بوده سنت پیغمبر را.

(فإن عجز) عن القضاء... اگر چنانچه نتوانست قضا کند، مستحب است به جای هر دو رکعت از نافله ها، یک مد طعام صدقه بدهد، و اگر از آن مقدار صدقه هم عاجز بود پس به جای هر چهار رکعت یک مد صدقه بدهد، و اگر از آن مقدار هم عاجز بود به جای مجموع نافله های شبانه یک مد و به جای مجموع نافله های روزیک مد و

اگر از این مقدار هم عاجز بود پس به جای هر روز یک مَد بدهد مُد بضم میم (هفتصد و پنجاه گرم) و با حساب مثقال شرعی معادل با یک چارک است چه آنکه چارک ده سیر است و هر سیری شانزده مثقال شرعی است و هر مثقال شرعی هیجده نخود است، بنابراین یک مَد معادل با صد و شصت مثقال شرعی است **والقضاء أفضل من الصدقه** یعنی قضاء نوافل افضل است از صدقه دادن به جای آنها، بعضی اشکال بر شارح کرده‌اند به اینکه فرض آن است که صدقه در صورتی می‌دهد که عاجز از قضاست پس معنی ندارد که بگوئیم برای او قضا کردن افضل از صدقه دادن است. جواب آن اشکال این است که مقصود شارح این نیست که قضاء برای همان شخصی که عاجز از قضاست افضل از صدقه دادنش می‌باشد تا اشکال مذکور پیش آید بلکه مقصود آن است که ثواب کسی که قدرت بر قضا دارد و قضا کند بیشتر است از ثواب کسی که قدرت بر قضا ندارد و صدقه بدهد. و بعضی از محشیان جواب دیگر داده‌اند و آن اینکه مقصود از عجز در عبارت مصنف، نتوانستن نیست بلکه مقصود مشقت و سخت بودن است پس معنی عبارت شارح این است که گرچه قضای نوافل برای انسان سخت باشد ولی افضل است از صدقه دادن به جای آن.

و ممکن است چنین جواب داده شود که: کسی که الان عاجز از قضا کردن است، چنانچه صبر کند تا توانایی بر قضای آن پیدا نماید و قضا کند افضل است از اینکه الان صدقه بدهد.

(ووجب علی الولی): وهو الولد الذکر الأكبر، وقیل: کل وارث مع فقده (قضاء ما فات أباه) من الصلاة (فی مرضه) الذي مات فيه.

(وقیل): ما فاتہ (مطلقاً وهو أحوط). وفي «الدروس» قطع بقضاء مطلق ما فاتہ. وفي «الذکری» نقل عن المحقق وجوب قضاء ما فاتہ لعذر كالمرض، والسفر، والحیض، لاما تركه عمداً مع قدرته علیه ونفی عنه البأس، ونقل عن شیخه عمید الدین نصرته. فصار للمصنف فی المسألة ثلاثة أقوال. والروایات تدل بإطلاقها علی الوسط. والموافق للأصل ما اختاره هنا.

## قضای نمازهای پدر بر پسر بزرگتر

(ووجب علی الولی): وهو الولد... توضیح: واجب است بر ولی میت (یعنی پسر بزرگتر) اینکه نمازهای فوت شده پدرش در مرضی که با آن از دنیا رفته، قضا کند. بعضی گفته اند که باید پسر قضا کند هر نمازی که از پدر فوت شده چه در مرض موتش و چه در غیر مرض موت (چه به سبب عذری مثل اینکه در سفر یا به مرض دیگر فوت شده، و چه عمداً). مصتّف می فرماید این قول موافق با احتیاط است و در کتاب «دروس» آن قول را به طور جزم فتوی داده، و در کتاب «ذکری» از محقق حلی قول سومی نقل کرده و آن اینکه تنها نمازهای فوت شده به سبب عذر مثل سفر و مرض (چه مرض موت و چه غیر آن) باید قضا کند نه نمازهایی که عمداً ترک کرده. پس سه قول در مسأله می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: وهو الولد الذکر الأكبر یعنی ولی عبارت است از پسر بزرگتر میت (ناگفته نماند که مقصود مصتّف آن است که وجوب قضا اختصاص به پسر بزرگتر دارد پس بنابراین اگر میت پسری نداشت، بر ورثه دیگر واجب نیست قضا کنند



و در مقابل این قول مصنف، قول بعضی دیگر است و آن اینکه: «وقيل كل وارث مع فقهه بعضی از فقهاء گفته‌اند که وجوب قضا اختصاص به پسر بزرگتر ندارد به این معنی که اگر میت پسر نداشت واجب است بر هرکسی که از میت ارث می‌برد نمازهای او را قضا کند (البته در بین ورثه، مردها مقدمند و آنکه بزرگتر است مقدمتر است و اگر در بین ورثه، مرد نبود آنکه از زنها بزرگتر است مقدم است و باید بخواند).

مخفی نماند که جمله «وقيل كل وارث...» ظاهراً عطف است بر - علی الولی - یعنی وقيل يجب علی كل وارث مع فقهه، و معنای آن همان است که ذکر گردید و احتمال دارد عطف بر - الولد الذکر - باشد یعنی بعضی‌ها گفته‌اند که ولی، تنها پسر بزرگتر نیست بلکه با نبود پسر، ورثه دیگر، ولی میت می‌باشند، البته مقصود در هر دو معنی به یک چیز برگشت می‌کند مع فقهه یعنی با نبود پسر قضاء مافات... فاعل يجب می‌باشد من الصلاة بیان مافات را می‌کند في مرضه الذي یعنی (نمازی که فوت شده از پدر) در مرضی که با آن مرده.

**وقيل مافاتاً** این قول دوم است یعنی بعضی گفته‌اند (واجب است قضای) هر نمازی که فوت شده از پدر (چه در مرض موت و چه در غیر آن و در حال سلامتی) و این قول موافق احتیاط است **وفي «الدروس» قطع...** در کتاب «دروس» جزم نموده به قضاء تمام نمازهای فوت شده پدر (و این همان قول دومی است که در این کتاب «لمعه» آنرا موافق احتیاط دانسته).

**وفي «الذکری»...** در کتاب «ذکری» (قول سومی) نقل کرده از محقق حلی که واجب است (بر پسر) قضای آنچه فوت شده (چه نماز و چه روزه) از میت (چه پدر و چه مادر) بجهت عذر مثل اینکه در سفر یا به سبب مرضی و یا حیض فوت شده

باشد (مثال حیض نسبت به روزه فوت شده مادر است) نه نمازهایی که عمداً ترک کرده با اینکه قدرت بر انجام آنها داشته.

(از توضیح بالا دانسته شد که ضمیر - مافات - به میت برمی‌گردد که از قرینه مقام فهمیده می‌شود گرچه محل بحث در عبارت مصتف، فقط پدر می‌باشد و مثال حیض مناسبت با آن ندارد ولی چون محل بحث در عبارت محقق حلی در کتابش، مطلق میت است چه پدر و چه مادر، چه نماز فوت شده و چه روزه، از این جهت مثال حیض را هم زده، و شارح چون آن عبارت را نقل کرده مثال حیض را هم آورده.

**ونفی عنه البأس** یعنی مصتف در کتاب «ذکری»، نفی کرده از قول محقق، باک را یعنی آن قول را پسندیده و فرموده باکی بر آن قول نیست **ونقل عن...** و از استاد خود عمیدالدین نقل کرده که او نیز کمک کرده قول محقق را **فصار للمصنف في المسألة...** یعنی پس برای مصتف در مساله مورد بحث، سه قول می‌باشد که به ترتیب عبارتند از:

۱. قول او در این کتاب و آن اینکه: فقط نمازهای فوت شده در مرض موت، برپسر واجب است قضا کند.

۲. قول او در کتاب «دروس» که قضا کند تمام نمازهایی که از او فوت شده (چه در مرض موت و چه در غیر مرض موت، چه به سبب عذر مثل سفر و مرضی و چه عمداً).

۳. قول او در کتاب «ذکری» که قضا کند فقط نمازهایی که به سبب عذر مثل سفر و مرض (چه مرض موت و چه غیر موت) فوت شده نه نمازهایی که عمداً ترک کرده با اینکه قدرت بر انجام آن داشته.

والروایات تدلّ بإطلاقها... توضیح: روایات دلالت بر قول وسط مصتّف که در «دروس» اختیار نموده، می‌کنند، زیرا آن روایات بطور مطلق فرموده‌اند که قضا کند نمازهای پدر را و این اطلاق شامل است تمام نمازهای فوت شده پدر را. ولی آن قولی که موافق اصل برائت است قول مصتّف در این کتاب است، زیرا اصل آن است که عبادت هر شخصی بر دیگری واجب نیست مگر اینکه دلیلی باشد که واجب کند و در اینجا دلیل هست ولی قدر متیقن از ادله آن است که تنها نمازهای فوت شده در مرض موت، برپسر واجب است پس بقیه نمازها تحت اصل باقی است و برپسر واجب نیست.

ترجمه عبارت: **والروایات...** یعنی روایات دلالت می‌کنند به سبب اطلاقی که دارند، بر قول وسط (قول دوم) و آنکه موافق اصل (برائت) می‌باشد آن قولی است که در این کتاب اختیار نموده.

وفعل الصلاة على غير الوجه المجزي شرعا كتركها عمدا، للتفريط.

واحترز المصنف بالأب عن الأم ونحوها من الأقارب، فلا يجب القضاء عنهم على الوارث في المشهور. والروايات مختلفة، ففي بعضها ذكر "الرجل". وفي بعض "الميت". ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا في المخالف للأصل. ونقل في «الذكري» عن المحقق وجوب القضاء عن المرأة، ونفى عنه البأس، أخذا بظاهر الروايات، وحملا للفظ "الرجل" على التمثيل.

ولا فرق - على القولين - بين الحر والعبد على الأقوى.

وَفِعْلُ الصَّلَاةِ... فرع دیگری است یعنی نمازهایی را که میت بطور صحیح نخوانده، قضای آنها بر پسر واجب نیست به نظر مصنف، زیرا آن نماز مثل نمازی می شود که عمداً نخوانده باشد چون میت کوتاهی کرده در صحیح خواندن نماز و آن را با شرایط نخوانده بجهت آنکه مسائل نماز را نرفته یاد بگیرد و یا می دانسته اما رعایت نکرده فعل الصلاة (این مبتدا است و خبرش - کترکها - می باشد) یعنی خواندن نماز بر غیر وجهی که شرعاً صحیح است، مانند ترک نماز است عمداً (پس قضای آن نماز بر پسر واجب نیست) زیرا تفريط و کوتاهی کرده پدر (در صحیح خواندن نماز).

وإحترز المصنف... مطلب دیگری است توضیحش اینکه مصنف در عبارت تنها پدر را ذکر کرد خواست بفهماند که نمازهای مادر بر پسر و یا نماز خواهر بر برادر، واجب نیست چنانکه قول مشهور همین است و اما روایات در این زمینه مختلف است، در بعضی روایات تعبیر به - رجل - شده که مقصود پدر است و در بعضی روایات تعبیر به - میت - شده و میت مطلق است شامل مادر هم می شود.

شارح می‌فرماید که می‌شود دسته دوم از روایات که مطلقند حمل بر مقید (یعنی خصوص رجل) کنیم یعنی بگوئیم مقصود از میت، رجل (یعنی پدر) می‌باشد بقرینه دسته اول روایات که فقط پدر را ذکر کرده‌اند.

و این حمل مناسب است مخصوصاً در مسأله مورد بحث، زیرا حکم این مسأله مخالف اصل است چون اصل آن است که هر شخصی عبادت خود را خودش انجام دهد نه دیگری پس وجوب نمازهای پدر بر پسر مخالف اصل است ولی چون روایات فرموده‌اند که ولی میت باید نمازهای فوت شده میت را قضا کند بهتر آن است که اکتفا به قدر متیقن کنیم که آن نمازهای پدر فقط می‌باشد پس نمازهای مادر بر پسر واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وإحترز المصنّف...** احتراز و دوری کرد مصنّف به کلمه أب از مادر و مانند مادر از خویشان (مثل خواهر) پس واجب نیست بر وارث اینکه قضا کند از طرف آنها (نمازهایشان را) بنا بر قول مشهور **والروایات...** و روایات (در آن مسأله) مختلف است پس در بعض آنها رجل ذکر شده (که مقصود پدر است) و در بعضی دیگر، میت ذکر شده (که مطلق است و شامل مادر هم هست) **ویمکن حمل...** (شارح می‌خواهد جمع بین آن دو دسته روایات کند که می‌فرماید:) و ممکن است حمل شود مطلق (یعنی میت در بعضی روایات) بر مقید (یعنی رجل در بعضی روایات دیگر) مخصوصاً در حکمی که مخالف اصل است (که مسأله مورد بحث یعنی وجوب قضای نمازهای پدر بر پسر، چنین است).

**ونقل في «الذکری» عن المحقق...** توضیح: مصنّف در کتاب «ذکری» نقل کرده از محقق حلی که وی قضای نمازهای زن (مادر یا خواهر) را نیز بر وارث (پسریا برادر) واجب دانسته سپس مرحوم مصنّف آن قول را پسندیده و اختیار نموده است، به

دلیل اینکه ظاهر بعضی روایات چون مطلق است شامل مادر هم می‌شود (و آن همان روایاتی است که در آنها تعبیر به - میت - شده) و آن روایاتی که تعبیر به - رجل - کرده از باب مثال است نه اینکه منحصر به آن باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ونقل...** یعنی نقل کرده مصنف در «ذکری» از محقق حلی، وجوب قضا از طرف زن (نیز یعنی قضای نمازهای مادر بر پسر و یا نمازهای خواهر بر برادر) و نفی کرده مصنف از قول محقق، باک را (یعنی فرموده باکی بر قول محقق نیست) بجهت گرفتن و عمل نمودن به ظاهر روایات (یعنی ظاهر بعض روایات که تعبیر به - میت - کرده) و حمل کردن لفظ رجل (در بعضی روایات دیگر) را بر مثال (یعنی در آن روایات، از باب مثال، پدر را فقط ذکر کرده‌اند نه اینکه منحصر به او باشد و قضای نمازهای مادر بر پسر واجب نباشد) **عن المرأة** در بعضی نسخه‌های کتاب به جای - عن - کلمه علی می‌باشد ولی صحیح - عن - می‌باشد.

**ولا فرق علی القولین بین...** بنابراین دو قول (قول به اینکه وجوب قضا اختصاص به نمازهای پدر دارد و قول به اینکه اختصاص به او ندارد بلکه برای نمازهای مادر هم می‌باشد) فرقی نیست بین اینکه میت حر باشد یا عبد پس اگر پدر عبد بود و یا مادر کنیز بود واجب است پسر نمازهای آنها را قضا کند.

وهل يشترط كمال الولي عند موته؟ قولان: واستقرب في «الذكرى» اشتراطه، لرفع القلم عن الصبي والمجنون وأصالة البراءة بعد ذلك. ووجه الوجوب عند بلوغه إطلاق النص وكونه في مقابلة الحبوّة.

ولا يشترط خلو ذمته من صلاة واجبة، لتغاير السبب، فيلزمان معا. وهل يجب تقديم ما سبق سببه؟ وجهان: اختار في «الذكرى» الترتيب.

وهل يشترط كمال الولي... توضیح: آیا در وجوب نمازهای فوت شده بر پسر، شرط است که پسر در وقت وفات پدر، بالغ و عاقل بوده باشد یا اینکه شرط نیست؟ دو قول است:

۱. بعضی گفته اند شرط است (پس اگر در وقت وفات پدر، پسرش بچه و یا دیوانه باشد دیگر بعد از بالغ شدن و یا عاقل شدن، بر او واجب نیست قضای نمازها) و دلیل این قول آن است که: قبل از بلوغ و یا قبل از عقل، تکلیف ندارند چنانکه در روایت است که قلم تکلیف از بچه و از دیوانه برداشته شده و چیزی بر آنها واجب نیست، و بعد از بلوغ یا عاقل شدن، شک داریم آیا تکلیف قضای نمازها بر او متوجه است یا نه؟ اصل، براءت ذمه اوست و بر او واجب نمی باشد.

۲. بعضی گفته اند بلوغ و عقل شرط نیست (پس اگر در وقت وفات پدر، پسر، بچه و یا دیوانه باشد، بعد از بالغ شدن و یا عاقل شدن او قضای نمازها بر او واجب است) و دلیل این قول، دو چیز است: اول - اینکه چون روایت مطلق است و شرط نکرده که در حال وفات پدر، باید پسر بالغ و عاقل بوده باشد.

دوم - اینکه گفته اند وجوب قضا بر پسر در مقابل بعض چیزهایی است که علاوه بر ارث، اختصاصاً به او (که پسر بزرگتر است) می رسد مثل لباس و انگشتر و شمشیر و قرآن که به آنها «حَبْوَه» گویند، پس وقتی که حبوّه به او داده می شود قضای نمازها هم

بر او واجب است و باید بعد از کمال، آن را قضا کند گرچه در حال وفات پدر، بالغ و یا عاقل نبوده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وهل یشترو...** آیا شرط است کامل بودن ولی (یعنی بالغ و عاقل بودن وی) در زمان وفات میت؟ دو قول است، و نزدیک شمرده در کتاب «ذکری»، شرط بودن آن را (پس واجب نیست بر پسری که در زمان وفات پدر، بچه یا دیوانه بوده اینکه بعد از بلوغ و سلامتی از جنون نمازهای پدر را قضا کند) زیرا برداشته شده (در شرع) قلم تکلیف از بچه و دیوانه و بعد از آن (یعنی بعد از بلوغ و عاقل شدن) هم اصل، برائت ذمه اوست از وجوب قضا (زیرا شک در وجوب آن داریم).

(آنچه گفتیم دلیل اشتراط کمال است) و اما (شرط نبودن آن در زمان وفات پدر و در نتیجه) وجوب قضای نمازهای پدر بعد از آنکه پسر بالغ شود، دلیلش (دو چیز است: اول) آن است که روایت مطلق است، و (دوم): اینکه وجوب قضا در مقابل حبوه است *الحبوة* به فتح حاء و سکون باء عبارت از لباس و انگشتر و قرآن و لوازم ویژه پدر است که خارج از حدود ارث به فرزند بزرگتر می رسد و دیگران را در آن حقی نیست.

**ولایشترو خلؤ ذمته...** توضیح: آیا وجوب قضای نمازهای پدر بر پسر، مشروط است به اینکه خود پسر به گردنش نماز واجب نبوده باشد (مثلاً نمازی که از خود او قضا شده) که بنابراین اگر نماز واجب به گردنش بود دیگر نمازهای پدر بر او واجب نیست، یا اینکه مشروط به آن شرط نیست؟

شارح می فرماید: شرط نیست، زیرا منافاتی بین نماز واجب بر ذمه خودش و بین قضای نمازهای پدر نیست، چون سبب هر کدام جداگانه می باشد، زیرا سبب نماز



واجب بر ذمه اش، مثلاً فوت نماز از خود وی است، و سبب قضای نمازهای پدر، وفات پدر است فلذا لازم است هر دو نماز را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یشرط خلوّ...** یعنی شرط نیست خالی بودن ذمه ولی، از نماز واجب چون سبب (هر کدام) مغایر یکدیگر است (یعنی سبب وجوب قضاء نمازهای پدر بر پسر، غیر از سبب وجوب نماز واجب خود پسر است و هر سببی که محقق شد مسبب به دنبال خواهد آمد) پس هر دو نماز بر پسر لازم است.

**وهل یجب تقدیم...** توضیح: در مسأله بالا آیا بر ولی لازم است در خواندن نماز قضای خود مثلاً و نماز قضای پدر، رعایت ترتیب نماید؟ یعنی آنکه سببش اول تحقق یافته آن را اول بجا آورد یعنی اگر مثلاً نماز قضای خود به گردش بوده که پدرش وفات کرد باید اول قضای نماز خود را بجا آورد سپس قضای نماز پدرش را و همچنین اگر به عکس بود؟ یا اینکه هر کدام را مقدم بدارد اشکال ندارد؟ دو وجه است مصتّف در کتاب «ذکری» اختیار نموده رعایت ترتیب را.

ترجمه و شرح عبارت: **وهل یجب...** آیا واجب است مقدّم داشتن آن نمازی که سببش جلوتر است؟ دو وجه است، اختیار کرده در کتاب «ذکری» ترتیب را (یعنی اول آن نمازی که سببش جلوتر بوده و سپس نمازی که سببش بعد بوده).

وهل له استتجار غيره؟ يحتمله، لأن المطلوب القضاء، وهو مما يقبل النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحي، واستنابته ممتعة. واختار في «الذكري» المنع، وفي صوم «الدروس» الجواز، وعليه يتفرع تبرع غيره به.

---

## اجیر گرفتن فرزند برای قضای نمازهای پدر

وهل له استتجار غيره... توضیح: آیا ولی می تواند به جای خود کسی را نایب بگیرد و اجیر کند که نمازهای پدر را بخواند یا اینکه باید خود وی بخواند و اجیر نمی تواند بگیرد؟ دو وجه است:

احتمال دارد بگوئیم اجیر گرفتن جایز است، زیرا مطلوب شارع آن است که نمازهای پدر قضا شود پس چه ولی بخواند و چه غیر او، مطلوب شارع حاصل می شود.

و احتمال دارد بگوئیم جایز نیست، زیرا وجوب نمازهای پدر بعد از وفاتش تعلق گرفته به شخص زنده که پسرش باشد و همانطوری که شخص تا وقتی که زنده است نمی تواند برای نماز خود کسی را نایب بگیرد و اجیر کند، همچنین در اینجا نماز پدر که به گردن خودش تعلق یافته نمی تواند برای آن نایب بگیرد و اجیر کند پس باید خودش بخواند.

سپس شارح می فرماید که: از اینجا روشن می شود مسأله اینکه اگر شخصی بخواهد از باب تبرع و ثواب (بدون اجرت) نمازهای پدر او را بخواند آیا صحیح است بخواند که در نتیجه از گردن ولی ساقط می شود، یا اینکه صحیح نیست؟

همان دو وجه بالا در اینجا گفته می شود یعنی اگر بگوئیم غرض شارع آن است که نمازهای میت قضا شود پس شخصی که تبرعاً بخواند صحیح است.

و اگر بگوئیم نمازهای میت به گردن پسر تعلق یافته و تا خودش نخواند ذمه اش فارغ نمی شود پس صحیح نیست کسی تبرعاً بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وهل له استیجار...** یعنی آیا جایز است برای ولیّ اینکه دیگری را اجیر کند (برای خواندن نمازهای میت) احتمال دارد جایز باشد چون مطلوب شارع آن است که نمازها از جانب میت قضا شود و قضا از چیزهایی است که بعد از وفات، نیابت برمی دارد (یعنی هرکسی می تواند به نیابت از میت آن را بخواند و اختصاص به نایب خاصی ندارد که فقط ولیّ بخواند پس همانطوری که ولیّ آن نماز را به نیابت از میت انجام می دهد همچنین جایز است شخص دیگر آن را به نیابت از میت بخواند.

(این، دلیل بر جواز استیجار است و احتمال دارد که جایز نباشد و دلیلش: از اینکه تعلق گرفته نمازهای پدر به شخص زنده (که ولیّ باشد) و نایب گرفتن زنده (برای نماز خود و نیز عبادات دیگر) ممتنع است و جایز نمی باشد (پس جایز نیست اجیر بگیرد چون اجیر گرفتنش در اینجا بمنزله نایب گرفتن برای نمازهای خود اوست) **وهو مما یقبل** در بعضی نسخه ها ضمیر مؤنث است یعنی - هی - بنابراین نسخه، ضمیر به نماز برمی گردد که از کلمه قضا فهمیده می شود و اما بنابر نسخه دیگر ضمیر مذکر برمی گردد به قضا و **اختار** یعنی و اختیار کرده در کتاب «ذکری»، منع استیجار را (که احتمال دوم است) **وفی صوم** یعنی و اختیار کرده در کتاب الصوم «دروس»، جواز استیجار را (که احتمال اول است) **وعلیه یتفرّع...** یعنی و بر جواز استیجار تفریع می شود تبرعاً خواندن غیر ولیّ (یعنی اگر استیجار را جایز بدانیم تبرع هم جایز است و از گردن ولیّ ساقط می شود و اگر نه، نه) به به قضاء.

والأقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وإن تحمل ما فاته عن نفسه.  
ولو أوصى الميت بقضائها على وجه تنفذ سقطت عن الولي وبالبعض وجب الباقي.

---

## فوت نمودن پسر پیش از آنکه قضای نمازهای پدر را انجام دهد

والأقرب إختصاص... توضیح: اگر پسر میت قبل از آنکه قضا کند نمازهای پدر را، بمیرد آیا واجب است نوه میت آنها را قضا کند یا نه؟ شارح می‌فرماید اقرب آن است که برنوه واجب نیست گرچه نمازهای فوت شده خود پسر برنوه واجب است، زیرا پدر او می‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **والاقرب**... اقرب آن است که اختصاص دارد حکم (یعنی وجوب قضای نمازهای پدر) به ولی - پسر میت - پس (اگر ولی میت بمیرد قبل از آنکه نماز پدر را قضا کند) واجب نیست متحمل شود نمازهای میت را ولی آن ولی (یعنی نوه میت مثلاً) اگر چه واجب است متحمل شود و بخواند ولی ولی، نمازی را که از خود ولی میت فوت شده.

## وصیت نمودن میت اجیر گرفتن برای قضای نمازهایش

ولو أوصى الميت بقضائها... توضیح: اگر میت وصیت کرد که از مالش برای تمام نمازهای فوت شده اش کسی را اجیر کنند، چنانچه اگر اجرت آن نمازها از ثلث مالش بیشتر نبود، از گردن پسر، آن نمازها ساقط می‌شود و باید از ثلث مالش برای نمازهای او کسی را اجیر کنند.

واگروصیت نسبت به بعض نمازها بکند، فقط آن بعض ازگردن پسر ساقط است و بعضی دیگر را باید قضا کند.

**علی وجه تنفّذ یعنی وصیتش هم نافذ بود مثل اینکه اجرت نمازها به اندازه ثلث مال یا کمتر از آن باشد ولی اگر بیشتر از ثلث باشد، وصیت او نسبت به تمام نمازها نافذ نیست بلکه نسبت به آن مقدار نمازهایی که اجرتشان به مقدار ثلث می شود نافذ است و نسبت به بقیه نمازها باید ورثه اذن بدهند سقطت (جواب - لو - می باشد) یعنی نمازهای میت ساقط می شود از ولی - پسر - یعنی بر او واجب نیست بخواند و بالبعض یعنی واگروصیت کرد به قضاء بعض نمازهای فوت شده (این بعض فقط ساقط می شود از ولی) و باقی را باید انجام دهد.**

(ولو فات المكلف) من الصلوات (ما لم يحصه) لكثرتہ (تحری) " أي اجتهد" في تحصيل ظن بقدر (ويبنى على ظنه) وقضى ذلك القدر، سواء أكان الفائت متعددًا كأيام كثيرة، أم متحدًا كفريضة مخصوصة متعددة.

ولو اشتبه الفائت في عدد منحصر عادة وجب قضاء ما يتقن به البراءة، كالشك بين عشر وعشرين. وفيه وجه بالبناء على الأقل وهو ضعيف.

### فوت شدن عدد نامعلومی از نمازهای مکلف

(ولو فات المكلف) من الصلوات... توضیح: اگر از نمازگزار نمازهای زیادی فوت شده و مقدار و عدد آنها را نمی داند، باید در موقع قضاء آنها سعی و کوشش کند تا گمانش به یک عددی برود و بنا را بر همان گمانش بگذارد و به آن مقدار قضا کند.

فرق نمی کند چه اینکه نمازها در جنس مختلف باشند (مثل اینکه نمازهای چندین روز فوت شده باشد) و یا در جنس یکی باشند مثل اینکه چندین نماز ظهر مثلاً فوت شده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو فات... یعنی** اگر فوت شود مکلف را از نمازها تعدادی که شماره اش را نمی داند بجهت زیاد بودن آن، باید کوشش کند در بدست آوردن گمان به مقدار آن و بنا بگذارد برگمانش و قضا نماید به همان مقداری که گمانش بر آن رفته.

فرق نمی کند چه اینکه نمازهای فوت شده متعدد الجنس باشند یعنی مختلف مثل نمازهای چندین روز (که در آنها نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا هست) یا اینکه نمازها متحد الجنس باشند مثل یک نماز مخصوص که چندین بار فوت شده (مثل نماز صبح از چندین روز) متعددًا اگر شارح تعبیر به - مختلفًا - می نمود بهتر بود.

ولو اِشْتَبَهَ الْفَائِتُ... توضیح: اگر نمازها مشتبه بین چند عدد معین باشد مثل اینکه شک کند آیا ده نماز از او فوت شده یا بیست نماز، وظیفه اش آن است که عدد بالا را بگیرد که یقین به برائت ذمه حاصل کند یعنی یقین کند که تمام نمازهای فوت شده را خوانده است (پس در آن مثال بیست نماز قضا کند) زیرا یقیناً به ذمه اش اصل قضا آمده پس باید به مقداری بخواند که یقین نماید ذمه اش فارغ شد چنانکه در اصول گفته اند اشتغال یقینی، براءت یقینی می خواهد.

و بعضی گفته اند عدد اقل را بگیرد و به آن مقدار قضا کند. شارح می فرماید این قول ضعیف است.

ترجمه و شرح عبارت: لو اِشْتَبَهَ... یعنی اگر مشتبه شد نمازهای فوت شده در عددی که به نظر عرف منحصر است (یعنی مشتبه شد بین دو عدد منحصر یکی اقل و یکی اکثر) واجب است قضا کند به آن مقداری که یقین به برائت ذمه حاصل نماید (که آن مقدار عدد اکثر است) مثل اینکه شک کند بین ده نماز و بیست نماز (پس باید بیست نماز قضا کند).

فی عدد منحصر عادةً یعنی عددی که به نظر عرف مردم، منحصر می باشد مثل عدد (۱۰ و ۲۰) (نه مثل عدد هزار و دوهزار که به نظر عرف، عدد منحصر نمی باشند) و فیه وجه... یعنی در همین فرض، وجهی است (یعنی قول دیگر) به اینکه بناء بر عدد اقل و کمتر بگذارد (پس ده نماز بخواند، و دلیل این قول آن است که عدد اقل را یقین دارد و در زیادی شک دارد و اصل عدم وجوب زیادی است) و هو ضعیف یعنی این وجه ضعیف است (زیرا چنانکه سابقاً گفتیم اصل قضا به ذمه اش آمده و این برائت یقینی می خواهد پس باید عدد اکثر را قضا کند تا یقین به برائت ذمه پیدا کند پس اصل عدم، در آن جاری نمی شود).

(و یعدّل إلى) الفریضة (السابقة لو شرع فی) قضاء (اللاحقة) ناسیا مع إمكانه، بأن لا یزید عدد ما فعل عن عدد السابقة أو تجاوزه ولما یرکع فی الزائدة، مراعاة للترتیب حیث یمکن.

والمراد بالعدول أن ینوی بقلبه تحویل هذه الصلاة إلى السابقة - إلى آخر مميزاتھا - متقرباً. ویحتمل عدم اعتبار باقي المميزات، بل فی بعض الأخبار دلالة علیه.

---

## عدول از قضا به قضای دیگر

(و یعدّل إلى) الفریضة السابقة... توضیح: سابقاً در چند صفحه قبل، مصتف فرمود در جایی که علم به ترتیب نمازهای فوت شده داشته باشد باید به ترتیب بخواند، حالا می فرماید اگر در اثر فراموشی شروع کرد به خواندن نمازی که در روز بعد فوت شده بوده (مثلاً می دانست از او نماز صبح روز شنبه فوت شده و نماز ظهر روز یکشنبه ولی فراموش کرد در موقع قضا، اول شروع کرد به نماز ظهر و در اثناء آن یادش آمد) در این صورت وظیفه اش آن است که نیتش را به نماز قبل (نماز صبح مثلاً) برگرداند در صورتی که برگرداندن نیت برای او ممکن باشد و آن در دو صورت ممکن است:

۱. آن وقتی که در نمازی که شروع کرده، رکعاتی که خوانده بیش از رکعات نماز قبل نخوانده یعنی مثلاً در نماز ظهر هنوز در رکعت دوم است که به مقدار رکعات نماز صبح است.

۲. اگر هم بیش از رکعت نماز قبل خوانده باشد اما هنوز در آن رکعت زیادی، رکوع نرفته یعنی مثلاً در نماز ظهر در رکعت سوم می باشد اما هنوز رکوع نرفته.



در این دو صورت می‌تواند نیتش را به نماز صبح برگرداند و در غیر آن صورت باید نمازش را تمام کند و عدول نکند مثل اینکه در مثال گذشته در رکعت سوم نماز ظهر رکوع رفته باشد و آنگاه یادش بیفتد که نماز قبلی را نخوانده باید در این صورت نماز ظهر را تمام کند چون اگر عدول کند به نماز صبح و بنشیند و تشهد بگوید و سلام دهد لازم می‌آید که یک رکن زیاد شده باشد که آن رکوع در رکعت سوم می‌باشد و این صورت را مصتَف به زودی خواهد فرمود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيَعْدِلُ...** یعنی باید عدول کند به نماز قبلی (یعنی نمازی که اول فوت شده مثل نماز صبح) اگر از روی فراموشی شروع کرده باشد به قضاء نماز بعدی (نمازی که بعداً فوت شده بوده) مع امکانه یعنی (عدول واجب است) در صورتی که عدول ممکن باشد (و آن در دو صورت ممکن است): ۱. به اینکه عدد رکعتی (که از نماز بعدی) خوانده زیادتر از عدد نماز قبلی نشده (مثلاً در رکعت دوم نماز ظهر است که یادش آمد نماز قبلی مثل صبح را قضا نکرده پس در رکعتی که خوانده بیشتر از نماز صبح نیست).

**أَوْ تَجَاوَزَهُ وَلَمَّا يَرْكَعُ فِي الزَّائِدَةِ** (این صورت دوم برای امکان عدول است) یعنی و یا اینکه از عدد نماز قبلی زیادتر شده و تجاوز کرده (مثلاً در رکعت سوم نماز ظهر است که یادش آمد نماز قبلی را قضا نکرده پس این سه رکعت زیادتر از عدد رکعت نماز صبح است) ولی هنوز در رکعت زایده (رکعت سوم) به رکوع نرفته مراعاة للترتیب... مراعاة به نصب خوانده شود علت است برای - و يعدل - یعنی عدول واجب است برای اینکه رعایت ترتیب در قضاء نمازها بشود در جایی که ممکن باشد ترتیب (و در اینجا ممکن است به آن دو صورتی که ذکر گردید).

**والمراد بالعدول أن ينوي...** یعنی مقصود از عدول آن است که در نیتش بگرداند این نماز را به نماز قبلی (یعنی در نیتش بگوید که این نمازی که در آن هستم، نماز صبح باشد) و علاوه بر نوع نماز، بقیه ممیزات و مشخصات آن نماز را هم قصد کند، و آن ممیزات عبارتند از: واجب بودن و قضاء بودن و تمام بودن (نه شکسته) متقرباً یعنی در حالی که قصد تقرب به خدا نیز کرده باشد و **يَحْتَمَلُ عَدَمَ...** یعنی احتمال دارد بگوئیم که فقط ممیز اول (نیت نوع نماز مثل صبح) کافی است و لازم نیست بقیه ممیزات مذکوره را نیز نیت کند چنانکه در بعض روایات هم دلالتی بر همین مطلب است.

(ولو تجاوز محلّ العدول) بأن ركع في زائدة عن عدد السابقة (أتمها ثم تدارك السابقة لا غير)، لاغتفار الترتيب مع النسيان، وكذا لو شرع في اللاحقة ثم علم أن عليه فائتة.

(ولو تجاوز محلّ العدول)... توضیح: اگر چنانچه (عدول برای او ممکن نشد بجهت اینکه) از محلّ عدول گذشته مثل اینکه در رکعت زاید (رکعت سوم نماز ظهر مثلاً) داخل شده و به رکوع رفته، در این فرض نمی تواند عدول کند و باید این نمازش را تمام کند و بعد از آن، فقط نماز قبلی (صبح) را قضا کند (و دیگر لازم نیست دوباره بعد از خواندن نماز قبلی، نماز بعدی را اعاده کند که ترتیب حاصل شود) زیرا در صورت فراموشی، ترتیب بخشیده شده و رعایت آن لازم نیست.

ترجمه و شرح عبارت: تجاوز ضمیر مقدر به نماز گزار بر می گردد محلّ العدول مفعول تجاوز است بأن... بیان تجاوز را می کند في زائدة... یعنی در رکعتی که بیش از عدد رکعات نماز قبلی است عن عدد... متعلق است به زائدة أتمها جواب - لو - می باشد تدارك یعنی قضا کند لا غير عطف است بر - السابقة - یعنی تنها نماز قبلی را بخواند نه اینکه نماز بعدی را دوباره اعاده کند که ترتیب حاصل شود لاغتفار علت است برای - لا غير -.

وكذا لو شرع... عطف است بر مسأله قبل در عبارت مصتّف که فرمود و يعدل الى الفريضة... یعنی همانطوری که در مسأله قبل (که می دانست دو نماز قضا به گردن دارد و اولی را فراموش کرد و شروع به نماز دوم کرد و در اثناء این نماز، نماز اول یادش آمد) وظیفه اش - در صورت امکان عدول - عدول بود و در صورت عدم امکان، تمام نمودن نماز دوم بود سپس خواندن نماز اول.

همچنین است در مسأله اینکه اگر اصلاً نمی دانست که از او نمازی سابقاً (مثل صبح) فوت شده بلکه فقط نماز ظهر را می دانست و شروع در خواندن این نماز کرد

سپس در اثناء آن، دانست که از او نماز سابقی (صبح مثلاً) قضا شده، در این مسأله نیز اگر امکان عدول هست عدول کند و گرنه تمام نماید و سپس نماز قبلی را قضا کند.

ترجمه عبارت: **و کذا...** یعنی و همچنین اگر شروع کند در نماز بعدی (مثل ظهرو نمی دانست قبل از آن، نماز دیگری از او قضا شده مثل صبح) سپس (در اثناء نماز بعدی) دانست که برگردن او نماز دیگری که سابقاً فوت شده، می باشد.

ولو عدل إلى السابقة ثم ذكر سابقة أخرى عدل إليها، وهكذا... ولو ذكر بعد العدول براءته من المعدول إليها عدل إلى اللاحقة المنوية أولاً، أو فيما بعده، فعلى هذا يمكن ترامي العدول ودوره.

## ترامی عدول - دَوْر عدول

ولو عدل إلى السابقة... این مسأله مربوط می شود به مسأله قبل که فرمود: و يعدل الى الفريضة... - توضیحش اینکه اگر بعد از عدول به نماز قبلی، یادش بیاید که قبل از آن هم نماز دیگری فوت شده، باید از آن نماز قبلی نیز عدول به نماز قبل از آن بکند و به همین ترتیب بطور مسلسل عدول به قبل کند اگر نمازهای دیگر قبل از آن یادش بیاید و این را «ترامی عدول» گویند یعنی پی در پی واقع شدن عدول.

مثلاً مشغول قضاء نماز مغرب شد، در اثناء یادش آمد نماز عصر را قضا نکرده عدول به آن کرد، و در اثناء عصر یادش آمد نماز ظهر را قضا نکرده عدول به آن کرد و در اثناء ظهر یادش آمد صبح را نخوانده عدول به آن کند.

و اگر چنانچه بعد از عدول به نماز قبلی یادش آمد که آن را قضا کرده بوده باید دو مرتبه به نماز بعدی برگردد، مثلاً بعد از عدول از نماز مغرب به نماز عصر یادش آمد که عصر را قضا کرده بوده برگردد به مغرب و این را «دور عدول» گویند، و در آنجایی که چند عدول به سابق کرده بوده مثل مثال بالا که به نماز صبح رسید اگر یادش بیاید که صبح را قضا کرده بوده باید دوباره نیتش را برگرداند به ظهر و اگر در ظهر هم یادش آمد که آن را قضا کرده بوده برگردد به عصر و اگر در عصر هم یادش آمد آن را قضا کرده بوده برگردد به مغرب.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عدل الى السابقة...** یعنی اگر عدول کرد به نماز قبلی سپس یادش آمد نماز قبلی دیگری (قبل از آن) به گردن دارد باید عدول کند به آن نماز قبلی دیگر، و به همین ترتیب (عدول کند به قبل آن و از آن به قبل آن و از آن به قبل آن، و این را تمامی عدول گویند) **ولو ذکر بعد العدول...** یعنی و اگر یادش بیاید بعد از عدول (به نماز قبلی) اینکه ذمه اش فارغ بوده از نماز قبلی که عدول به آن نموده، باید (دو مرتبه به عقب برگردد یعنی) عدول کند به نماز بعدی که اول (شروع در آن کرده و) آن را نیت کرده بود **عدل** جواب - لو - می باشد **إلى اللاحقة المنوية أولاً** این در جایی که یک عدول کرده باشد مثل اینکه از نماز مغرب به نماز عصر عدول کند سپس یادش بیاید عصر را قضا کرده بوده برگردد به مغرب که اول نیت شده بود و شروع در آن نموده بود **أو فيما بعده** (ظاهراً عطف است بر - أولاً - و ضمیر به - اول - بر می گردد و تقدیر عبارت چنین است: «أو عدل الى اللاحقة المنوية في ما بعد الاول») یعنی و یا عدول کند به نماز بعدی که بعد از نماز اولی نیت شده بود، و این در جایی که دو یا چند عدول کرده باشد مثل عدول از مغرب به عصر و از عصر به ظهر که مثلاً در ظهر یادش بیاید آن را قضا کرده بوده، برگردد به عصر که این عصر نماز لاحقی است بعد از مغرب که مغرب اول نیت شده بود سپس عصر نیت شده بود **فَعَلَى هَذَا** یعنی و بنابراین ممکن است عدول، تسلسل شود (و پی در پی عدول به سابق تحقق یابد) و بیان این را شارح در عبارتش از - **ولو عدل إلى السابقة** - تا - و هکذا - ، ذکر نمودند و **دَوْرَه** یعنی و همچنین ممکن است عدول، دور بزند چنانکه توضیح آن را شارح در عبارتش از «ولو ذکر بعد العدول... أو فيما بعده» ذکر نمودند.

و كما يعدل من فائتة إلى مثلها، فكذا من حاضرة إلى مثلها - كالظهرين لمن شرع في الثانية ناسياً - و إلى فائتة، استحباباً على ما تقدم أو وجوباً على القول الآخر. ومن الفائتة إلى الأداء لو ذكر براءته منهما. و منهما إلى النافلة في موارد، و من النافلة إلى مثلها لا إلى فريضة. و جملة صورته ست عشرة، و هي الحاصلة من ضرب صور المعدول عنه، و إليه - وهي أربع: نفل، و فرض، أداء، و قضاء - في الآخر.

و كما يُعَدَّل عن فائتة... مطلب دیگری است: همانطوری که دانسته شد که از یک نماز قضا، عدول به نماز قضای دیگر جایز است (بنحو وجوب) همچنین عدول از یک نماز اداء به نماز اداء دیگر جایز است مثل اینکه از روی فراموشی شروع به نماز عصر ادایی کند و در اثناء یادش بیاید نماز ظهر ادایی را نخوانده واجب است نیتش را به نماز ظهر برگرداند فائتة یعنی نمازی که فوت شده، و مقصود قضای آن نماز است إلى مثلها یعنی فائتة دیگر یعنی قضای آن حاضرة یعنی نماز اداء مثلها نماز اداء دیگر كالظهرين ظهر و عصر لمن شرع... یعنی (جایز است عدول) برای کسی که شروع کرده در نماز دومی (یعنی عصر) از روی فراموشی (پس واجب است برای او عدول کند از آن به نماز ظهر).

و إلى فائتة إستحباباً... (عطف است به - مثلها - یعنی و کذا يعدل من حاضرة الى فائتة - ) یعنی و همچنین مستحب است از نماز اداء عدول کند به نماز قضا در صورتی که شروع به نماز اداء کرده و یادش آمد نماز قضایی به گردن داشته، در اینجا مستحب است نیتش را از نماز اداء برگرداند به نماز قضا. و این استحباب بنا بر اینکه سابقاً مصنف در چند صفحه قبل فرمودند که مستحب است اول نماز قضا خوانده شود و سپس نماز اداء در صورتی که وقت نماز اداء تنگ نشده باشد.

و اما بنا بر اینکه خواندن قضا قبل از اداء واجب باشد نه مستحب (چنانکه این قول دیگری بود در مقابل قول مصنف) بنابراین قول اگر در اثناء اداء یادش بیاید قضا را نخوانده، عدول به قضا واجب می شود استحباً یعنی عدول از حاضر به فائمه، مستحب است بنا بر قول مصنف که گذشت (در چند صفحه پیش در آنجایی که فرمود: ولا يجب الترتیب بینہ - یعنی بین قضا - و بین الحاضرة، نعم يستحب) او وجوباً یعنی یا اینکه واجب است عدول از حاضر به فائمه بنا بر قول دیگر که ترتیب بین قضا و اداء واجب باشد یعنی اول قضا سپس اداء.

**ومن الفائتة إلى الأداء...** (یعنی وكذا يُعَدَّل من الفائتة الى الاداء) یعنی نیز عدول می شود از نماز قضا به نماز اداء در صورتی که شروع به نماز قضا کند و در اثناء آن یادش بیاید که آن را قضا کرده بوده، در اینجا جایز است نیتش را برگرداند به نماز اداء **لو ذَكَر برائته...** یعنی اگر یادش بیاید که ذمه اش بری و فارغ بوده از فائمه.

**ومنهما الى النافلة في موارد...** و نیز جایز است در چند مورد خاص، از نماز واجب قضا و یا اداء، عدول به نماز مستحبی کند و بعضی از آن موارد دو مورد زیر است:

۱. کسی که فردی شروع به نماز واجب اداء و یا قضا کند و در اثناء ببیند نماز جماعت منعقد شد و خواست درک فضیلت جماعت را بکند می تواند نیتش را به نماز مستحبی برگرداند و به دور رکعت تمامش کند سپس نماز اداء و یا قضاء را با جماعت بخواند.

۲. کسی که اقامه تنها و یا اقامه با اذان را فراموش کند و شروع در نماز اداء و یا قضاء نماید و در اثناء یادش بیاید، برای جهت درک فضیلت اذان و اقامه، جایز است آن نمازش را عدول به نافله دهد و سپس نمازش را با اذان و اقامه بخواند.



ومن النافلة إلى مثلها، لا إلى فريضة و نیز جایز است از یک نماز مستحبی عدول به نماز مستحبی دیگر کند، اما جایز نیست از نماز مستحبی عدول به نماز واجب کند. و جملة صُورَه ست عشرة... توضیح: در اینجا مجموع صورتهای عدول از نمازی به نماز دیگر، شانزده صورت است چون (نماز معدول عنه یعنی) نمازی که از آن عدول می شود یکی از چهار نماز است (واجب ادایی، واجب قضایی، مستحب ادایی، مستحب قضایی) و (نماز معدول الیه یعنی) نمازی که به آن عدول می شود نیز یکی از آن چهار نماز می باشد، پس، از ضرب چهار صورت معدول عنه در چهار صورت معدول الیه، شانزده صورت عدول حاصل می شود، در چهار صورت از آن صور، عدول جایز نیست و در بقیه جایز است.

تفصیل آن شانزده صورت از این قرار است:

معدول عنه	معدول الیه	حکم
۱- مستحب ادایی	مستحب ادایی	جایز
۲- واجب ادایی	واجب ادایی	جایز
۳- مستحب قضایی	مستحب قضایی	جایز
۴- واجب قضایی	واجب قضایی	جایز
۵- مستحب ادایی	واجب ادایی	غیر جایز
۶- مستحب ادایی	مستحب قضایی	جایز
۷- مستحب ادایی	واجب قضایی	غیر جایز
۸- واجب ادایی	مستحب ادایی	جایز
۹- واجب ادایی	مستحب قضایی	جایز

جایز	واجب قضایی	۱۰- واجب ادایی
جایز	مستحب ادایی	۱۱- مستحب قضایی
غیر جایز	واجب ادایی	۱۲- مستحب قضایی
غیر جایز	واجب قضایی	۱۳- مستحب قضایی
جایز	مستحب ادایی	۱۴- واجب قضایی
جایز	واجب ادایی	۱۵- واجب قضایی
جایز	مستحب قضایی	۱۶- واجب قضایی

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در فرض پنجم و هفتم و دوازدهم و سیزدهم، عدول جایز نیست، زیرا عدول از مستحب به واجب است که سابقاً شارح فرمود جایز نمی‌باشد، و در بقیه صور جایز است.

ترجمه و شرح عبارت: **وجملة صور ه...** یعنی مجموع صور عدول، شانزده صورت است و آن حاصل می‌شود از ضرب کردن (هر کدام از) صورهای معدول عنه و صورتهای معدول الیه - که صورت هر کدام چهار تا است، مستحب و واجب (و هر کدام از این دو) از حیث اداء و از حیث قضاء یعنی مستحب ادایی و مستحب قضایی، واجب ادایی و واجب قضایی - (پس ضرب می‌شود چهار صورت معدول عنه) در دیگری (یعنی چهار صورت معدول الیه) **نقل و فرض** این دو کلمه به رفع خوانده شود **اداء و قضاء** این دو کلمه به نصب خوانده شود **فی الآخر** متعلق است به - **ضرب** . -



## چند مسأله

(مسائل: الأولى: ذهب المرتضى وابن الجنيد وسلا إلى وجوب تأخير أولي الأعدار إلى آخر الوقت) محتجين بإمكان إيقاع الصلاة تامة بزوال العذر فيجب، كما يؤخر المتيمم بالنص، والإجماع على ما ادعاه المرتضى.

(وجوزه الشيخ أبو جعفر الطوسي رحمته الله أول الوقت) وإن كان التأخير أفضل.

(وهو الأقرب)، لمخاطبتهم بالصلاة من أول الوقت بإطلاق الأمر، فتكون مجزئة، للامتنال.

---

## مسأله صاحب عذر

(مسائل: الأولى ذهب المرتضى... در اینجا چند مسأله ذکر می کند:

مسأله اول: درباره نماز صاحب عذری یعنی کسی که یک شرط نماز را دارا نیست مثل اینکه ساتر عورت ندارد و یا ساترش نجس است و آبی پیدا نمی‌کند برای شستن آن.

آیا چنین شخصی باید صبر کند تا آخر وقت به امید اینکه عذرش برطرف شود و شرط مفقود تحقق یابد و نماز را با تمام شرایط بخواند؟ یا اینکه در اول وقت هم می‌تواند بخواند گرچه نماز ناقص بدون آن شرط می‌شود؟ دو قول است:

۱. سید مرتضی و ابن جُنید، قول اول را اختیار کرده‌اند، و دلیلشان این است که نمازگزار تا می‌تواند واجب است تمام شرایط نماز را تحصیل کند و صاحب عذر گرچه در اول وقت، شرط را دارا نیست ولی احتمال می‌دهد که تا آخر وقت، شرط مفقود تحقق یابد و عذرش برطرف گردد و نمازش را با تمام شرایط بخواند پس چون آن احتمال را می‌دهد واجب است صبر کند تا آخر وقت و اگر تا آخر وقت هم پیدا نشد، آن وقت است که نمازش را بدون آن شرط می‌تواند بخواند.

همانطوری که شخصی تیمم کننده هم وظیفه‌اش به دلیل روایت و اجماع فقهاء آن است که اگر نمازگزار در اول وقت آب برای وضو و یا غسل پیدا نکرد، اگر احتمال می‌دهد که تا آخر وقت آب پیدا شود باید صبر کند تا آخر وقت تا نماز را بوجه اکمل بخواند و اگر تا آن وقت آب پیدا نکرد تیمم کند.

۲. شیخ طوسی و مصنّف، قول دوم را اختیار کرده، و دلیلش آن است که همانطوری که غیر معذور، از اول وقت، مأمور به خواندن نماز است همچنین صاحب عذر از اول وقت، مأمور است، زیرا امر به نماز مثل «أقم الصلاة» مطلق است شامل صاحب عذر هم هست و نیز شامل است تمام اوقات را چه اول وقت و چه غیر آن پس وقتی که صاحب عذر از اول وقت مأمور به نماز شد و در اول وقت آن را بجا آورد،

نمازش مجزی و کافی خواهد بود، زیرا اطاعت امر نموده و اطاعت امر سبب مجزی بودن نماز است.

سپس شارح شروع به جواب از دلیل قول اول کرده و ما توضیحش را بعداً خواهیم داد.

ترجمه و توضیح عبارت: مسائل یعنی هنا مسائل الاولى... شاید ذکر این مسأله در بحث قضا به این مناسبت است که چون در صفحه قبل، مسأله فاقد ستر (که آن هم صاحب عذر است) را ذکر کردند فلذا در اینجا بحث کلی در صاحب عذر را پیش کشیده‌اند. **ذهب المرتضى**... یعنی رفته است سید مرتضی و ابن جنید اسکافی و سالر (به تشدید لام، اسم یکی از فقهاست) بسوی اینکه واجب است تأخیر بیندازند صاحبان عذر، نمازشان را به آخر وقت، و آنها استدلال کرده‌اند بر قولشان به اینکه امکان و احتمال این هست که (تا آخر وقت بتوانند) نمازشان را واقع سازند با تمام شرایط به واسطه برطرف شدن عذر (و شرط مفقود تحقق یابد و مثلاً ستر عورت پیدا نماید) پس واجب است تأخیر نماز، همانطوری که واجب است تأخیر اندازد تیمم کننده (تیممش را به آخر وقت به امید اینکه آب پیدا شود) به دلیل روایت و اجماع فقهاء به حسب ادعای سید مرتضی آن اجماع را.

**بالنص والاجماع** هر دو، دلیل بر تأخیر تیمم است **علی ما إدعاه**... قید است برای - الاجماع - **وجوزه الشیخ**... یعنی شیخ طوسی تجویز کرده (برای صاحب عذر) خواندن نماز را در اول وقت اگر چه (نزد شیخ) تأخیر انداختن (تا آخر وقت به امید برطرف شدن عذر و تحقق شرط تا نماز را با تمام شرایط بر وجه اکمل بخواند) برای او مستحب و افضل می‌باشد **(وهو الأقرب...)** (این فتوای مصتف است که اختیار فرموده قول شیخ طوسی را) یعنی قول شیخ، اقرب به حق و نزدیکتر به قواعد فقهی

است زیرا صاحبان عذر، مخاطب و مأمور به نمازند از اول وقت (و می‌توانند در اول وقت بجا آورند) بجهت اینکه امر به نماز (مثل اَقِمِ الصَّلَاةَ) مطلق است (شامل تمام مکلفین است چه صاحبان عذر و چه غیر آنها) پس نماز آنها در اول وقت، مجزی (و مسقط تکلیف) خواهد بود بجهت اینکه (به خواندن آن در اول وقت) امتثال، یعنی اطاعت امر حاصل می‌شود.

وما ذكروه من الإمكان معارض بالأمر، واستحباب المبادرة إليها في أول الوقت، ومجرد الاحتمال لا يوجب القدرة على الشرط، ويمكن فواتها بموت وغيره، فضلاً عنه والتيمم خرج بالنص، وإلا لكان من جملتها. نعم، يستحب التأخير مع الرجاء، خروجاً من خلافهم، ولولاه لكان فيه نظر.

---

وما ذكروه من الإمكان... از اینجا جواب از دلیل قول اول می باشد توضیحش اینکه: قائلین به قول اول، دلیل آوردند به اینکه چون ممکن است تا آخر وقت، شرط مفقود تحقق یابد و نمازگزار نماز با تمام شرایط بتواند بخواند بدین جهت تأخیر انداختن نماز برای او واجب است.

در جواب گوئیم این امکانی که ذکر کردید معارض است با امر مطلق که در بالا ذکر کردیم یعنی امر به نماز، مطلق است چه در اول وقت و چه غیر آن پس خواندن نماز در اول وقت جایز است و با وجود این امر، آن احتمالی که ذکر کردند مانع نمی شود و تأخیر به آخر وقت را واجب نمی کند.

و نیز معارض است با آیات و اخباری که دلالت دارند بر اینکه مسارعیت و اقدام به خواندن نماز در اول وقت مستحب است.

علاوه بر آن گوئیم که: شرایط نماز در صورتی شرط می باشند که نمازگزار قدرت بر آن داشته باشد نه در صورت عجز از آن، پس با نداشتن قدرت بر آن، آن شرایط شرط نخواهند بود و در اینجا برای صاحب عذر، احتمال قدرت پیدا کردن بر آن بعداً می باشد، و این احتمال موجب این نیست که اصل قدرت بر شرط را بعداً پیدا کند، زیرا احتمال دارد شرط تحقق نیابد، پس وقتی قدرت تحقق نیافت پس شرط نماز، شرط برای او نخواهد بود و بنابراین آن احتمال دلیل نمی شود که نماز را تأخیر اندازد تا وقت حصول قدرت، زیرا یقین ندارد قدرت حاصل شود پس می تواند در اول وقت



بدون آن شرط نماز بجا آورد. بلکه بالاتر می‌گوئیم: اصلاً ممکن است بعداً اصل نماز از اوفت شود به واسطه مردن مثلاً، تا چه برسد به اینکه بخواید شرط نماز تحقق یابد، پس احتمال فوت اصل نماز از او، معارض است با احتمال تحقق شرط نماز. و اینکه تیمم را شاهد آوردید، گوییم: که این هم تأیید دلیل شما را نمی‌کند، زیرا دلیلی که ما ذکر نمودیم شامل آن هم می‌شود، ولی به واسطه روایت خاص و اجماع که خود شما نیز اعتراف کردید، از اطلاق دلیل ما خارج شده و گرنه اگر روایت خاص در تیمم (که دلالت می‌کند تیمم تأخیر انداخته شود) نبود هرآینه آن هم از جزء عذرهای محسوب بود که تأخیر نماز بجهت آن واجب نمی‌بود و انجامش در اول وقت جایز می‌شد.

آری، نهایت چیزی که می‌توانیم بگوئیم - چنانکه در بالا از شیخ طوسی نیز نقل کردیم - آن است که تأخیر نماز (در صورتی که امید بر طرف شدن عذر و تحقق شرط داشته باشد) مستحب است و این استحباب را می‌گوئیم بجهت اینکه مخالفت کلی با قول اول نکرده باشیم (یعنی بجهت احتیاط است) و گرنه اگر آن جهت نبود هر آینه در استحباب تأخیر نیز اشکال داریم، زیرا دلیلی از روایات بر آن نداریم بلکه به عکس، دلیل بر استحباب اول وقت داریم چنانکه در بالا دانسته شد.

ترجمه و شرح عبارت: **وما ذکره... یعنی چیزی که قائلین به قول اول آن را ذکر کردند** - که عبارت بود از امکان زوال عذر و تحقق شرط - این معارض است با امر (مطلق که در بالا دانسته شد) و (نیز معارض است با اطلاق روایاتی که دلالت دارند بر) استحباب سبقت گرفتن بسوی نماز در اول وقت (و اطلاق آن روایات شامل صاحب عذر نیز می‌باشد).

و مجرد (این مبتدا است و خبرش - لایوجب - می باشد) یعنی صرف اینکه احتمال قدرت پیدا کردن بر شرط داده می شود، سبب این نمی شود که قدرت بر شرط حاصل شود (زیرا امکان دارد شرط تحقق نیابد) و بلکه امکان دارد اصل نماز از نمازگزار فوت شود به واسطه مردن او و غیر مردن (مثل غش و بیهوشی در تمام وقت) تا چه برسد به شرط (یعنی فوت شرط و یا تحقق شرط، پس امکان فوت اصل نماز معارض است با آن امکانی که شما ذکر کردید که امکان خواندن نماز با تمام شرایط بود).

**والتیمم...** یعنی و اما تیمم، پس گوئیم که آن خارج شده (از اطلاقات امر) به واسطه نص (یعنی روایتی که در تیمم وارد شده که باید تا آخر وقت تأخیر انداخته شود) و گرنه (اگر آن روایت نبود) هر آینه تیمم جزء عذرها محسوب بود (و در آن هم می گفتیم که نماز با تیمم در اول وقت جایز است زیرا آیه «أقم الصلاة» و نیز روایاتی که دلالت بر استحباب نماز در اول وقت می کنند مطلقند و شامل او هم می شوند).

(ناگفته نماند که اگر نسخه کتاب به لفظ - تیمم - باشد پس ضمیر - جملتها - به اعدا بر می گردد، و اگر نسخه کتاب به لفظ - متیمم - باشد پس ضمیر - جملتها - به اولی الاعذار - یعنی صاحبان عذر بر می گردد).

**نعم يستحب التأخير...** یعنی آری (همانطوری که شیخ طوسی نیز قائل است) مستحب است تأخیر (نماز تا آخر وقت) در صورتی که امید زوال عذر داشته باشد و این استحباب بجهت اینکه خارج شویم از مخالفت نمودن با قائلین به قول اول (یعنی وجوب تأخیر) یعنی دلیل آن استحباب، احتیاط است بتوضیح اینکه احتیاط این را اقتضا می کند که نماز طوری خوانده شود که بنا بر هر قولی صحیح باشد پس خواندن نماز در آخر وقت، هم بقول اول صحیح و هم به قول دوم.

پس از اینجا معلوم می‌شود که مقصود از استحباب، احوط استحبابی است نه فتویٰ به استحباب که دلیلی از روایات بر آن بوده باشد.

**ولولاه لكان...** یعنی اگر خلاف آنها نبود (یعنی اگر آنها قائل به وجوب تأخیر نمی‌بودند) هرآینه در استحباب تأخیر (حتی در صورت امید زوال عذر) اشکال داشتیم (زیرا دلیلی از جهت روایت بر استحباب تأخیر نداریم و از طرف دیگر گفتیم که زوال عذر در آخر وقت، احتمالی است و احتمال هم دارد که عذر بر طرف نشود).

(الثانية: المروي في المبطون) وهو من به داء البطن - بالتحريك - من ریح أو غائط على وجه لا يمكنه منعه مقدار الصلاة: (الوضوء لكل) صلاة، و (البناء) على ما مضى منها (إذا فجأه الحدث) في أثنائها بعد الوضوء، واغتفار هذا الفعل وإن كثر. وعليه جماعة من المتقدمين.

(وأنكره بعض الأصحاب) المتأخرين، وحكموا باغتفار ما يتجدد من الحدث بعد الوضوء، سواء وقع في الصلاة أم قبلها إن لم يتمكن من حفظه نفسه مقدار الصلاة، وإلا استأنفها، محتجين بأن الحدث المتجدد لو نقض الطهارة لأبطل الصلاة - لأن المشروط عدم عند عدم شرطه - وبالأخبار الدالة على أن الحدث يقطع الصلاة.

## نماز مبطون

(الثانية: المروي في المبطون)... توضیح: مسأله دوم درباره نمازگزار مبطون است یعنی کسی که مرض بطن دارد و آن مریضی است که نمی تواند جلوگیری از خروج باد و یا غائط کند.

و مورد بحث در چنین مریضی است که نتواند حتی به مقدار خواندن نماز جلوگیری کند بلکه بطور دائم ولاینقطع از او حدث صادر می شود.

مسأله این است که اگر چنانچه در اثناء نماز ناگهان حدث از او سرزند آیا وضوی اولش باطل می شود و باید دوباره وضو بگیرد و دنباله نمازش را از همان جایی که قطع کرده بگیرد و ادامه دهد؟ یا اینکه آن حدث در اثناء بخشیده شده و باطل نمی کند وضوی اول را پس لازم نیست دوباره بجهت آن حدث وضو بگیرد بلکه بدون تجدید وضو دنباله نمازش را ادامه دهد؟ دو قول است:

مشهور فقهاء قول اول را اختیار کرده‌اند و به حدیثی که از امام باقر علیه السلام روایت شده استدلال نموده‌اند.

و بعض فقهاء مثل علامه حلی، قول دوم را اختیار کرده و گفته است در صورتی که نتواند خودش را به مقدار نماز از حدت حفظ کند، وضویش به واسطه حدت باطل نمی‌شود و اگر چنانچه می‌توانست در نماز خودش را از آن حدت حفظ کند و حدت از او سرزد نمازش باطل می‌شود. او سرزد نمازش باطل می‌شود. دو دلیل بر مدّعی خود اقامه کرده‌اند:

۱. اینکه اگر فرضاً آن حدت، مبطل وضوء باشد، لازمه‌اش آن است که بگوئیم نمازش نیز باطل است و باید نمازش را از نو بخواند زیرا استمرار وضو (از اول نماز تا آخرش) شرط صحت نماز است و وقتی شرط معدوم شد (یعنی وضو استمرار پیدا نکرد و باطل شد) مشروط (صحت نماز) هم معدوم می‌شود پس باید نماز هم باطل باشد و حال اینکه هیچکس قائل به بطلان نماز نشده و همه گفته‌اند که دنباله نمازش را بعد از آن حدت، ادامه دهد پس باید وضو هم باطل نباشد و بنابراین واجب نیست تجدید وضو.

۲. دلیل دوم آن است که روایاتی در دست است که می‌گویند هر حدتی نماز را باطل می‌کند و چون مبطلون به دلیل روایت و اجماع نمازش باطل نمی‌باشد کشف می‌کنیم که آنچه از مبطلون در اثناء نماز صادر می‌شود حدت نیست و وقتی که حدت نشد پس وضو را باطل نمی‌کند (چون آنکه وضو را باطل می‌کند حدت است) پس تجدید وضو واجب نیست.

سپس شارح جواب از آن دو دلیل علامه می‌دهد که بعداً توضیح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **الثانية: المروي...** یعنی مسأله دوم آن است که: روایت شده در نمازگزار مبطون - و آن کسی است که در او مرض بطن (به حرکت باوطاء) از باد و یا غائط بوده باشد - **من ریح أو غائط** - من - بیانیه است که بیان می کند آن مرض را، یعنی آن مرض عبارت است از باد و یا غائط، البته اطلاق مرض بر آن دو چیز از باب مجاز می باشد، زیرا مقصود مرضی است که سبب خروج دائمی باد و یا غائط می باشد پس اطلاق مرض بر آن دو چیز، اطلاق اسم سبب بر مسبب است پس علاقه مجاز در اینجا علاقه سببیت می شود.

**علی وجه...** ظاهراً متعلق است به - مبطون - در عبارت مصتف، نه اینکه جزء معنای مبطون باشد و معنی عبارت این است که: (در روایت بیان شده وظیفه نمازگزار مبطونی که مرضش) بطوری است که نمی تواند جلوگیری از آن کند به مقدار خواندن نماز... وظیفه اش همان است که در عبارت ذکر گردیده.

و اما اگر بتواند به مقدار خواندن نماز جلوگیری از آن مرض کند واجب است جلوگیری کند و اگر نکند و حدث صادر شود نمازش باطل می شود و باید از سر گیرد لایمکنه ضمیر به نمازگزار بر می گردد **منعه منع ریح یا غائط**.

**الوضوء...** خبر است برای - المروي - یعنی آنچه روایت شده در (وظیفه) مبطون، آن است که برای هر نمازی یک وضو بگیرد.

ناگفته نماند که مقصود مصتف از - وضو - در عبارتش همان وضویی است که نمازگزار در اثناء نماز می گیرد، ولی شارح در اینجا کلمه - لكل صلاة - را اضافه نموده بعد از عبارت مصتف، و اشاره به خلاف و نزاع دیگری کرده، و آن اینکه مبطون اگر بعد از تمام نمودن یک نماز، حدثی از او سر بزند آیا باید برای نماز بعدی وضو بگیرد و همچنین برای هر نمازی که بین آن و بین نماز قبش حدث واقع شود؟ یا اینکه آن

حدث بخشیده شده و واجب نیست وضو برای نماز بعدی بلکه وضویی که قبل از نماز اول، گرفته کافی است برای دو نماز یا چند نماز گرچه بین هر نمازی و نماز دیگر حدث واقع شود؟

دوقول است و شارح قول اول را اختیار کرده.

ترجمه عبارت: وضو بگیرد برای خواندن هر نمازی (که بین آن و نماز قبلی، حدث واقع شود) و بنا بگذارد بر آنچه از نماز خوانده (و شروع کند بخواندن از همان جایی که قطع کرده بوده) در جایی که ناگهانی او را حدث عارض شود در اثناء نماز (و این بنا را بگذارد) بعد از تجدید وضو (یعنی اگر در اثناء نماز حدث عارض شود باید دوباره وضو بگیرد سپس بنا بر دنباله نماز بگذارد نه اینکه نمازش را از نو بخواند) منها از نماز فاجأه ضمیر به مبطن بر می‌گردد بعد الوضوء متعلق است به - بناء - یعنی آن بناء را بگذارد بعد از اینکه وضو بگیرد و مقصود وضوی تجدیدی است در اثناء نماز بجهت آن حدث.

این تجدید وضو اختصاص به یکبار ندارد، یعنی اینجور نیست که فقط برای حدث اولی که در اثناء نماز واقع شود وضو واجب باشد نه برای حدثهای دیگری که واقع شود بلکه باید برای هر حدثی که واقع شود یک وضو بگیرد پس بنابراین گاهی چند وضو واجب می‌شود بجهت وقوع چند حدث.

و إغفار هذا الفعل... گویا جواب از اشکال مقداری است توضیح اشکال اینکه وضو گرفتن در اثناء نماز، فعل کثیر (کار بسیار) محسوب است تا چه برسد به اینکه چند وضو بگیرد، و چنانکه در مبطلات نماز دانسته شد فعل کثیر از مبطلات نماز است.

شارح جواب می دهد به اینکه: این کار (یعنی تجدید وضو زمانی که حدث در اثناء واقع شود) بخشیده شده (و باطل نمی کند نماز را) گرچه آن وضو کار بسیار است (چون مشتمل بر چند کار است، و علت مبطل نبودنش آن است که چون آن وضو برای مصلحت خود نماز است نه بجهت دیگر).

**وعليه جماعة...** یعنی این قول (که برای حدث، تجدید وضو کند) را جماعتی از متقدمین فقهاء اختیار نموده اند.

**(و أنکره بعض الأصحاب)...** یعنی ولی (در مقابل قول اول) انکار کرده وضوء در اثناء را بعضی از اصحاب و فقهاء متأخرین و آنها حکم نموده اند به اینکه بخشیده شده آن حدثی که حادث می شود بعد از وضوء (که قبل از نماز گرفته، پس این وضو باطل نمی شود تا لازم به گرفتن وضوی دیگری باشد) چه اینکه آن حدث در اثناء نماز واقع شود یا قبل از آن (البته آنها این قول را در صورتی می گویند که) اگر متمکن نباشد و نتواند خودش را حفظ کند (از خروج حدث) به مقدار نماز و اگر نه (اگر بتواند حفظ کند و حدث واقع شود، نمازش باطل می شود و) باید آن را از سر گیرد.

(ناگفته نماند که این تفصیل بین صورت عدم تمکن از حفظ نفس و بین صورت تمکن از حفظ نفس، اختصاص به این قول دوم ندارد بلکه قول اول نیز آن را قائل است و اساساً محل خلاف و نزاع بین دو قول در همین صورت عدم تمکن است و اما در صورت تمکن، هر دو قول قبول دارند که به واسطه حدث، نماز باطل می شود).

**محتجین بأن الحدث...** (حال است از بعضی اصحاب) یعنی در حالی که آنها حجت و دلیل آورده اند (به دودلیل، یکی) به اینکه حدثی که واقع می شود اگر فرضاً طهارت (یعنی وضوی اول) را باطل کند هر آینه باید باطل کند نماز را نیز، زیرا (استمرار وضو، شرط صحت نماز است) و مشروط معدوم است در وقت معدوم شدن شرطش



(پس نماز باید باطل باشد اگر وضوی اول باطل شود و حال آنکه کسی قائل به بطلان نماز نشده پس وضو هم باطل نمی باشد).

**وبالأخبار...** (عطف است بر- بأن الحدث - واین دلیل دوم آنها است) یعنی و نیز احتجاج و استدلال کرده اند به روایاتی که دلالت دارند بر اینکه حدث قطع می کند نماز را یعنی باطل می کند (و در مبطلون به دلیل اجماع نمازش باطل نیست پس آنچه از او صادر می شود حدث نیست و وقتی حدث نبود پس وضوی اولش باطل نمی شود چون وضورا حدث باطل می کند نه چیز دیگر).

والأقرب الأول، لتوثيق رجال الخبر الدال على البناء على ما مضى من الصلاة بعد الطهارة (عن الباقر عليه السلام). والمراد توثيق رجاله على وجه يستلزم صحة الخبر، فإن التوثيق أعم منه عندنا، والحال أن الخبر الوارد في ذلك صحيح باعتراف الخصم، فيتعين العمل به، لذلك. (وشهرته بين الأصحاب) خصوصا المتقدمين.

ومن خالف حكمة أوله بأن المراد بالبناء، الاستئناف.

وفيه: أن البناء على الشئ يستلزم سبق شئ منه يبنى عليه، ليكون الماضي بمنزلة الأساس لغة وعرفا، مع أنهم لا يوجبون الاستئناف، فلا وجه لحملهم عليه.

والأقرب، الأول... مصنف قول اول را اختيار کرده و می فرماید: آنکه نزدیکتر به حق است قول اول می باشد (که تجدید وضو در اثناء نماز، واجب است) زیرا راویان آن حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده - که دلالت دارد بر بنا گذاشتن بر آنچه از نماز خوانده بعد از اینکه وضو در اثناء گرفته باشد - توثیق شده اند یعنی عادل می باشند پس آن حدیث موثق می باشد.

شارح می فرماید که: مقصود مصنف از توثیق، توثیق بنحوی است که موجب صحت آن حدیث نیز باشد نه توثیق تنها، زیرا خبر موثق در اصطلاح متأخرین، اعم است از خبر صحیح چون:

خبر صحیح آن خبری است که راویان آن علاوه بر عدالت و توثیق آنها، امامی (یعنی شیعه) نیز باشند.

و خبر موثق: خبری است که راویان آن تنها عادل باشند گرچه امامی نباشند و سنی باشند.

پس مقصود مصنف آن است که آن حدیث مذکور نه فقط موثق است بلکه صحیح نیز می باشد منتهی از صحت خبر عندنا یعنی پیش ما متأخرین و اما پیش

قدماء، خبر موثق مرادف با خبر صحیح است و به یک معنی می‌باشند نه اینکه اعم باشد **والحال أنّ الخبر الوارد...** یعنی آن خبر مذکور که در آن مسأله وارد شده نه فقط در نظر ما که قائل به قول اول می‌باشیم صحیح می‌باشد، بلکه خصم یعنی قائل به قول دوم نیز آن را صحیح می‌داند پس باید عمل به این خبر شود و قائلین به قول دوم نیز به مضمون آن فتویٰ دهند **لذلک** یعنی به جهت صحت آن خبر به اعتراف هر دو طرف **وشهرته بین الأصحاب...** عطف است بر توثیق رجال - یعنی و دلیل دوم قول اول آن است که مشهور است آن قول بین فقهاء مخصوصاً بین قدماء **ومن خالف حکمه أوّله...** قائلین به قول دوم، آن روایت مذکور را توجیه و تأویل کرده‌اند به اینکه مقصود از بنا گذاشتن که در روایت است، استیناف (یعنی از نو خواندن) نماز است. شارح می‌فرماید که این توجیه دواشکال دارد:

۱. اینکه آن توجیه با معنای لغوی و عرفی بنا گذاشتن، سازش ندارد زیرا بنا گذاشتن بر چیزی معنایش آن است که قبلاً مقداری از آن چیز گذشته است که الآن مابقی را روی آن مقدار گذشته بنا می‌کنند و آن مقدار بمانند اساس و پایه و زیربنا می‌ماند پس معنای بناء از نظر عرف و لغت منافات با معنای استیناف (وازنو شروع کردن) دارد.

۲. اشکال دوم اینکه با آن توجیه، روایت ربطی به مدعای آنها پیدا نمی‌کند زیرا آنها همانند ما قائلند به اینکه باید دنباله نماز گرفته و آن را ادامه دهد، منتهی بدون تجدید وضو (برخلاف ما که می‌گوئیم با تجدید وضو) پس آنها قائل به استیناف و از نو خواندن نماز نیستند پس برای چه آن روایت را حمل بر استیناف نموده‌اند.

ترجمه و شرح عبارت: **و من خالف...** یعنی کسی که مخالفت کرده با حکم آن خبر (یعنی قائلین به قول دوم که به مضمون آن خبر فتویٰ نداده‌اند) تأویل و توجیه

نموده آن خبر را به اینکه (گفته است) مقصود از بنا گذاشتن (که در آن روایت است) استیناف نماز است.

(شارح می‌فرماید): و در آن تأویل (این اشکال است که) بنا گذاردن بر چیزی، مستلزم این معنی است (یعنی در بناء، این معنی خواصیده است) که بگذرد مقداری از آن چیز که روی آن مقدار، بنا گذاشته شود تا اینکه مقدار گذشته بماند پایه (برای مابقی) باشد **لَعْنَةً و عرفاً** بنا گذاشتن، مستلزم آن معنی است از نظر لغت و عرف مع **أنهم لأیوجبون...** یعنی علاوه بر آن اشکال (اشکال دیگری بر آن توجیه وارد می‌آید و آن اینکه) آنها استیناف نماز را واجب نمی‌دانند پس وجهی نیست برای حمل کردن آنها (آن خبر را) بر استیناف.

(ناگفته نماند که ممکن است از این اشکال دوم شارح، جواب بدهیم به اینکه شاید مقصود آنها از حمل بر استیناف، آن صورتی می‌باشد که می‌توانسته خود را از خروج حدث حفظ کند و نکرده و حدث از او صادر شده که در این صورت، استیناف نماز واجب است چنانکه سابقاً در بالا از آنها نقل شد که گفته بودند: **وإلا إستانفها** - بلکه همه فقهاء در این صورت قائل به استیناف می‌باشند پس آنها می‌خواهند بگویند که مورد خبر، صورت عدم تمکن از حفظ نفس از خروج حدث است پس خارج از محل نزاع است، زیرا محل نزاع در آن صورتی است که نتواند حفظ نفس از خروج حدث کند).

والاحتجاج بالاستلزام مصادرة، وكيف يتحقق التلازم مع ورود النص الصحيح بخلافه.

والأخبار الدالة على قطع مطلق الحدث لها مخصوصة بالمستحاضة والسلس اتفاقاً، وهذا الفرد يشاركهما بالنص الصحيح، ومصير جمع إليه وهو كاف في التخصيص. نعم، هو غريب لكنه ليس بعام للنظير، فقد ورد صحيحاً قطع الصلاة والبناء عليها في غيره مع أن الاستبعاد غير مسموع.

والإحتجاج بالإستلزام... توضیح: از اینجا شارح شروع نموده در جواب از دو دلیل قول اول:

اما دلیل اول: می فرماید: اینکه گفتید اگر حدث مبطن، وضو باطل کند باید نماز را هم باطل کند، گوئیم: که این ملازمه بین باطل کردن وضو و بین باطل کردن نماز را قبول نداریم و این اول بحث است، زیرا آن روایتی که سابقاً به آن اشاره شد، تلازم بین آن دورا در مبطن نفی کرده و حکم نموده به باطل شدن وضو فقط نه نماز. و نیز در دلیل آن ملازمه فرمودید: چون استمرار طهارت، شرط نماز است، گوئیم: که این نیز اول بحث و عین مدعی است، زیرا قبول نداریم که آن شرط، مطلقاً - در همه موارد حتی در مبطن - شرط باشد بلکه در مبطن، استمرار طهارت شرط نیست و نمازگزار طهارت را بعد از باطل شدن طهارت قبلی، تجدید می نماید.

ترجمه و شرح عبارت: **والإحتجاج** (این کلمه مبتدا است و خبرش - مصادرة - می باشد) یعنی استدلال نمودن به استلزام (یعنی استلزام بطلان وضو، بطلان نماز) مصادره بر مطلوب است (یعنی آن دلیل عین مدعی است، زیرا ملازمه بین آن دو، اول دعوی و نزاع است و ما قبولش نداریم) و چگونه تلازم (بین آن دو) تحقق می یابد با

اینکه روایت صحیح برخلاف تلازم، وارد شده (وتلازم را نفی کرده زیرا حکم به بطلان وضو نموده و عدم بطلان نماز).

**والأخبار الدالة...** (این، جواب از دلیل دوم آنهاست) یعنی واما روایاتی که دلالت داشت بر اینکه هر حدیثی نماز را باطل می‌کند، گوئیم که شما در صورتی می‌توانید به ضمیمه کردن این روایات، حدث نبودن آنچه از مبطلون خارج می‌شود را اثبات کنید که این روایات بر عموم خود (هر حدیثی نماز را باطل می‌کند) باقی باشند، در این صورت شما می‌توانید بگوئید که چون هر حدیثی مبطل نماز است و ما می‌بینیم نماز مبطلون به حکم اجماع و روایت، باطل نیست پس کشف می‌کنیم که صادر از او حدث نیست.

ولی ما می‌گوئیم که آن روایات بر عموم خود باقی نمی‌باشند بلکه تخصیص خورده‌اند به دو مورد: یکی زن مستحاضه، و دیگر کسی که مرض چکمیزک بول - (چکاب) دارد یعنی این دو مورد از عموم آن روایات خارج شده‌اند به واسطه اجماع فقهاء، زیرا گفته‌اند: اگر مستحاضه در اثناء نماز از او خون استحاضه خارج شد نمازش باطل نمی‌شود بلکه نمازش را قطع نماید و خودش را تطهیر کند و دنباله نمازش را ادامه دهد و همچنین شخصی که چکمیزک بول دارد.

پس وقتی که آن دو مورد خارج شده‌اند پس چه مانعی دارد بگوئیم مبطلون نیز خارج شده از عموم آن روایات به واسطه روایت صحیح که در بالا اشاره شد - به اینکه دنباله نماز را ادامه دهد بعد از تجدید وضو - و به واسطه فتوای جماعتی از قدماء که بمضمون آن روایت فتوی داده‌اند.

پس نتیجه این است که آنچه از مبطلون خارج می‌شود حدث است اما حدیثی است که مبطل نماز نیست، به دلیل روایت و فتوای جماعتی از فقهاء به مضمون آن

پس وقتی که حدث شد، وضوی سابق را باطل می‌کند پس باید تجدید وضو کند و دنباله نماز را ادامه دهد.

آری این مسأله از جهت اینکه نماز باطل نمی‌شود - به واسطه قطع نماز برای وضو گرفتن در اثناء - غریب و بعید به ذهن می‌آید ولی به ملاحظه اینکه موارد دیگری در فقه شبیه به آن هست که شرعاً قطع نماز در آنها اجازه داده شده بدون اینکه باطل شود فلذا نباید استبعاد کرد.

بعضی از آن موارد مثل اینکه انسان در اثناء نماز ببیند کسی در آب غرق می‌شود و یا بچه‌ای نزدیک است به چاه بیفتد، برای نجات آنها می‌تواند نمازش را قطع کند و سپس برگردد و دنباله نماز را ادامه دهد.

علاوه بر آن گوئیم با وجود روایت صحیح و عمل جماعتی از فقهاء به مضمون آن، دیگر جایی برای استبعاد و استغراب باقی نمی‌ماند.

ترجمه و شرح عبارت: والأخبار (این مبتدا است و خبرش - مخصوصه - می‌باشد) یعنی و آن روایاتی که (شما ذکر کردید در دلیل دومتان به اینکه) دلالت دارند بر باطل کردن هر حدثی، نماز را، تخصیص خورده‌اند به زن مستحاضه و کسی که سلس البول دارد به اجماع فقهاء (که در این دو مورد، حدث آنها یعنی خون استحاضه و بول در اثناء نماز، باطل نمی‌کند) و (ما گوئیم که) این فرد یعنی مبطن هم شریک آنهاست (در اینکه از عموم روایات مذکوره خارج است) به واسطه روایت صحیح و به واسطه رفتن جمعی از فقهاء بسوی آن روایت (یعنی فتوی داده‌اند و عمل کرده‌اند بمضمون آن) و همین مقدار (از روایت صحیح و فتوای جمعی از فقهاء) کافی است در اینکه تخصیص بزند (روایات عام را) السّلیس بروزن خشن بصیغه صفت مشبّه است یعنی صاحب مرض سلس البول (چکمیزک - چکاب).

نعم هو غریب... آری آن حکم (یعنی باطل نشدن نماز به واسطه قطع آن برای وضوگرفتن) عجیب و غریب به ذهن می‌آید لکن این حکم بی نظیر در فقه نیست، زیرا روایت صحیحی وارد شده بر قطع نمودن نماز و سپس بنا گذاشتن بر آن نماز (یعنی دنباله نماز را از همان جایی که قطع کرده ادامه دهد) در غیر مبطلون (مثل مواردی که در بالا ذکر کردیم) قطع الصلاة قطع در اینجا به معنای خودش می‌باشد (یعنی نیمه کار گذاشتن نماز و قطع قرائت آن) برخلاف بالا که در آنجا به معنای بطلان بود مع أن الاستبعاد یعنی علاوه بر آن گوئیم که دور دانستن (و غریب به نظر آمدن آن حکم) قابل اعتنا و شنیدن نیست (بعد از آنکه روایت صحیح وارد شده بر آن حکم و جمعی از فقهاء به مضمون آن روایت فتویٰ داده‌اند).



(الثالثة: يستحب تعجيل القضاء) استحباباً مؤكداً، سواء الفرض والنفل، بل الأكثر على فورية قضاء الفرض وأنه لا يجوز الاشتغال عنه بغير الضروري: من أكل ما يمسك الرمق، ونوم يضطر إليه، وشغل يتوقف عليه ونحو ذلك. وأفرده بالتصنيف جماعة، وفي كثير من الأخبار دلالة عليه، إلا أن حملها على الاستحباب المؤكد طريق الجمع بينها، وبين ما دل على التوسعة.

## استحباب تعجيل نمودن در قضای نماز

(الثالثة: يستحب تعجيل القضاء)... مسأله سوم مستحب است در قضای نمازهای فوت شده عجله کند و براستحباب آن تأکید شده است چه در قضای نمازهای واجب و چه مستحب، بلکه اکثر فقها تعجيل در قضاء نمازهای واجب را واجب دانسته اند و گفته اند جایز نیست قضاء را رها کند و به کار غیر ضروری پرداخت نماید و اما اگر کار ضروری باشد جایز است قضاء را بجهت آن تأخیر اندازد، مثل خوردن غذا و یا مقدار خوابی که به آن احتیاج دارد و یا کاری که قضاء نماز توقف بر آن دارد مثل تطهیر لباس مثلاً.

و این قول در اصطلاح: مضایقه نامیده می شود (یعنی وقت قضاء تنگ است) و برای این مسأله جماعتی از فقهاء، کتابها و رساله‌هایی جداگانه نوشته اند.

شارح می فرماید که: بسیاری از روایات دلالت بر آن قول دارند، ولی در مقابل آن روایات، دسته دیگری از روایات هست که دلالت بر جواز تأخیر قضا دارند (که در اصطلاح، مواسعه نامیده می شود یعنی وقت قضا توسعه دارد) فلذا جمع و توفیق بین آن دو دسته از روایات به این است که بگوئیم: مقصود در دسته اول روایات،

تاکید بر استحباب تعطیل است نه وجوب آن، تا منافات با دسته دیگر نداشته باشند.

ترجمه عبارت: **یستحب...** یعنی مستحب است عجله کردن در قضاء به استحباب مؤکد، چه در نماز واجب و چه مستحب، بلکه اکثر فقهاء بروجوب فوریت قضاء نماز واجب قائل هستند و (آنها گفته‌اند بر) اینکه جایز نیست رها کردن آن و پرداخت نمودن به کار غیر ضروری **من أكل...** بیان می‌کند کار ضروری را یعنی مثل خوردن مقدار غذایی که حفظ کند توان و قوت او را، و خوابی که احتیاج به آن دارد، و کاری که متوقف است قضا بر آن، مثل تحصیل شرایط نماز از قبیل تطهیر و تهیه ساتر و نحو ذلك یعنی و مانند آن کارها از ضروریات مثل مرض و یا خستگی و **أفرده بالتصنيف جماعة یعنی و جداگانه برای وجوب تعجیل، جماعتی از فقهاء کتاب نوشته‌اند علیه بروجوب تعجیل حملها حمل آن اخبار علی الإستحباب المؤکد یعنی تعجیل در قضاء، مستحب مؤکد است طریق الجمع خبر است برای - آن - بینها بین آن اخبار و بین مادل... و بین اخبار دیگری که دلالت بر توسعه (وقت قضا) دارد.**

(ولو كان) الفائت (نافلة) لم ينتظر بقضائها مثل زمان فواتها) من لیل أو نهار، بل يقضي نافلة الليل نهاراً وبالعكس، لأن الله تعالى جعل كلا منهما خلفه للآخر، وللأمر بالمسارعة إلى أسباب المغفرة، وللأخبار.

وذهب جماعة من الأصحاب إلى استحباب المماثلة، استناداً إلى رواية إسماعيل الجعفي عن الباقر عليه السلام: "أفضل قضاء النوافل قضاء صلاة الليل بالليل، وصلاة النهار بالنهار" وغيرها.

وجمع بينهما بالحمل على الأفضل والفضيلة، إذ عدم انتظار مثل الوقت فيه مسارعة إلى الخير، وهو فضل، كذا أجاب في «الذكرى» وهو يؤذن بأفضلية المماثلة، إذ لم يذكر الأفضل إلا في دليلها. وأطلق في باقي كتبه استحباب التعجيل، والأخبار به كثيرة إلا أنها خالية عن الأفضلية.

(ولو كان) الفائت (نافلة)... این مسأله متفرع بر استحباب تعجيل قضاست وتوضیح آن اینکه: اگر چنانچه نماز فوت شده، نماز نافله (مستحبی) باشد، مستحب نیست که برای قضاء آن صبر کند تا مثل زمان فوتش برسد که در آن وقت قضا نماید، یعنی در نافله روز (مثل نافله ظهر و عصر) اگر فوت شد مستحب نیست صبر کند تا روز دیگر برسد و قضا کند بلکه مستحب است که زودتر قضا کند، یعنی نافله روز را در شب همان روز قضا کند و نافله شب (نافله مغرب و عشا مثلاً) در روز قضا شود.

و دلیل آن آیه قرآن و روایات است:

۱. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا»<sup>۱</sup> (یعنی

اوست خدایی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داده برای آنکس که خواهد به شب یا روز متذکر خدا شود یا شکر او بجای آرد).

در تفسیر این آیه، روایاتی وارد شده که یعنی کسی که نماز نهارش فوت شده، می‌تواند در شب قضا کند و کسی که نماز لیلش فوت شده، در روز قضا کند.

۲. آیه دیگر: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۲</sup> (یعنی بشتابید بسوی اعمالی که وسیله آمرزش از جانب پروردگارتان است) و معلوم است که قضاء نماز نافله از اعمالی است که وسیله آمرزش است.

۳. دلیل سوم: روایات بسیاری هست بر اینکه نوافل قضا شوند هر وقت باشد چه شب و چه روز.

و در مقابل قول مصنف، جماعتی از فقهاء قائل شده‌اند به اینکه مماثلت در وقت مستحب است یعنی صبر کنند تا مثل زمان فوتش برسد و قضا کنند، پس نافله روز را در روز دیگر قضا کند و نافله شب را در شب دیگر.

و دلیل این قول، چند روایت است: یکی روایت اسماعیل جعفری است از امام باقر علیه السلام که فرمود: أفضل قضاء نوافل (از جهت وقت) آن است که نماز نافله شب در وقت شب و نماز نافله روز در وقت روز قضا شود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> سوره فرقان، آیه ۶۲.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

<sup>۳</sup> کافی، ج ۳، ص ۴۵۲ و تهذیب، ج ۲، ص ۱۶۳.

پس در اینجا دودسته روایات هست، یک دسته دلیل قول اول است که تعجیل در قضاء نوافل، مستحب است، و دسته دیگر دلیل قول دوم است که صبر کردن تا مثل وقت، مستحب است.

مصنّف در کتاب «ذکری» فرموده که تعارض و تنافی بین آن دودسته روایات نمی باشد و می توان بین آنها سازش داد و جمع نمود به اینکه بگوئیم دسته اول فضیلت و استحباب تعجیل را اثبات می کنند و دسته دوم افضلیت و استحباب بیشتر مماثلت را اثبات می کند چنانکه ظاهر کلمه - افضل - در این دسته می باشد. پس معلوم می شود مصنّف در کتاب «ذکری»، افضلیت مماثلت را اختیار کرده، ولی در دیگر کتابهایش همانند این کتاب «لمعه» بطور مطلق فرموده: تعجیل مستحب است، شارح می فرماید: روایات در مورد تعجیل هم زیاد است اما در این روایات تصریحی به افضل بودن تعجیل از مماثلت نشده، پس بنابراین می توان گفت که به مقتضای روایات دیگر، مماثلت افضل از تعجیل است، زیرا در آنها کلمه - افضل - دارد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان الغائت...** یعنی اگر نماز فوت شده نافله باشد (چه نافله لیلیة و چه نهاریة) مستحب نیست انتظار کشیده شود برای قضا نمودن آن تا مثل زمان فوت آن برسد، از شب یا روز (یعنی اگر نافله نهاریه فوت شده منتظر شود تا روز دیگر برسد و قضا کند و اگر نافله لیلیة فوت شده منتظر شود تا شب دیگر برسد و قضا کند، خلاصه اینکه صبر کردن تا وقت مماثل مستحب نیست) بلکه (مستحب است تعجیل در قضاء آن کند به اینکه) قضا کند نافله شب را در روز (و منتظر شب نشود) و به عکس (یعنی نافله روز را در شب همان روز قضا کند و منتظر روز دیگر نشود).

من لیل أو نهار (بیان می‌کند زمان فوت را) یعنی زمان فوت، شب است در نافله لیلیه (نافله مغرب و عشا مثلاً) و زمان فوت، روز است در نافله نهاریه (نافله ظهر و عصر مثلاً).

لأن الله جعل... (این دلیل اول است) یعنی زیرا خدای متعال قرار داده هر کدام از روز و شب را جانشین دیگری (و این اشاره به آیه‌ای است که سابقاً ذکر شد).

وللأمر بالمسارعة... (این دلیل دوم است) یعنی و برای اینکه امر شده در آیه مبارکه ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ به شتافتن بسوی اسباب آمرزش (و چنانکه معلوم است قضاء نوافل از اسباب آمرزش است پس باید عجله و شتاب در آن کرد).

وللأخبار (این دلیل سوم است) یعنی: و برای اینکه روایات در مورد تعجیل وارد شده و ذهب جماعة... (و در مقابل قول مصنف) رفته است جماعتی از فقهاء بسوی اینکه مستحب است مماثلت (وقت قضا با وقت نافله یعنی انتظار تا آن وقت، مستحب است) بجهت استناد به روایت اسماعیل جعفی... أفضل قضاء... از اینجا تا - بالنهار - عبارت روایت است و غیرها غیر آن روایت از روایات دیگر.

و جمع بینهما... (بعد از آنکه دانسته شد که دودسته روایات در آن مسأله هست و ممکن است کسی خیال کند که بین آن دودسته تنافی و تعارض است فلذا مرحوم مصنف در کتاب «ذکری» از آن جواب داده و دفع تنافی نموده و شارح آن جواب را ذکر می‌کند و می‌فرماید به اینکه: جمع و سازش داده شده بین آن دودسته از روایات (بین روایت اسماعیل جعفی و امثالش و بین روایاتی که دلیل قول اول بود) به اینکه باید حمل کرد آن دودسته را یکی را بر افضل و دیگری بر فضیلت، زیرا انتظار نکشیدن مثل وقت (فوت شده) در قضا کردن (یعنی تعجیل در قضا) مسارعت و شتافتن به خیر است - چنانکه در آیه قرآن است - و این فضیلتی است عدم این مبتداست و

خبرش - مسارعة - می باشد کذا اجاب فی الذکری شارح می فرماید که: مصنّف اینچنین جواب داده (از تنافی و تعارض آن دو دسته از روایات) در کتاب «ذکری» سپس شارح میفرماید که (ظاهر کلام مصنّف در آن کتاب گرچه مجمل است، زیرا فرموده که باید روایات، حمل بر افضل و فضیلت شود ولی تعیین نکرده که کدام دسته حمل بر افضل و کدام دسته حمل بر فضیلت شود، اما می توان از عبارت وی فهمید که کدام دسته باید حمل بر افضل شود و آن دسته دوم است پس) کلام «ذکری» می فهماند که افضل، مماثلت است (و فضیلت، تعجیل است) زیرا کلمه - افضل - ذکر نشده مگر در دلیل مماثلت (که روایت اسماعیل جعفی است) و أطلق فی باقی... یعنی بطور مطلق حکم کرده در دیگر کتاب هایش به استحباب تعجیل در قضا (و ظاهر آن اطلاق آن است که تعجیل افضل از مماثلت است) و روایات در تعجیل زیاد است ولی خالی از بیان افضلیت آن می باشند (یعنی آن روایات، بیان فضیلت تعجیل را کرده اند نه افضلیت آن از مماثلت).

وفي جواز النافلة لمن عليه فريضة قولان، أقربهما الجواز) للأخبار الكثيرة الدالة عليه (وقد بينا مأخذه في كتاب «الذكرى») بإيراد ما ورد فيه من الأخبار، وحررنا نحن ما فيه في «شرح الإرشاد».

واستند المانع أيضا إلى أخبار دلت على النهي وحمله على الكراهة طريق الجمع. نعم يعتبر عدم إضرارها بالفريضة. ولا فرق بين ذوات الأسباب، وغيرها.

---

## خواندن نافله پیش از نماز واجب

وفي جواز النافلة لمن عليه... مسأله دیگر است، توضیحش اینکه اختلاف است بین فقهاء که آیا کسی که هنوز نماز واجبش را نخوانده، جایز است برای او نافله (نماز مستحبی) بخواند یا نه؟ دو قول است:

مصنّف می فرماید که نزدیکتر به حق، جواز است به دلیل روایات زیادی که دلالت بر جواز می کنند.

و قول دوم عدم جواز است به دلیل روایاتی که دلالت دارند بر نهی از خواندن نافله قبل از نماز واجب.

پس در اینجا دو دسته از روایات وجود دارد، دسته ای دلالت بر جواز و دسته ای دلالت بر نهی می کند، شارح می فرماید که جمع و سازش دادن بین آنها به این است که بگوئیم نهی در دسته دوم، نهی کراهتی است نه تحریمی یعنی به قرینه دسته اول که دلالت بر جواز نافله می کند، نهی در دسته دوم را حمل بر کراهت می کنیم پس خواندن نافله جایز است بطور کراهت.



ناگفته نماند که این بحث در غیر نافله‌های یومیّه است، زیرا در نافله‌های یومیّه، اختلافی نیست که بعضی از آنها باید شرعاً قبل از نماز واجب خوانده شود مثل نافله ظهر که جایش قبل از نماز ظهر است و نافله عصر که جایش قبل از نماز عصر است و غفیله که قبل از نماز عشا است.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي جواز...** یعنی در اینکه آیا جایز است خواندن نماز مستحبی برای کسی که به گردن او نماز واجب است (و هنوز نماز واجبش را نخوانده)؟ دو قول است: نزدیکترین آن دو قول، جواز است بجهت اخبار زیادی که دلالت بر جواز می‌کنند، سپس مصتّف فرموده که ما مدرک جواز را در کتاب «ذکری» بیان کرده‌ایم یعنی ذکر کرده‌ایم روایاتی را که در مورد جواز وارد شده. شارح می‌فرماید که ما هم تحریر کرده‌ایم اشکالاتی را که در آن روایات است (از جهت سند و دلالت آنها بر جواز) در کتاب «شرح ارشاد» (موسوم به «روض الجنان»).

**وإستند المانع...** یعنی استدلال و اعتماد کرده کسی که مانع از جواز نافله است به یک دسته روایاتی که دلالت بر نهی از خواندن نافله می‌کنند (و نهی حقیقت در حرمت است) شارح می‌فرماید که: حمل نهی در آن روایات، بر کراهت (نه حرمت) طریق جمع (بین این دسته از روایات و دسته اول که دلیل قائلین به جواز بود) می‌باشد.

**نعم يُعتبر عدم...** حاصل مطلب: آری در یک صورت، خواندن نافله جایز نیست و آن صورتی است که وقت نماز واجب تنگ شده که اگر بخواهد نافله قبل از آن بخواند، نماز واجب قضا می‌شود.

ترجمه: آری معتبر است (در جواز نافله قبل از نماز واجب) اینکه ضرر نرساند آن نافله به نماز واجب (یعنی باعث قضا شدن نماز واجب نگردد).

**ولا فرق بین...** اینکه گفتیم نافله کراهت دارد و یا حرمت دارد (مطلقاً چنانکه قول بعضی‌ها بود و یا حرمت در صورتی که مزاحم اصل نماز واجب شود چنانکه قول شارح بود) فرقی نیست در آن بین اینکه آن نماز مستحبی، ذات السبب باشد (مثل نماز زیارت، نماز شکر، که سبب آنها زیارت و یا شکر است) و یا غیر ذات السبب مثل دو رکعت نماز مستحبی برای تقرب الی الله ذوات الاسباب یعنی نافله‌هایی که دارای سبب می‌باشند. شارح در اول کتاب الصلاة فرمودند: که نافله ذات السبب مثل نماز طواف و نماز احرام، نماز تحیت در وقت دخول مسجد، نماز زیارت، نماز حاجت، نماز استخاره، نماز شکر، که هر کدام از این نمازها به سبب خاصی مستحب می‌باشند، و در مقابل این نافله، نافله مبتدئه است یعنی نمازی که بدون سبب خاص، بجهت تقرب به خدا خوانده شود.



## فصل نهم

(الفصل التاسع: في صلاة الخوف وهي مقصورة سفرًا) إجماعًا، (وحضرا) على الأصح للنص. وحجة مشترط السفر بظاهر الآية - حيث اقتضت الجمع - مندفعة بالقصر للسفر المجرد عن الخوف، والنص محكم فيهما.

---

### كيفية نماز خوف

(الفصل التاسع: في صلاة الخوف... توضيح: هنگام ترس از دشمن و یا دزد و یا حیوان دژنده، نمازهای چهار رکعتی شبانه روزی را باید شکسته خواند (یعنی دو رکعت) چه در سفر باشد - به اجماع فقهاء - و چه در شهر، چنانکه قول اصح است، به دلیل روایتی که در این باب وارد شده که شامل شکسته شدن نماز در شهر هم می باشد.

ولی بعضی گفته‌اند که نماز خوف در شهر، شکسته نیست بلکه فقط در سفر، شکسته می‌شود به دلیل آیه شریفه:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾<sup>۱</sup>

هرگاه سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی در اینکه کم کنید از (شماره‌های) نماز (چهار رکعت را دو رکعت بخوانید) اگر بترسید که بتازند بر شما (و آزار کنند شما را) آنانکه کافر شدند، بی گمان کافران هستند شما را دشمنی آشکارا).

کیفیت استدلال به آیه اینکه: از ظاهر آیه استفاده می‌شود که خوف با سفر هر دو، سبب قصر نماز می‌شوند پس مفهوم آیه این است که خوفی که بدون سفر باشد یعنی در شهر باشد سبب قصر نمی‌شود و باید تمام بخواند.

شارح از آن استدلال جواب می‌دهد به اینکه به ظاهر آیه نمی‌شود استدلال کرد، زیرا مفهوم آیه آن است که اگر هر کدام از خوف و سفر نباشد نماز قصر نمی‌شود پس همانطوری که شما گفتید اگر سفر نباشد، خوف تنها سبب قصر نماز نمی‌شود همچنین روی مفهوم آیه باید بگوئید که اگر خوف نباشد، سفر تنها سبب قصر نماز نمی‌شود و حال اینکه در سفر هیچکس - حتی شما - نگفته که نماز تمام است زیرا به دلیل روایات زیاد، در سفر نماز قصر است پس همانطوری که در سفر بدون خوف، عمل به ظاهر و مفهوم آیه نمی‌کنید به دلیل وجود روایت بر قصر نماز، همچنین باید در صورت خوف بدون سفر (یعنی در شهر) نیز عمل به مفهوم آیه نکنید به دلیل وجود

<sup>۱</sup> سوره نساء، آیه ۱۰۱.

روایت بر قصر نماز در آن صورت، پس نتیجه این می شود که خوف از دشمن در شهر هم سبب قصر نماز است.

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل التاسع...** یعنی فصل نهم در بیان احکام نماز یومیه ای است که در حال ترس از دشمن خوانده شود **وهی مقصورة...** یعنی این نماز شکسته است (در نمازهای چهار رکعتی) هم در سفر - به اجماع فقهاء - و هم در شهر - به قول اصح - به دلیل روایت (که شامل است هم سفر و هم شهر را).

(چنانکه دانسته شد بعضی از فقهاء، شکسته شدن نماز خوف را منحصر به سفر کرده اند و اما در شهر باید تمام بخواند و استدلال کرده اند به ظاهر آیه ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ شارح از دلیل آنها جواب می دهد و می فرماید: و حجة مشترط... (کلمه - حجت - مبتدا است و - مندفعه - خبر آن است) یعنی و استدلال کسی که شرط کرده سفر را (در شکسته شدن نماز خوف) به ظاهر آیه، زیرا اقتضا می کند ظاهر آن آیه، جمع (بین خوف و سفر را یعنی خوف با سفر، سبب شکسته شدن نماز می شوند) این استدلال، دفع می شود (به اینکه نقض می کنیم این دلیل را) به شکسته شدن نماز برای سفری که بدون خوف باشد و (توضیح نقض اینکه می گوئیم اگر شما به مفهوم آیه استدلال کردید بر شکسته نشدن نماز در شهر باید روی مفهوم، سفر بدون خوف هم شکسته نشود چنانکه سابقاً توضیح آن داده شد و حال اینکه هیچ فقیهی به مفهوم آیه در صورت دوم - یعنی سفر بدون خوف - عمل نکرده بجهت وجود روایت در آن، همچنین باید در صورت اول - یعنی خوف بدون سفر - (در شهر) نیز به مفهوم آیه عمل نکنید به جهت وجود روایت در آن پس) روایت در هر دو صورت (سفر بدون خوف - خوف بدون سفر) حاکم قرار داده می شود (و به مفهوم آیه عمل نمی شود)

بظاهر الآیة متعلق است به - حجة - حیث... این کیفیت استدلال به آیه است  
محکم به ضم میم و تشدید کاف مفتوحه به صیغه اسم مفعول از باب تفعیل.

(جماعة) إجماعاً (و فردای) علی الأشهر، لإطلاق النص واستناد مشترطها إلى فعل النبي ﷺ لها جماعة لا يدل علی الشرطية، فبیقی ما دل علی الإطلاق سالماً.

(جماعة) إجماعاً (و فردای) علی الأشهر توضیح: نماز خوف چه بطور جماعت خوانده شود، شکسته است به اجماع فقهاء - و چه به طور فردای - بقول اشهر - به دلیل اینکه روایتی که در این باب وارد شده مطلق است شامل فردای نیز هست. ولی بعضی فقهاء گفته اند فقط با جماعت، نماز خوف، قصر می شود و اما فردای، تمام باید خواند، به دلیل اینکه پیغمبر آن نماز را با جماعت، قصر می خواندند و برای ما نقل نشده که در حال فردای نیز شکسته خوانده باشند.

شارح جواب می دهد که: جماعت خواندن پیغمبر ﷺ دلیل نمی شود که جماعت، شرط است بلکه از جماعت خواندن حضرت ما همین مقدار استفاده می کنیم که نماز خوف بطور جماعت هم جایز است خوانده شود پس اطلاق روایتی که شامل فردای نیز هست، سالم از دلیل معارض می شود، زیرا کار پیغمبر نمی تواند دلیل معارض بشود و اطلاق روایت را تقیید کند تا جماعت خواندن شرط گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **وإستناد...** (جواب شارح است از استدلال کسانی که جماعت را شرط کرده اند، و - استناد - مبتد است، خبرش - لا یدل - می باشد) یعنی استدلال و اعتماد کسانی که جماعت خواندن را شرط کرده اند (در شکسته شدن نماز) **إلی فعل...** (متعلق است به استناد) یعنی اعتماد آنها به بجا آوردن پیغمبر آن نماز را به جماعت فقط، دلالت نمی کند (بر مدّعی آنها، زیرا با جماعت خواندن حضرت دلالت نمی کند) بر شرط بودن جماعت پس بنابراین باقی می ماند آن دلیلی که بطور مطلق دلالت بر شکسته شدن نماز می کرد (چه با جماعت چه فردای) سالم از معارض (و کار پیغمبر با آن اطلاق معارض نیست و آن را تقیید نمی زند).



وهي أنواع كثيرة تبلغ العشرة أشهرها صلاة ذات الرقاع، فلذا لم يذكر غيرها. ولها شروط أشار إليها بقوله: (ومع إمكان الافتراق فرقتين) لكثرة المسلمين أو قوتهم، بحيث يقاوم كل فرقة العدو حالة اشتغال الأخرى بالصلاة، وإن لم يتساويا عددا. (و) كون (العدو في خلاف) جهة (القبلة) إما في دبرها أو عن أحد جانبيها بحيث لا يمكنهم القتال مصليين إلا بالانحراف عنها، أو في جهتها مع وجود حائل يمنع من قتالهم.

واشترط ثالث وهو كون العدو ذا قوة يخاف هجومه عليهم حال الصلاة فلو أمن صلوا بغير تغيير يذكر هنا، وتركه اختصارا، وإشعارا به من الخوف. ورابع وهو: عدم الاحتياج إلى الزيادة على فرقتين، لاختصاص هذه الكيفية بإدراك كل فرقة ركعة. ويمكن الغناء عنه في المغرب.

وهي أنواع كثيرة تبلغ... توضيح: كيفية خواندن نماز خوف، انواع بسياری است که تعداد آنها به ده نوع می رسد، مشهورترین آنها بصورت نماز ذات الرقاع می باشد، که اجمالا چنانکه مصنف ذکر خواهد کرد بطور جماعت خوانده می شود به این ترتیب که لشکر به دو دسته تقسیم می شود و امام یک رکعت را با یک دسته می خواند و رکعت دیگر را با دسته دیگر. خواندن به این کیفیت، چهار شرط دارد:

۱. اینکه بشود لشکر مسلمین را به دو دسته تقسیم کرد و آن در وقتی است لشکر بسیار است که اگر دو دسته شوند، در حال نماز خواندن یک دسته، دسته دیگر عددشان به اندازه کافی هست که مقاومت در مقابل دشمن کنند.

و یا اگر جمعیت لشکر زیاد هم نباشد اما بقدری قوی هستند که اگر دودسته کم هم بشوند هر دودسته ای بجهت قوی بودنشان می توانند در حال نماز دودسته دیگر، مقاومت در مقابل دشمن کنند.

البته لازم نیست دودسته، مساوی در عدد باشند.

ولی اگر لشکر مسلمین بسیار و یا قوی نباشد که امکان قسمت به دودسته باشد، در این صورت باید نماز را فردی و یا جماعت به کیفیت نماز عُسفان و یا بطن النخل بخوانند - توضیح کیفیت این دو نماز را بعداً ذکر خواهیم کرد - و اگر بخواهند با اینکه آن شرط اول نیست، به کیفیت ذات الرقاع بخوانند نمازشان باطل است.

۲. شرط دوم آن است که دشمن از طرف قبله نباشد بلکه یا در پشت قبله (که اگر قبله طرف جنوب باشد دشمن در طرف شمال باشد که پشت نمازگزاران می شود) و یا در طرف راست و یا چپ باشند در آن نقطه ای از راست و چپ که اگر لشکر مسلمین دو قسمت نشوند و به طریق ذات الرقاع نخوانند و بخواهند همه با هم اقتدا کنند و در حال خواندن نماز احتیاج به مقاتله باشد بایستی منحرف از قبله شوند و جنگ کنند، پس در این صورت باید به طریق ذات الرقاع بخوانند و یک دسته مواظب دشمن باشد.

و همچنین اگر دشمن در طرف قبله باشد اما در بین، یک چیزی مانع است که اگر بخواهند همه با هم اقتدا کنند، در حال نماز اگر احتیاج به مقابله باشد بجهت وجود آن مانع نخواهند توانست با دشمن مقابله کنند فلذا باید دودسته شوند و به طریق ذات الرقاع بخوانند و یک دسته مواظب دشمن باشد.

۳. شرط سوم آن است که لشکر دشمن قوی باشد بطوری که ترس آن باشد که در حال نماز بر مسلمین حمله کنند ولی اگر دشمن قوی نباشد و ایمن از حمله آنها باشند به کیفیت دیگر نماز بخوانند.

۴. بعضی ها شرط چهارمی اضافه کرده اند و آن اینکه مسلمین احتیاج به تقسیم شدن به بیش از دودسته نداشته باشند چون نماز ذات الرقاع اختصاص دارد به اینکه هر دسته ای یک رکعت از جماعت را درک کنند و این تنها با دودسته شدن سازش دارد پس بنابراین شرط، اگر احتیاج به بیش از دودسته باشد باید به کیفیت دیگر نماز بخوانند.

ترجمه و شرح عبارت: أشهرها صلاة ذات الرقاع یعنی مشهورترین آن انواع، نماز ذات الرقاع است که پیغمبر ﷺ در غزوه ذات الرقاع، خواندند، و جهت تسمیه آن به ذات الرقاع را بعداً شارح ذکر خواهد کرد.

دو نوع نماز خوف که بعد از نماز ذات الرقاع، مشهورند یکی نماز بطن النخل و دیگری نماز عُسفان (بروزن عثمان).

کیفیت بطن النخل: به این صورت است که در وقتی که دشمن در پشت باشد، امام لشکر را دودسته کند و یک بار نماز را با دسته اول بخواند و سلام نماز را بدهد سپس دوباره نماز را با گروه دوم بخواند و در این بار دوم، آن نماز برای گروه دوم نماز واجب محسوب است و برای امام، نماز مستحبی محسوب می شود.

کیفیت نماز عُسفان: امام لشکر را دو صف سازد و همه اقتدا کنند و هر دو صف با امام رکوع روند و چون امام به سجده رود صف اول با او به سجود روند و صف دوم به سجده نروند بلکه ایستاده به محافظت و حراست مشغول باشند و چون امام به رکعت دوم ایستاد، صف دوم به سجده روند و صف اول به حراست اشتغال نمایند و

چون امام به رکوع رود هر دو صف با او رکوع روند و چون به سجده رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول به تشهد مشغول شود صف دوم به سجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با او سلام دهند.

**فلذا لم یذکر غیرها...** یعنی چون مشهورترین آنها فقط آن نماز بود فلذا بجز آن را ذکر نکرد ولها برای صلاة ذات الرقاع ومع امکان... (این کلمه خبر مقدم است و- یصلون- در عبارت مصنف مبتدای مؤخر می باشد. و این شرط اول می باشد) یعنی و با امکان تقسیم شدن لشکر مسلمین به دو دسته، و این امکان در صورتی است که زیاد باشند آنها و یا (اگر هم زیاد نباشند ولی) قوی می باشند لکثرة... جهت امکان است بحیث یقاوم... (این جمله متعلق است به قوت آنها و یا متعلق است هم به کثرت آنها و هم به قوت آنها) یعنی عددشان زیاد است و یا قوی می باشند بطوری که (وقتی که دو دسته تقسیم شوند) هر دسته می تواند مقاومت در مقابل دشمن کند در حال مشغول بودن گروه دیگر به نماز و **لم یتساویا...** یعنی اگرچه آن دو گروه مساوی در عدد نباشند (و همچنین اگرچه در قوت مساوی نباشند).

**وكون العدو في خلاف...** این شرط دوم است برای خواندن نماز به کیفیت ذات الرقاع یعنی و بودن دشمن در غیر طرف قبله، و این به دو نحوه می شود:

۱. اینکه دشمن در پشت قبله باشد (یعنی نقطه مقابل قبله که اگر نمازگزاران روبه قبله قرار گیرند دشمن در پشت آنها قرار می گیرد) ۲. یا اینکه دشمن در یکی از دو طرف قبله باشد بطوری که (اگر بخواهند همه با هم اقتدا کنند و نماز بخوانند چنانچه اگر احتیاج به مقابله دشمن در حال نماز باشد) آنها نخواهند توانست در حال نماز با دشمن مقاتله کنند مگر اینکه از قبله منحرف شود (چون دشمن در راست و یا چپ است).

(خلاصه اینکه مسلمین در وقت خوف از دشمن در صورتی می‌توانند با هم اقتدا کنند و نماز بخوانند که بتوانند در اثناء نماز در صورت احتیاج، مقاتله و جنگ کنند بدون انحراف از قبله، در این صورت نمازشان باطل نمی‌شود اما اگر ممکن نباشد در صورت احتیاج به مقاتله در اثناء نماز، بدون انحراف جنگ کنند بلکه باید منحرف شوند تا مقاومت کنند، زیرا دشمن در غیر طرف قبله است، در این صورت است که باید نماز به کیفیت ذات الرقاع بخوانند و دودسته شوند.

**أَوْ فِي جِهَتِهَا مَعَ وُجُودِ...** (عطف است بر قول مصتَف: «خلاف جهة القبلة») یعنی و یا اینکه دشمن در طرف قبله است ولی حائل (و مانعی هست بین دشمن و بین مسلمین) بطوری که (مسلمین اگر بخواهند با هم نماز بخوانند، در حال نماز چنانچه احتیاج به مقابله با دشمن باشد) آن حائل، مانع از جنگ آنها می‌باشد (فلذا در این صورت دودسته شوند و نماز را بطریق ذات الرقاع بخوانند).

**وَاشْتُرْطُ ثَالِثٌ...** شرط سومی نیز شرط شده است و آن اینکه دشمن صاحب قوت و قدرت باشد بطوری که ترس هجوم آنها بر مسلمین است در حال نماز (یعنی اگر بخواهند همه با هم اقتدا کنند و نماز بخوانند احتمال این است که دشمن در آن حال بر آنها هجوم کند فلذا در این صورت باید دودسته شوند و نماز را به طریق ذات الرقاع بخوانند) پس اگر مأمون از هجوم دشمن باشند (و ترس آن را نداشته باشند) نمازشان را بخوانند (به همانطوری که در حال امنیت خوانده می‌شود. فردی و یا جماعت) بدون اینکه تغییر در کیفیت خواندن نماز بدهند به تغییری که در نماز ذات الرقاع گفته می‌شود یذکرهنا (صفت است برای تغییر) یعنی تغییری که در اینجا (یعنی ذات الرقاع) ذکر می‌شود (و آن تغییرات چنین است که دسته اول در رکعت دومشان قصد فردی کنند و باید امام منتظر دسته دوم شود و آن دسته دوم در حال

ایستاده در رکعت دوم (یعنی رکعت دوم خودشان) اقتدا به امام در حال نشسته داشته باشند).

**وترکه المصنّف... مصنّف این شرط سوم را ذکر نکرد به دو جهت:**

۱. بجهت اختصار، زیرا لازم نیست همه شروط را ذکر کند چون نهایت کلام مصنّف آن است که با آن دو شرطی که در عبارت ذکر کرده می توان نماز ذات الرقاع خواند و این منافات ندارد که علاوه بر آن دو شرط، شرط دیگر داشته باشد (مثلاً شرط سوم و چهارم).

۲. بجهت احتیاج نبودن به ذکر آن، زیرا از کلمه - خوف - در عنوان این فصل که - صلوٰة الخوف - است آن شرط سوم استفاده می شود، زیرا خوف از دشمن در وقتی می باشد که دشمن قوی باشد و ترس هجوم آنها را داشته باشند پس احتیاجی نبود مصنّف آن را بعنوان شرط ذکر کند.

**ورابع (عطف است بر - ثالث - یعنی اشترط رابع) یعنی شرط چهارمی نیز شده است و آن اینکه احتیاجی نباشد (یعنی مسلمین احتیاج نداشته باشند) به بیش از دودسته تقسیم شدن (ولی اگر احتیاج به بیش از دودسته باشد باید به کیفیت دیگر نماز بخوانند نه به کیفیت ذات الرقاع) زیرا این کیفیت اختصاص دارد به اینکه هر دسته ای یک رکعت را با جماعت درک کند (و این سازش دارد با دودسته شدن نه با چند دسته).**

**ویمکن الغنی عنه... شارح می فرماید که: این شرط چهارم در نمازهای دورکعتی (که شکسته هستند) صحیح است ولی در نماز مغرب، احتیاج به آن شرط نیست، چون اگر سه دسته هم بشوند می توانند نماز مغرب را هم به این کیفیت بجا آورند که**

هر دسته‌ای یک رکعت را با امام درک کند پس بنابراین باید در مغرب چنین شرط شود که: احتیاج به بیش از سه دسته شدن نباشد.

ومع اجتماع الشروط (یصلون صلاة ذات الرقاع). سمیت بذلك، لأن القتال كان في سفح جبل فيه جدد حمر وصفر، وسود كالرقاع، أو لأن الصحابة كانوا حفاة فلفوا على أرجلهم الرقاع من جلود وخرق، لشدة الحر، أو لأن الرقاع كانت في ألويتهم، أو لمرور قوم به حفاة فتشققت أرجلهم فكانوا يلفون عليها الخرق، أو لأنها اسم شجرة كانت في موضع الغزوة، وهي على ثلاثة أميال من المدينة عند بئر أروما. وقيل: موضع من نجد، وهي أرض غطفان.

ومع اجتماع الشروط يصلون... بعد از آنکه آن شرایط مذکوره تحقق پیدا کرد مسلمین نماز خوف را به کیفیت نماز ذات الرقاع بجا آورند.

سُمِّيَتْ بِذَلِكَ... در سبب نامگذاری این نماز به نماز ذات الرقاع پنج وجه ذکر کرده اند:

۱. لَأَنَّ الْقِتَالَ كَانَ... ممکن است بجهت این باشد که چون جنگی که در زمان پیغمبر ﷺ واقع شد و آن نماز را خواندند، در دامنه کوهی بود که در آن قطعه‌ها و راه‌هایی سرخ و زرد و سیاه دیده می‌شد همانند تکه‌ها و قطعه‌های پارچه جَدَد جمع جَدَّة (مثل عُرْف جمع عُرفه) یعنی راه حُمُر جمع احمر صُفُر جمع اصفر سُود جمع اُسود كالرقاع جمع رُقعه.

۲. أَوْلَانِ الصَّحَابَةِ كَانُوا... ویا بجهت اینکه اصحاب پیغمبر ﷺ پای برهنه بودند و از شدت گرما به پاهای خود قطعه‌هایی از پوست و کهنه پارچه پیچیده بودند و نماز را با آن حال خواندند حفاة جمع حافی یعنی پابرهنه فلفوا یعنی پس پیچیدند برپاهایشان تکه‌هایی از پوست‌ها و خرق جمع خرقة یعنی کهنه پارچه.



۳. **أولأن الرقاع كانت...** ویا بجهت اینکه مسلمین به پرچم‌های خود قطعه‌هایی از کهنه پارچه وصله کرده بودند (و یا مقصود این است که پرچم‌های آنها از قطعه کهنه بود) **ألویتهم** ألویه جمع لواء یعنی پرچم.

۴. **اولمورقوم به...** ویا بجهت اینکه یک عده‌ای (که تعدادشان هشت نفر بود) از آن محل جنگ عبور کردند که پاهایشان به واسطه برهنه بودن، قاچ برداشته بود و به پاهای خود قطعه‌هایی از کهنه می‌پیچیدند به معنی به آن محل **حفاة** صفت قوم است یعنی پابرهنه بودند **فتشققّت** یعنی پس منشق وقاچ برداشته بود پاهایشان.

۵. **أولأنها اسم شجرة...** ویا بجهت اینکه ذات الرقاع نام درختی بود که در محل جنگ واقع شده بود (و شاید جهت اینکه آن درخت را به آن نام نامیده‌اند بجهت اینکه رهگذرها بر آن درخت، کهنه‌هایی آویزان کرده بودند مثل بعض درخت‌هایی که در مسیر راه واقع شده چنین می‌باشد) **موضع الغزوة** لشکری را که حضرت رسول ﷺ به جنگ می‌گماشت و خود آن حضرت با آن لشکر بود آن را غزوه گویند و اگر آن حضرت با لشکر نبود آن را بعث و سریه گویند و سریه (به فتح سین و کسر راء و تشدید یاء) طایفه‌ای از لشکر را گویند که فرستاده شود برای دشمن، عدد آنها کمترینش نه است و نهایتش چهارصد، و بعضی گفته‌اند: که عدد نفرات سریه از صد است تا پانصد و زیادتر را منس گویند، و اگر از هشتصد زیادتر شد جیش گویند و اگر از چهار هزار زیادتر شد **جحفّل** گویند.

**وهی علی ثلاثة أمیال...** یعنی ذات الرقاع (که جنگ در آنجا واقع شد) در نزدیکی مدینه بود به فاصله سه میل (یک فرسخ) از مدینه نزدیک چاه - آروما - به فتح همزه **ثلاثة امیال**، **أمیال** جمع میل (یک سوم فرسخ یعنی دو کیلومتر) و سه میل یک فرسخ است.

وقیل: موضع من نجد... یعنی بعضی گفته‌اند که ذات الرقاع محلی است از زمین نجد، و نجد سرزمین طائفه غطفان است (و غطفان اسم طائفه‌ای است از بنی قیس).

بدانکه غزوه ذات الرقاع در سال ششم هجری پیش آمد و چنان بود که خبر به مدینه آوردند که جماعت غطفان و بنی محارب و أنمار و ثعلبه، به قصد مدینه تجهیز لشکرکنند، حضرت رسول ﷺ ابوذر را به خلیفتی گذاشت و در نیمه جمادی الاولی با چهارصد یا هفتصد کس بیرون تاخت بجانب نجد تا به موضع نخله رفت و از آنجا در ذات الرقاع فرود آمد چون ایشان از عزم پیغمبر آگاهی یافتند ترس بزرگ در دلشان جای کرد فرار کرده در سرکوه‌ها پناه جستند و از غایت دهشت بسیاری از زنان خود را نتوانستند کوچ دهند پس مسلمانان رسیدند و زنان ایشان را برده گرفتند. («منتهی الامال» حاج شیخ عباس قمی).

(بأن يصلي الإمام بفرقة ركعة) في مكان لا تبلغهم سهام العدو، ثم ينفردون بعد قيامه (ثم يتمون) ركعة أخرى مخففة ويسلمون ويأخذون موقف الفرقة المقاتلة. (ثم تأتي) الفرقة (الأخرى) والإمام في قراءة الثانية (فيصلي بهم ركعة) إلى أن يرفعوا من سجود الثانية فينفردون ويتمون صلاتهم، (ثم ينتظرهم) الإمام (حتى يتموا ويسلم بهم).

## كيفية نماز ذات الرقاع

(بأن يُصَلِّي الإمام بفرقة، ركعة)... توضيح: كيفية آن نماز این است که لشکر دو دسته شوند، دسته ای در مقابل دشمن باشند و امام با دسته دیگر در جایی که تیررس دشمن نیست نماز شروع کند و یک رکعت بخواند سپس بعد از ایستادن امام برای رکعت دوم، مأمومین هرکسی خود قصد فرادی کنند و رکعت دومش را بطور خفیف و سریع تمام کنند و سلام نماز را بدهند و به جبهه روند جای دسته دوم را بگیرند و دفاع کنند و دسته دوم را به نماز بفرستند و امام قرائت نمازش را در رکعت دوم طول دهد تا آن دسته دوم به نماز آیند و به او اقتدا کنند پس امام با این دسته رکعت دومش را می خواند (و این رکعت، رکعت اول برای دسته دوم است) و بعد از آنکه با امام سر از سجده دوم در آن رکعت برداشتند، امام برای تشهد گفتن می نشیند ولی مأمومین بایستند و هر کس برای خود قصد فرادی کند و رکعت دومشان را بخوانند و در این مدت امام تشهدش را طول دهد و منتظر مأمومین بشود تا آنها رکعت دومشان را بخوانند و به او ملحق شوند سپس امام با آنها سلام نماز را بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **بأن يُصَلِّي...** یعنی (نماز ذات الرقاع بخوانند) با یک دسته، یک رکعت را - در مکانی که تیرهای دشمن به آنها نرسد - سپس مأمومین قصد فرادی کنند بعد از ایستادن امام (برای رکعت دوم، و امام در این رکعت، قرائتش را طول دهد تا دسته دوم برسند و دسته اول) تمام نمایند رکعت دیگر را بطور سبک (یعنی قرائت را سریع بخوانند و در کارهای نماز به اقل واجب اکتفا کنند و از اذکار مستحبه بکاهند) و سلام نمازشان را بدهند و بروند جای دسته دوم که مشغول قتال هستند را بگیرند (و آنها را به نماز بفرستند) سپس آن دسته دوم بیایند در حالی که امام مشغول قرائت رکعت دوم است (و در آن حال اقتدا به امام کنند) پس امام بخواند با این دسته، رکعت (دیگر) را و با او باشند تا وقتی که همراه با امام سر از سجده (دوم) رکعت دوم امام بردارند پس (بعد از اینکه امام برای تشهد نشست آنها بایستند و) قصد فرادی کنند و تمام نمایند نمازشان را (مقصود این است که رکعت دومشان را به اتمام برسانند) و امام (در آن مدتی که آنها مشغول خواندن رکعت دومشان هستند) منتظر آنها شود (و تشهدش را طول دهد) تا (رکعت دومشان را) تمام کنند (و بنشینند و به او ملحق گردند) و امام سلام نماز را به آنها بدهد **سجود الثانية** یعنی رکعت ثانیه.

وإنما حکمنا بانفرادهم - مع أن العبارة لا تقتضیه، بل ربما دلّ سلامه بهم علی بقاء القدوة - تبعاً للمصنّف حیث ذهب فی کتبه إلى انفرادهم، وظاهر الأصحاب - وبه صرح کثیر منهم - بقاء القدوة. ویتفرّع علیه تحمل الإمام أو هامهم علی القول به، وما اختاره المصنّف لا یخلو من قوّة.

وإنما حکمنا بانفرادهم... توضیح: شارح می فرماید که ما در ذیل عبارت مصنّف - فیصلی بهم رکعة - گفتیم که مأمومین بعد از سر برداشتن از سجده دوم قصد فرادی کنند با اینکه از عبارت مصنّف نه تنها آن جهت استفاده نمی شود بلکه چه بسا عبارت مصنّف دلالت برعکس آن دارد یعنی دلالت دارد که حالت جماعت تا آخر نماز باقی است و قصد فرادی نکنند زیرا در آخر عبارت چنین فرموده که: و یسلّم بهم - با آنها سلام دهد.

شارح می فرماید: با این همه، ما قصد انفراد را در عبارت اضافه نمودیم جهتش آن است که فتوای مصنّف در این کتاب را موافق با فتوایش در کتاب های دیگرش کنیم چون در کتب دیگرش فتوی به قصد انفراد داده.

ولی ظاهر فقهاء - و حتی بسیاری از آنها تصریح کرده اند - آن است که حالت جماعت در رکعت دوم باقی است اگرچه قرائت و افعال آن رکعت را جداگانه می خوانند نه همراه با امام پس برای آن دسته، در این رکعت نیز ثواب جماعت هست و بنابراین قصد فرادی نباید بکنند.

وفایده این نزاع (که آیا جماعت باقی است یا نه) در مسأله سهو ظاهر می شود که اگر از مأمومین سهواً یکی از موجبات سجده سهو در نماز، سر بزند و ما در جماعت نظرمان این باشد که امام، سهو آنها را تحمل می کند یعنی بر مأمومین لازم نیست

سجده سهو بجا آورند چون امام سهو نکرده و این مسأله - لاسهوعلی المأموم مع حفظ الامام - چنانکه سابقاً گذشت، محل خلاف بود.

خلاصه اینکه فایده نزاع این است که اگر در مسأله مورد بحث بگوئیم که حالت جماعت باقی است، دیگر لازم نیست بر مأمومین که سجده سهو بجا آورند بنا بر نظر ما در مسأله سهو در جماعت. و اما اگر بگوئیم که حالت جماعت باقی نیست باید سجده سهو بجا آورند، زیرا آن مسأله سهو در جایی است که جماعت باقی باشد نه اینکه از جماعت قطع شده و قصد فرادی کرده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَمَّا حَكْمُنَا...** یعنی و چرا ما حکم کردیم به انفراد دسته دوم (در آنجایی که گفتیم: **فینفردون ویتّمون صلاتهم**) با اینکه عبارت **مصتّف**، نمی‌رساند آن را (و دلالت بر آن نمی‌کند) بلکه چه بسا دلالت می‌کند سلام دادن امام با آنها (که در آخر عبارت **مصتّف** بود) بر اینکه حالت جماعت باقی است (وگرنه اگر سلام امام با آنها دلالت بر بقاء حالت جماعت نمی‌کرد، لازم نبود امام منتظر آنها شود و با آنها سلام دهد) **القدوة بضم قاف اسم مصدر است از - اقتدا -** یعنی حالت متابعت و پیروی از امام **تبعاً** (علت است برای - **حکمننا** -) یعنی بجهت اینکه متابعت کرده ایم با **مصتّف** (در کتب دیگرش و خواستیم فتوای وی در این کتاب را با فتوایش در کتاب‌های دیگرش توفیق دهیم) زیرا **مصتّف** در کتب دیگرش رفته است به سوی انفراد مأمومین (یعنی منقطع شدن آنها در رکعت دومشان از جماعت و باید قصد انفراد نمایند) **وظاهر این مبتدا است و خبرش - بقاء - است و به** یعنی به آن **ظاهر ویتفزع علیه...** (این بیان فایده نزاع است در بقاء قدوة و عدم بقاء آن) یعنی متفزع می‌شود بر بقاء قدوة، اینکه امام تحمل کند سهو مأمومین را (یعنی اگر بگوئیم حالت جماعت باقی است در رکعت دوم، چنانچه از مأمومین سهوی صادر شد، بر

آنها سجده سهو واجب نیست، البته این حکم) بنا بر اینکه قائل به تحمل امام (در نماز جماعت) بشویم (چون خود این مسأله محل خلاف است چنانکه اشاره کردیم در بالا) **أَوْهَامُهُمْ** اوهام: جمع وَهْم یعنی سهو و ما إختاره المصنّف... یعنی آنچه مصنّف اختیار کرده (در کتب دیگرش به اینکه حالت جماعت باقی نمی ماند) خالی از قوت نیست (زیرا چگونه متابعت و اقتدا تحقق می یابد با اینکه امام نشسته و آنها ایستاده اند).

(وفي المغرب يصلي بإحدهما ركعتين) وبالأخرى ركعة مخيرا في ذلك. والأفضل تخصيص الأولى بالأولى، والثانية بالباقي، تأسيسا بعلي عليه السلام ليلة الهرير، ولتقاربا في إدراك الأركان والقراءة المتعينة.

وفي المغرب يُصَلِّي بإحدهما... توضيح: کیفیت ذات الرقاع در نمازهای دورکعتی (شکسته) دانسته شد و اما کیفیت آن در نماز مغرب (که سه رکعت است) چنین است که امام با یک دسته، دورکعت بخواند و با دسته دیگری رکعت، و اختیار با اوست می خواهد با دسته اول یک رکعت بخواند و با دسته دوم دورکعت، و می خواهد بعکس آن بخواند ولی افضل آن است که رکعت اول را با دسته اول بخواند و دورکعت دیگر را با دسته دوم بخواند، و دلیل افضلیت آن سه چیز است:

۱. بجهت اینکه حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در لیلۃ الهریر در جنگ صفین که با معاویه بود، نماز مغرب را در آن شب به آن نحوه خواندند.

۲. بجهت اینکه آن دودسته، در عدد ارکانی که از نماز با امام درک می کنند نزدیک باشند زیرا وقتی که دسته اول رکعت اول را با امام بخوانند پنج رکن درک می کنند (نیت، تکبیر الاحرام، قیام متضل به رکوع، رکوع، سجود) و دسته دوم دورکعت را با امام بخوانند شش رکن درک می کنند (دو قیام و دو رکوع و دو سجود) پس تفاوتشان یک رکن می شود.

و اما اگر به عکس شود یعنی دسته اول دورکعت را با امام بخوانند در این صورت هشت رکن را درک می کنند (نیت، تکبیر الاحرام، دو قیام، دو رکوع، دو سجود) و طائفه دوم یک رکعت را با امام بخواند، سه رکن درک می کنند (قیام، رکوع، سجود) پس تفاوتشان پنج رکن می شود و این زیاد است.



۳. دلیل سوم افضلیّت آن است که هر دو دسته، درک فضیلت قرائت متعینه (یعنی قرائتی که در نماز، واجب تعیینی است) را بکنند چون قرائت متعین، در دو رکعت اول است پس اگر طائفه اول بخوانند دو رکعت را با امام بخوانند لازم می‌آید که دسته دوم محروم شوند از درک فضیلت قراءات متعینه، پس برای اینکه هر دو طائفه مساوی باشند در درک فضیلت قرائت، افضل آن است که دسته اول یک رکعت را با امام بخوانند و دسته دوم دو رکعت، تا در رکعت دوم نماز با امام فضیلت قرائت را درک کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي المغرب يصلي...** یعنی و در نماز مغرب بخواند امام با یکی از دو دسته، دو رکعت از آن را و با دسته دیگری یک رکعت باقیمانده را، در حالی که امام مخیر است در آن (که با دسته اول دو رکعت بخواند و با دسته دوم یک رکعت یا به عکس) و افضل آن است که اختصاص دهد دسته اول را به رکعت اول و دسته دوم را به دو رکعت باقیمانده.

بجهت اقتدا نمودن به آقا امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هریر (بروزن امیر) **ليلة الهرير** از او آخر ماه ذی القعدة سال ۳۶ هجری تا ماه صفر سال ۳۸ هجری، حضرت امیر علیه السلام با جمع کثیری از مسلمین حاضر بودند در صفین بجهت جنگ با قاسطین که لشکر معاویه باشند و مدت چهارده ماه جنگ صفین طول کشید و خاتمه جنگ، جنگ **ليلة الهرير** بود که شب جمعه یازدهم ماه صفر سال ۳۸ باشد که در آن شب سپاه شام (معاویه) از شدت سرما مانند سگ صدا می‌کردند (چون هریر صدای سگ را گویند). (از «منتخب التواریخ» ملا هاشم خراسانی).

ولیتقاربا فی إدراك الأركان... این دلیل دوم افضلیت است **والقراءة المتعينة** (یعنی و در درک قرائت متعینه نیز متقارب باشند) یعنی قرائتی که واجب تعیینی است و آن

قرائت در دو رکعت اول می باشد، زیرا قرائت در غیر آن دو رکعت واجب تخییری است (یعنی می تواند قرائت بخواند و می تواند تسبیحات اربعه) و بر فرض هم قرائت بخواند، فضیلتش معادل فضیلت خواندن قرائت در دو رکعت اول نیست، زیرا در روایت دارد: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»، (یعنی حمد) که مقصود آن فاتحه ای است که در دو رکعت اول خوانده می شود که اگر خوانده نشود در آن دو رکعت گویا اصل نماز خوانده نشده.

وتکلیف الثانية بالجلوس للتشهد الأول مع بنائها على التخفيف يندفع باستدعائه زمانا على التقديرين فلا يحصل بإثثار الأولى تخفيف، وتكليف الثانية بالجلوس للتشهد الأول على التقدير الآخر.

وتکلیف الثانية بالجلوس... توضیح: بعضی از فقهاء مثل علامه حلی در کتاب «قواعد» فرموده است که افضل آن است که امام با دسته اول، دو رکعت بخواند و با دسته دوم یک رکعت.

وی بر قول خود چنین دلیل آورده که اگر به این صورت خوانده نشود بلکه به صورت دیگر بخواند (یعنی با دسته دوم دو رکعت بخواند) لازم می‌آید که دسته دوم یک جلوس زیادی بی‌کار با امام بنشینند، زیرا واجب است دسته دوم در تشهد اول امام، همراه با امام بنشینند، چون متابعت مأموم از امام، واجب است اگرچه آن رکعت، رکعت اول مأمومین است پس نمازشان طول می‌کشد و به مقدار یک تشهد بی‌کار خواهند بود و حال آنکه در نماز خوف بنا بر سبک خواندن و هرچه زودتر تمام نمودن نماز است، نه تطویل.

شارح دو جواب می‌دهد: یک جواب حلی و یک جواب مُعارضی:

۱. جواب حلی: اینکه تشهد اول امام، خواه ناخواه (چه اینکه دسته اول و یا دسته دوم با امام تشهد کنند و چه نکنند) یک زمانی را می‌گیرد و مأموم هم تابع امام است و جایز نیست امام بخاطر تخفیف دادن در نماز، آن تشهد را ترک کند، پس بنابراین در هر صورت چه به قول شما و چه به قول ما، باید آن مقدار زمان برای تشهد گفتن باشد و این جور نیست که بنا بر قول شما (که امام دو رکعت را با دسته اول بخواند) تخفیفی حاصل شود، زیرا چنانکه گفتیم جایز نیست امام تشهدش را ترک کند تا تخفیف حاصل شود.

جواب دوم را بعداً توضیح می‌دهیم:

ترجمه و شرح عبارت: **وتکلیف...** (این کلمه مبتدا است و خبرش - یندفع - می‌باشد یعنی و) (اینکه بعضی‌ها مانند علامه حلی دلیل برافضلیت صورت دیگر آورده‌اند به اینکه گفته‌اند بنا بر صورت اول لازم می‌آید: تکلیف دسته دوم به نشستن برای تشهد اول (امام، و بی‌کار باشند در آن جلوس، چون واجب است متابعت و همراهی با امام کنند در نشستن و این باعث تطویل نماز آنها می‌شود) با اینکه نماز خوف مبنی بر تخفیف است (یعنی غرض در آن، تخفیف و تسریع در خواندن نماز است تا به مقابله با دشمن برسند).

(شارح می‌فرماید: این دلیل) دفع می‌شود به اینکه تشهد اول احتیاج به زمان دارد در هر صورت (چه صورتی را که شما می‌گوئید و چه صورتی را که ما قائلیم، زیرا در هر صورت باید امام برای تشهد بنشیند و مأوم هم تابع اوست) پس حاصل نمی‌شود - به واسطه اختیار کردن امام دسته اول را برای دو رکعت خواندن - تخفیفی (یعنی اینکه شما تفضیل می‌دهید خواندن دسته اول دو رکعت را با امام، با این تفضیل باز تخفیفی حاصل نمی‌شود) **بإستدعائه ضمیر بر می‌گردد به تشهد اول الأولى** یعنی دسته اول تخفیف فاعل است برای یحصل.

ناگفته نماند که این جواب شارح، در نهایت ضعف است، زیرا شکی نیست که امام باید سه رکعت نمازش را به اندازه زمان شش رکعت نماز طول بدهد (که به نوبت، هم دسته اول سه رکعتشان را بخوانند و هم دسته دوم) و هرچه امام این مقدار زمان را زودتر تمام کند مناسب‌تر است با حال نماز خوف.

بعد از این مقدمه گوئیم که غرض علامه حلی در آن دلیل آن است که بنا بر قول وی در صورتی که امام با دسته اول دو رکعت بخواند، در رکعت دوم امام همراه با

مأمومین تشهد اول را می‌خوانند و امام که برای رکعت سوم ایستاد باید طول بدهد تا مأمومین رکعت سومشان را بخوانند و سلام نماز را بدهند و نمازشان را تمام کنند تا اینکه سپس دسته دوم بیایند و اقتدا به رکعت سوم امام بکنند و رکوع همراه با امام بروند و همین که امام برای تشهد آخر نشست آنها بلند شوند و بقیه نمازشان را بخوانند و امام تشهد را طول دهد تا آنها تشهد اولشان را بخوانند و برای تشهد دوم به امام برسند و امام با آنها تشهد بخواند و سلام دهد.

خلاصه اینکه امام برای دسته اول نمازش را به اندازه سه رکعت و دو تشهد طول می‌دهد و برای دسته دوم نیز به اندازه سه رکعت و دو تشهد طول می‌دهد پس در این صورت هیچکدام از دو دسته در وقت نشستن امام برای تشهد (اول و یا دوم) بیکار همراه امام جلوس نمی‌کنند، زیرا دسته اول تشهد اول را همراه با امام می‌خوانند چون هم رکعت دوم آنها و هم رکعت دوم امام است و دسته دوم هم در وقت نشستن امام برای تشهد آخر، با او جلوس نمی‌کنند بلکه بلند می‌شوند و برای خودشان تشهد اول را تمام می‌کنند و تشهد دومشان را با امام می‌خوانند پس این دسته هم بیکار جلوس نمی‌کنند.

ولی برخلاف صورت اول (که مختار شارح بود) زیرا در آن صورت وقتی که امام یک رکعت فقط با دسته اول بخواند و رکعت دوم را طول دهد تا دسته اول از نمازشان فارغ شوند و دسته دوم بیایند، شکی نیست در اینکه دسته دوم باید در این رکعت برای تشهد اول امام همراه او بنشینند بیکار، و منتظر شوند تشهدش را تمام کند، زیرا این رکعت دوم امام، رکعت اول آنهاست پس باید بیکار بنشینند تا امام تشهد اولش را بخواند و بعد از آن باید برای خودشان دو تشهد اول و دوم را بجا آورند پس لازم می‌آید که دسته دوم به اندازه سه تشهد نشسته باشند و نمازشان طول بکشد.

پس در این صورت، امام به اندازه سه رکعت و دو تشهد نمازش را برای دسته اول طول می‌دهد و به اندازه سه رکعت و سه تشهد برای دسته دوم طول دهد پس نماز در این صورت به اندازه یک تشهد بیشتر از صورت اول طول می‌کشد.

پس اینکه شارح فرمود تشهد اول در هر صورت، به زمان احتیاج دارد گوئیم که نسبت به تشهد امام چنین است ولی نسبت به نشستن مأمومین در آن تشهد بیکار، سبب آن است که نمازشان به اندازه یک تشهد بیشتر طول بکشد و در نتیجه امام در آخز نماز، زیاد انتظار آنها را بکشد یعنی امام به اندازه یک تشهد بیشتر انتظار بکشد تا آنها به امام برسند.

خلاصه اینکه این فرمایش شارح که فرمود: در صورت دوم (که مختار بعضی فقهاء است و آن اینکه امام با دسته اول دو رکعت بخواند) تخفیفی حاصل نمی‌شود، درست نیست بلکه تخفیفی حاصل می‌شود چون به اندازه یک تشهد نماز زودتر تمام می‌شود بخلاف صورت اول (که مختار شارح است) تخفیفی حاصل نمی‌شود بلکه به اندازه یک تشهد نماز بیشتر طول می‌کشد.

**ولتکلیف الثانية...** این جواب دوم شارح است بطور معارضة:

توضیحش اینکه همانطوری که شما (یعنی علامه حلی) می‌گوئید بر فرض قول ما لازم می‌آید مأمومین دسته دوم، انتظار تشهد اول امام را بکشند تا امام تمام کند تشهد اول را پس نماز طول می‌کشد.

ما هم گوئیم بر فرض قول شما که دسته اول دو رکعت با امام بخوانند لازم می‌آید که امام انتظار تشهد اول مأمومین دسته دوم را بکشد تا آنها به او ملحق شوند، زیرا بعد از آنکه امام در رکعت سوم نشست برای تشهد، باید دسته دوم بلند شوند رکعت دومشان را بخوانند و برای تشهد اول برای خودشان بنشینند و امام منتظر شود تا تشهد

اولشان را تمام کنند و برای تشهد دوم، خودشان را به امام برسانند پس باز نماز طول می کشد به واسطه انتظار امام تا تشهد اول مأمومین تمام شود.

خلاصه اینکه مقدار زمان انتظار امام برای تشهد اول آنها بنابر قول شما، به مقدار زمان انتظار آنها برای تشهد اول امام است بنابر قول ما، پس تفاوتی حاصل نمی شود تا بنابر قول شما تخفیفی بوده باشد.

ناگفته نماند که این جواب شارح هم جواب دارد و ما بجهت خوف از اطاله شرح، از آن صرف نظر کردیم.

ترجمه و شرح عبارت: **ولتکلیف** (عطف است بر - یا استدعائه - یعنی ویندفع لأجل تکلیف الثانية...) یعنی (و نیز دفع می شود دلیل آنها) بجهت اینکه دسته دوم تکلیف دارند به نشستن برای تشهد اول (برای خودشان) بنابر فرض دیگر (یعنی فرض قول شما که امام با دسته اول دو رکعت بخواند و با دسته دوم یک رکعت، پس باید امام انتظار بکشد تا آنها تشهد اولشان را تمام کنند) **الثانية** دسته دوم **للتشهد الأول** یعنی تشهد اول برای خودشان **على التقدير الآخر** یعنی آن صورتی که علامه حلی آن را افضل دانسته (برخلاف صورتی که ما (شارح) افضل دانستیم).

(و یجب) علی المصلین (أخذ السلاح)، للأمر به المقتضی له، وهو آلة القتال والدفع: من السیف، والسکین، والرمح وغيرها وإن کان نجسا، إلا أن یمنع شیئا من الواجبات، أو یؤذی غیره، فلا یجوز اختیارا.

(و یجب) علی المصلین (أخذ السلاح)... بر نمازگزاران (چه امام و چه مأمومین، چه دسته اول و چه دسته دوم) واجب است سلاح جنگ را همراه با خود در نماز بردارند بجهت اینکه امر به آن شده در آیه شریفه: ﴿وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾ و امر، حقیقت در وجوب است چنانکه در علم اصول گفته شده.

و سلاح جنگ عبارت است از وسیله کشتار و دفاع مثل شمشیر و چاقو و نیزه و خنجر و زره و سپر و کلاهخود.

و حمل اینها در نماز واجب است گرچه نجس هم بوده باشند به واسطه خون آلود بودنشان به ضمیر به اخذ سلاح بر می گردد **المقتضی** صفت است برای امر له ضمیر به وجوب بر می گردد **وهو** یعنی سلاح **و غیرها** غیر این چیزها از وسائل جنگی که می توان با آن با دشمن مقاتله و دفاع کرد **و این کان** ضمیر - کان - به سلاح بر می گردد.

إلا أن یمنع شیئا... (این استثناء است از عبارت متن - وجوب اخذ سلاح -) یعنی و سلاح برداشتن در نماز، واجب می باشد مگر اینکه مانع از بجا آوردن یکی از کارهای واجب نماز بشود مثل زره سنگین که مانع از قیام و یا رکوع و سجود شود و مثلا کلاهخود که مانع از خوردن پیشانی بر زمین است در وقت سجود، در این صورت جایز نیست همراه داشتن آن در حال اختیار (ولی در حال ضرورت و ناچارى و احتیاج به آن - مثل اینکه ترس شدید دارند و دشمن هم نزدیک شده - در این حال حمل سلاح مانعی ندارد).



و همچنین اگر برداشتن سلاح سبب اذیت نمازگزاران شود مثل نیزه در وسط صف‌های جماعت، در این صورت نیز همراه داشتن سلاح در حال اختیار جایز نمی‌باشد (مگر اینکه احتیاج و ضرورت به همراه داشتن آن باشد که در این صورت حامل آن نیزه به کنار صف جماعت منتقل گردد) **یؤذی** یعنی آزار برساند سلاح، غیر حامل آن سلاح را **فلا یجوز** یعنی پس جایز نیست (در آن دو صورت) حمل سلاح در حال اختیار.

(ومع الشدة) المانعة من الافتراق كذلك، والصلاة جميعاً بأحد الوجوه المقررة في هذا الباب (يصلون بحسب المكنة) ركبانا ومشاة، جماعة وفرادى، ويغتفر اختلاف الجهة هنا بخلاف المختلفين في الاجتهاد، لأن الجهات قبيلة في حقهم هنا. نعم، يشترط عدم تقدم المأموم على الإمام نحو مقصده. والأفعال الكثيرة المفتقرة إليها مغتفرة هنا.

(ومع الشدة) المانعة من الإفتراق... توضیح: اگر جنگ شدت پیدا کند به حدی که نتوانند دو دسته شوند و به کیفیت ذات الرقاع بخوانند و نیز نتوانند بطور دسته جمعی به یکی از انواع نماز خوف که در این باب، فقهاء ذکر کرده‌اند (مثل نماز عسفان) بخوانند.

در این صورت وظیفه آن است که به هر طوری که بتوانند بخوانند سواره یا پیاده (ایستاده یا نشسته، در حال حرکت یا غیر آن) بطور جماعت یا فرادی، هر چند روی به قبله نباشند و این نماز به نام صلاة الشدة - یعنی شدت خوف - و صلاة المطاردة نامیده شده.

و در صورتی که جماعت بخوانند اگر احياناً جهت قبله امام با جهت قبله مأمومین اختلاف داشت مانعی ندارد و حالت جماعت و اقتدا برقرار است همانند نماز گزارانی که در مسجد الحرام دور کعبه به شکل دایره‌ای نماز می‌خوانند که هر کسی جهتش با دیگری فرق می‌کند.

اگر کسی گوید که شرط اقتدا و جماعت آن است که نماز امام در نظر مأموم باطل نباشد پس وقتی که قبله امام مخالف با قبله مأموم بود، نماز امام در نظر مأموم باطل خواهد بود پس بنابراین باید شرط شود که جهت قبله امام با قبله مأمومین یکی باشد.

جواب گوئیم که در این جا آن شرط مذکور جماعت، تحقق پیدا کرده و نماز امام در نظر مأموم باطل نیست، زیرا در حق مجاهدین، هر طرف رو کند شارع مقدس همان طرف را قبله برای آنها قرار داده پس نماز هر کدام از آنها در واقع به هر طرف باشد صحیح است پس بنابراین لازم نیست شرط کنیم که قبله امام با مأمومین یکی باشد. ولی در غیر نماز خوف چنین نیست یعنی اگر در نماز جماعت قبله مأمومین با قبله امام اختلاف داشت یعنی امام سعی و اجتهاد کرده و قبله را یک طرف تشخیص داده و مأمومین سعی و کوشش کرده و قبله را طرف دیگر تشخیص داده‌اند، در این صورت جایز نیست مأموم به امام اقتدا کند و جماعت برقرار نمی‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ومع الشّدّة...** یعنی در صورت شدّت (خوف و جنگ) که مانع باشد از دو دسته شدن آنها به کیفیتی که قبلاً گذشت (یعنی بکیفیت ذات الرقاع) و نیز مانع باشد از نماز دسته جمعی به یکی از انواع نماز خوف که در این باب، مقرّر و ذکر گردیده (یعنی فقهاء ذکرش کرده‌اند) با این حال، وظیفه آن است که: **یصلّون بحسب...** نماز بخوانند (دو رکعت) به هر نحوی که ممکن باشد (از نظر کیفیت و در مقدار قرائت) چه در حالی که سواره باشند و چه پیاده، چه جماعت و چه فرادی **وگماناً رکبان جمع را کب مُشاةً جمع ماشی.**

**و یُغتفر اختلاف الجهة...** یعنی و بخشیده می‌شود اختلاف جهت قبله (بین امام و مأموم) در اینجا (یعنی در نماز شدت خوف) بخلاف مأمومینی که (در غیر نماز خوف) اختلاف داشته باشند (با امام جماعت) در اجتهاد (وسعی در بدست آوردن قبله یعنی امام یک طرف را قبله تشخیص داده و مأمومین طرف دیگر را پس اختلاف اینها با امام بخشیده نمی‌شود یعنی نمی‌توانند اقتدا کنند و جماعت برقرار نمی‌شود).

لأن الجهات قبله... (دلیل بخشیده شدن اختلاف جهت در نماز خوف:؛ زیرا تمام اطراف، قبله است در حق مجاهدین در نماز خوف (موقع شدت جنگ پس در اینجا اختلافی در تعیین قبله نیست و قبله معلوم است زیرا شارع مقدس قبله آنها را همان طرفی قرار داده که روبه آن طرف کنند پس مأموم قبله اش بحکم شارع همان طرفی است که روبه آن طرف کند و امام هم قبله اش همان طرفی است که روبه آن طرف کند پس قبله امام به نظر مأموم خطا نیست فلذا می تواند مأموم اقتدا به امام کند و جماعت برقرار شود.

ولی در غیر نماز خوف، اختلاف در تعیین قبله دارند و قبله معلوم نیست و به نظر مأموم، قبله امام خطاست فلذا نمی تواند اقتدا به او کند).

نعم بیشترط عدم تقدم... آری برای آن نمازیک شرط می باشد و آن اینکه در همین صورتی که مأموم اختلاف جهت با امام در قبله دارد ولی هر دو روبه یک سمت می باشند (مثلاً هر دو روبه سمت شمالند ولی یکی به نقطه شمال غربی و یکی به نقطه شمال شرقی است) در این صورت باید مأموم مقدم بر امام نشود.

پس در صورت اختلاف جهت مأموم با امام یا باید متأخر از امام بایستند و یا تقریباً بصورت دایره ای همانند نمازگزاران دور کعبه بخوانند که در این صورت قهراً آنهایی که با امام روبه یک سمتند، در ردیف امام قرار می گیرند و آنهایی که روبه سمت مشرق و یا مغربند، تقدمشان بر امام اشکالی ندارد و آنهایی هم که روبه سمت جنوبند مقابل و روبروی امام قرار می گیرند.

ترجمه و شرح عبارت: نعم بیشترط... یعنی آری شرط است (در صورت اختلاف جهت مأموم با امام) اینکه مقدم نشود مأموم بر امام به آن سمتی که مقصد امام است

(یعنی جایز نیست مأموم مقدم بر امام شود در حالی که روبه آن سمتی می خواند که امام روبه آن سمت می خواند که در نتیجه مأموم پشت به امام واقع می شود).

والأفعال الكثيرة... در جنگ خواه ناخواه احتیاج به کارهایی می شود، انجام این کارها در وسط نماز بخشیده شده و مبطل نماز نیست گرچه فعل کثیر محسوب باشد.

ترجمه: و کارهای بسیاری که احتیاج به آنها باشد در نماز، بخشیده شده در اینجا (یعنی در نماز شدت خوف).

وَيُؤْمُونَ (إيماءً مع تعذُّر) الرُّكُوعِ وَ (السُّجُودِ) وَلَوْ عَلَى الْقَرْبُوسِ بِالرَّأْسِ، ثُمَّ بِالْعَيْنَيْنِ فَتَحًا وَغَمَضًا كَمَا مَرَّ. وَيَجِبُ الْاِسْتِقْبَالُ بِمَا أَمْكَنَ وَلَوْ بِالتَّحْرِيمَةِ، فَإِنْ عَجَزَ سَقَطَ.

وَيُؤْمُونَ (إيماءً مع تعذُّر)... توضیح: در صورتی که ممکن نباشد برای او خم شدن برای رکوع و سجود کردن، واجب است با اشاره سر، رکوع و سجود کند (برای رکوع هر مقداری که سرش را پایین آورد، برای سجود بیش از آن پایین آورد) و اگر با سر ممکن نشد با چشمانش اشاره کند به این کیفیت که به قصد رفتن به رکوع و یا سجود، چشمانش را ببندد - البته با ملاحظه تفاوت در مقدار بستن چشم نسبت به رکوع و سجود - و به قصد سر برداشتن از رکوع و سجود، چشمانش را باز کند چنانکه در بحث رکوع و سجود گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيُؤْمُونَ...** یعنی (برای رکوع و سجود) اشاره کنند اشاره کردنی در صورتی که ممکن نباشد رکوع و سجود (به خم شدن برای آنها) حتی بر روی زین اسب هم نمی‌توانند خم شوند و رکوع و سجود کنند (و این جمله اشاره است به اینکه اگر ممکن باشد برای سجود و رکوع، از اسب پیاده شود و رکوع و سجودش را بکند و سپس سوار شود واجب است چنین کند و این چند بار پیاده شدن و سوار شدن گرچه فعل کثیر است ولی مُبْطَل نماز نیست.

و اگر چنانچه ممکن نیست پیاده شود برای رکوع و سجود باید بر روی زین اسب رکوع و سجود کند و اگر این هم ممکن نشد نوبت به اشاره می‌رسد که بیان شد.. **وَلَوْ عَلَى الْقَرْبُوسِ**<sup>۱</sup> این جمله متعلق است به - تعذُّر - و قربوس (به فتح قاف و را) به معنی

<sup>۱</sup> ناگفته نماند که اگر این جمله را متعلق به تعذُّر رکوع و سجود هر دو بگیریم، قربوس را باید به معنای زین بگیریم چنانچه در بالا چنین توضیح دادیم، و احتمال دارد که آن جمله متعلق به تعذُّر سجود فقط باید، بنابراین، قربوس به معنای برآمدگی زین خواهد بود.

کوهه زین، برآمدگی جلو و عقب زین اسب بالرأس متعلق است به - ایماء - یعنی اشاره کنند به سر و در مرتبه بعد (اگر به سر نشد) به چشمان اشاره کنند به باز کردن و بر هم گذاشتن آن، چنانکه گذشت (در بحث رکوع و سجود).

**ویجب الإستقبال...** در نمازشان اگر بتوانند تمام نماز را از اول تا به آخر روبرو به قبله بخوانند، واجب است، و اگر همه اش روبرو به قبله ممکن نباشد واجب است هر مقداری از نماز که می‌توانند روبرو به قبله بخوانند (مثلاً تکبیرة الاحرام را فقط روبرو به قبله می‌توانند بگویند و باقی را نه) و اگر هیچ مقدارش روبرو به قبله ممکن نباشد، وجوب قبله ساقط می‌شود و به هر طرف که می‌خواهند بخوانند.

ترجمه: واجب است روبرو به قبله نمودن به هر مقداری از اجزاء نماز که ممکن باشد گرچه به تکبیرة الاحرام تنها باشد پس اگر عاجز شد از استقبال، ساقط می‌شود وجوب استقبال (و به هر طرف می‌تواند بخواند).

(ومع عدم الإمكان) أي إمكان الصلاة بالقراءة، والإيماء للركوع والسجود (يجزيهم عن كل ركعة) بدل القراءة، والركوع والسجود. وواجباتهما (سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر) مقدما عليهما النية والتكبير، خاتما بالتشهد، والتسليم. قيل: وهكذا صلى علي عليه السلام وأصحابه ليلة الهرير الظهريين، والعشائين.

(ومع عدم الإمكان) أي إمكان... اگر جنگ به حدی شدت پیدا کرد که نماز با قرائت و با اشاره برکوع و سجد هم ممکن نشد بخوانند، کافی است که به جای هر رکعت (عوض قرائت و رکوع و سجد و اذکار آنها) یکبار تسبیحات اربع (یعنی «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر») بگویند و قبل از آن در ابتدا نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید و بعد از تسبیحات، تشهد گوید و سلام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ومع عدم الإمكان**... یعنی و با ممکن نبودن نماز با قرائت و با اشاره به رکوع و سجد، کفایت می کند آنها را به جای هر رکعت عوض قرائت و رکوع و سجد و واجبات رکوع و سجد (یعنی ذکر رکوع و سجد و سر برداشتن از آنها) اینکه بگویند: سبحان الله... **بدل القراءة والركوع**... جهت اینکه شارح تصریح به این جمله کرده، اشاره به این است که مقصود مصنف از رکعت، همه رکعت حتی نیت و تکبیرة الاحرام و تشهد و تسلیم نیست بلکه مقصود باقی رکعت است (یعنی قرائت و رکوع و سجد و اذکار و اجبه رکوع و سجد) پس تسبیحات اربعه به جای اینهاست فقط، زیرا بایستی نیت و تکبیر را بجا آورد و همچنین تشهد و تسلیم را، چنانکه بعد از این فرموده است.

**مُقَدِّمًا عليهما**... یعنی در حالی که مقدم بدارد بر آن تسبیحات، نیت و تکبیر را و در حالی که ختم کننده باشد نمازش را به تشهد و تسلیم.



ناگفته نماند که در بعض نسخه‌ها ضمیر تثنیه است (یعنی علیهما) که بنابراین نسخه ضمیر برمی‌گردد به دو بار تسبیحات چون نماز دو رکعت است و به جای هر رکعت یک تسبیحات است.

و در بعضی نسخه‌ها ضمیر مفرد مونث است یعنی - علیها - و بنابراین ضمیر به تسبیحات برمی‌گردد.

**قیل:** وهکذا صلّى عليّ ﷺ ليلة الهيرير... بعضی نقل کرده‌اند که حضرت امیر علیه السلام واصحابش در لیلۃ الهیریر نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به آن کیفیت خواندند یعنی به جای هر رکعت، تسبیحات گفتند.

اینکه شارح، نماز حضرت امیر علیه السلام به آن کیفیت را نسبت به - قیل - داد و از بعضی نقل نمود شاید بجهت این است که چون سابقاً خود شارح فرمود که حضرت امیر علیه السلام در لیلۃ الهیریر نماز را به کیفیت ذات الرقاع خواند.

ولا فرق في الخوف الموجب لقصر الكمية، وتغير الكيفية بين كونه من عدو، و لصل، وسبع، لا من وحل وغرق بالنسبة إلى الكمية، أما الكيفية فجانز حيث لا يمكن غيرها مطلقا. وجوز في «الذكري» لهما قصر الكمية مع خوف التلف بدونه، ورجاء السلامة به، وضيق الوقت وهو يقتضي جواز الترك لو توقف عليه، أما سقوط القضاء بذلك فلا، لعدم الدليل.

ولا فرق في الخوف الموجب... توضیح: تا حال بحث در خوف از دشمن بود و حالا شارح می فرماید: فرقی نیست در خوف بین اینکه از دشمن باشد یا از دزد و یا از حیوان درنده، که در همه اینها، هم نماز شکسته می شود و هم کیفیت نماز تغییر می کند به تفصیلی که در خوف از دشمن دانسته شد.

و اما خوفی که از غرق شدن در آب و یا به گل فرورفتن در زمین باتلاقی باشد جایز نیست نماز را شکسته بخواند ولی کیفیت آن را می تواند تغییر دهد.

ولی مصتّف در کتاب «ذکرئ» فرموده که: در این دونیز نماز شکسته می شود به دو شرط:

۱. اینکه اگر بخواهد نماز را تمام بخواند ترس آن دارد که غرق شود ولی اگر شکسته بخواند امید دارد نجات و خلاصی یابد چون وقت زیاد نمی گیرد.

۲. اینکه وقت تنگ است و اگر بخواهد نماز را به بعد از نجات پیدا کردن بیندازد وقت نماز می گذرد و قضا می شود.

شارح می فرماید که اگر خوف تلف داشته باشد می تواند نمازش را اصلاً ترک کند. در صورتی که سلامتی او موقوف بر ترک نماز باشد.

گویا غرض شارح آن است که فرمایش مصتّف در «ذکری» که نماز شکسته می شود را تقویت کند به این توضیح که وقتی که در صورت خوف تلف، ترک نماز جایز شود پس شکسته شدن نماز در آن صورت، به طریق اولی جایز خواهد بود.

ترجمه و توضیح عبارت: **ولا فرق...** یعنی فرقی نیست در خوفی که سبب کم شدن عدد رکعات نماز (یعنی شکسته شدن نماز) و سبب تغییر کیفیت نماز می شود (که به هر نحوی که ممکن است خوانده شود و رکوع و سجود با اشاره خوانده شود و اگر این هم نشد به جای هر رکعت، تسبیح بگوید) بین اینکه خوف از دشمن باشد و یا دزد و یا حیوان درنده **لامن وّخل وّعرق...** نه (خوفی که) از فرورفتن به گل و از غرق شدن در آب باشد نسبت به عدد رکعات (یعنی خوف در آن دو، سبب شکسته شدن نماز نمی شود) اما کیفیت پس جایز است (تغییر داده شود یعنی به جای هر رکعت، تسبیحات گفته شود) در صورتی که غیر از آن کیفیت، ممکن نباشد (یعنی اگر ممکن نیست نماز را با قرائت و با اشاره به رکوع و سجود بخواند نوبت به تسبیحات می رسد) **مطلقاً** قید است برای - جایزه - (یعنی تغییر کیفیت نماز جایز است) چه در فرورفتن به گل و چه در غرق شدن و چه اینکه سلامتی او موقوف به تغییر دادن باشد یا موقوف نباشد.

و احتمال دارد - **مطلقاً** - قید باشد برای - غیرها - یعنی غیر آن کیفیت ممکن نیست به هیچ نحو (یعنی برای او فقط امکان تسبیحات گفتن به جای هر رکعت است و اما نماز با قرائت و با اشاره به رکوع و سجود، امکان ندارد).

**وجوّز فی «الذکری»...** تجویز کرده مصتّف در کتاب «ذکری»، برای آن دو (به گل فرورفتن - غرق شدن) کم کردن عدد رکعات را (یعنی شکسته خواندن نماز) بشرط خوف تلف بدون قصر (یعنی اگر قصر نخواند، تلف می شود) و رجاء (عطف است بر -

خوف تلف - ) یعنی و امید سلامتی دارد به قصر خواندن نماز و ضیق الوقت یعنی وقت تنگ است و نمی تواند نمازش را به بعد از خلاصی بیندازد.

وهو یقتضی... این کلام شارح است یعنی خوف تلف، اقتضا می کند جواز ترک اصل نماز را در صورتی که سلامتی توقف داشته باشد بر ترک نماز اما سقوط القضاء... شارح می فرماید که در صورتی که قصر بخواند و نیز در صورتی که ترک کند، باز برای او قضاء نماز بعد از خلاصی و نجات، واجب است، زیرا بر جواز قصر و یا جواز ترک، دلیلی از روایت نداریم، زیرا آن به دلیل عقلی است چون عقل حکم می کند که از خطر باید احتراز کرد و شخص غریق اگر قصر بخواند و یا اگر ترک کند از خطر نجات پیدا می کند.

بذلك احتمال دارد اشاره باشد به ترک و قصر (یعنی هم در صورت ترک و هم در صورت قصر، قضا ساقط نمی شود) و احتمال دارد اشاره به صورت قصر فقط باشد لعدم الدلیل یعنی دلیل از روایت، بر قصر و بر ترک نمی باشد فلذا قضای آن نماز ساقط نمی شود.



## فصل دهم

(الفصل العاشر: في صلاة المسافر) التي يجب قصرها كمية (وشرطها: قصد المسافة) وهي: ثمانية فراسخ كل فرسخ ثلاثة أميال، كل ميل أربع آلاف ذراع، فتكون المسافة (ستة وتسعين ألف ذراع) حاصلة من ضرب ثلاثة في ثمانية، ثم المرتفع في أربعة. وكل ذراع أربع وعشرون إصبعا، كل إصبع سبع شعيرات متلاصقات بالسطح الأكبر. وقيل: ست - عرض كل شعيرة سبع شعرات من شعر البرذون، ويجمعها مسير يوم معتدل الوقت والمكان والسير لأثقال الإبل. ومبدأ التقدير من آخر خطة البلد المعتدل، وآخر محلته في المتسع عرفا.

---

## نماز مسافر

(الفصل العاشر: في صلاة المسافر)... فصل دهم در بیان احکام و کیفیت نماز مسافر است.

مسافر باید نمازهای چهار رکعتی را با پنج شرط، شکسته بجا آورد:

## شرط اول - پیمودن هشت فرسخ

اینکه قصد پیمودن هشت فرسخ راه کند و سفر او کمتر از هشت فرسخ نباشد پس بعد از آنکه مسافر آن قصد را کرد وقتی که به حدّ ترخص رسید (که یکی از شرایط است و بعداً ذکر خواهد شد که عبارت است از جایی که اذان شهر را نشنود و دیوارهای شهر را نبیند) با اجتماع شرایط دیگر، باید نمازش را در بین راه شکسته بخواند و لازم نیست از هشت فرسخ بگذرد تا شکسته بخواند بلکه قبل از آن هر جا خواست بخواند باید شکسته بخواند. هر فرسخ مساوی سه میل است و هر میلی، مساوی چهار هزار ذراع (یعنی دو کیلومتر) پس بنابراین، مسافت هشت فرسخ به حسب ذراع، مساوی با نود و شش هزار ذراع می شود که این حاصل می شود از ضرب کردن سه (عدد میل) در هشت (عدد فرسخ) که می شود بیست و چهار و سپس ضرب این مجموع در عدد چهار (عدد ذراع یعنی چهار هزار).

و طول هر ذراعی معادل بیست و چهار انگشت پهلوی هم می باشد و عرض هر انگشتی مساوی هفت جوکه به عرض پهن پهلوی هم باشند و عرض هر جو مساوی است با هفت موی از موی اسب برّذون.

و جامع آن تقدیرات اینکه بگوئیم مسافت شرعی عبارت است از مسافتی که شتر باربر دوش، آن را در یک روز کاملی (در زمین معتدل و روز معتدل به سیر معتدل) پیماید که معمولاً مقدار مسافت پیموده شده شتر با آن اوصاف، به مقدار هشت فرسخ است.

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل العاشر...** فصل دهم در (بیان احکام و کیفیت) نماز مسافراست که واجب است (با شرایطی که ذکر خواهد شد) شکستن آن از جهت عدد رکعات (در نمازهای چهار رکعتی) و شرطها شرط آن نماز یکی قصد مسافت

(مخصوص) است که آن هشت فرسخ می باشد، هر فرسخ سه میل است و هر میلی، چهار هزار ذراع (و ذراع عبارت است از مقدار فاصله آرنج تا سر انگشتان).

**فتکون المسافة...** یعنی پس بنابراین، آن مسافت، نود و شش هزار ذراع می شود که این مقدار حاصل است از ضرب سه (عدد میل) در هشت (عدد فرسخ) سپس ضرب حاصل ضرب آن در چهار (عدد چهار هزار ذراع) و کل ذراع أربع... طول هر ذراعی به مقدار بیست و چهار انگشت است (یعنی شش قبضه و قبضه عبارت است از چهار انگشت بسته به هم) کل إصبع، سبع... یعنی عرض هر انگشتی به مقدار عرض هفت جوکه این جوها به عرض پهنشان به هم چسبیده و پهلوی هم باشند وقیل ست یعنی بعضی گفته اند عرض انگشت به مقدار شش جواست نه هفت عرض کل... (عرض، مبتدا است و - سبع - خبر آن است) یعنی عرض هر جوی به مقدار هفت مواز موی اسب بزبون است البرذون به کسرباء و فتح ذال به معنی اسب تاتاری.

**معتدل الوقت** یعنی از نظر زمان، معتدل باشد یعنی مسیر روزی نه طولانی و نه کوتاه چون مسیر چنین روزی به مقدار هشت فرسخ است و اما مسیر روز طولانی، بیش از آن می شود و مسیر روز کوتاه، کمتر از آن می شود و **المكان** یعنی معتدل المكان باشد یعنی مسیر راه پستی و بلندی نداشته باشد، چون مقدار مسافت به حسب پستی و بلندی راه فرق می کند و **السير** یعنی معتدل السير باشد یعنی به سیر متعارف و معمولی بپیماید نه تند و نه کند **لأنقال أثقال** جمع ثقل به معنی بار سنگین و - ابل - در اینجا جنس است، و اضافه ائقال به ابل، اضافه صفت به موصوف است و این جمله به واسطه لام، متعلق است به - مسیر - یعنی مسیر یک روز شتران بار بردوش و مبدأ التقدير... در شهرهای متوسط (یا کوچک) باید ابتدای هشت فرسخ را از آخر



دیوار شهر حساب کرد و در شهرهای وسیع و بزرگ باید از آخر محله مسافر حساب کرد  
 حُظَّةُ الْبَلَدِ یعنی از آخر دیوارهای شهر یعنی دیوارهای خانه‌های شهر نه دیوارهای باغ  
 ها و مزارع آن محلته ضمیر به مسافر می‌گردد و اگر به بلد هم برگردد مقصود آن  
 محله‌ای از شهر است که مسافر در آن محله می‌نشیند *فی المتسع* یعنی بلد وسیع  
 عرفاً (متعلق است هم به معتدل و هم به متسع) یعنی در اعتدال و در بزرگی شهر باید  
 رجوع به عرف کرد که عرف چه شهری را متوسط و چه شهری را بزرگ می‌داند.

أَوْ نَصْفَهَا لِمَرِيدِ الرَّجُوعِ لِيَوْمِهِ) أَوْ لَيْلَتِهِ، أَوْ الْمَلْفِقِ مِنْهُمَا، مَعَ اتِّصَالِ السَّيْرِ عَرَفَا، دُونَ الذَّهَابِ فِي أَوَّلِ أَحَدِهِمَا وَالْعُودِ فِي آخِرِ الْآخَرِ وَنَحْوِهِ، فِي الْمَشْهُورِ. وَفِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ الْاِكْتِفَاءُ بِهِ مُطْلَقًا، وَعَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مَخِيرِينَ فِي الْقَصْرِ وَالْإِتْمَامِ جَمْعًا، وَأَخْرَوْنَ فِي الصَّلَاةِ خَاصَّةً وَحَمَلُهَا الْأَكْثَرُ عَلَى مَرِيدِ الرَّجُوعِ لِيَوْمِهِ فَيَتَحْتَمُ الْقَصْرُ، أَوْ يَتَخَيَّرُ، وَعَلَيْهِ الْمَصْنَفُ فِي «الذِّكْرَى». وَفِي الْأَخْبَارِ مَا يَدْفَعُ هَذَا الْجَمْعَ بِمَعْنِيهِ.

(أَوْ نَصْفَهَا لِمَرِيدِ الرَّجُوعِ لِيَوْمِهِ)... تَوْضِيحٌ: وَنِيْزُ شَكْسْتِه مِي شُودِ نَمَازِ دَرِ صُورْتِي كِه اِنْسَانِ چَهَارِ فَرْسَخِ رَفْتَنِ وَ چَهَارِ فَرْسَخِ بَرِگِشْتَنِ قَصْدِ كَنْدِ وَايِنِ بَرَايِ كَسِي كِه قَصْدِ دَارْدِ دَرِ رُوزِ چَهَارِ فَرْسَخِ بَرُودِ وَ هِمَانِ رُوزِ قَبْلِ اَزْ غُرُوبِ بَرِگَرْدَدِ وَايِا دَرِ شَبِ اَن رُوزِ بَرِگَرْدَدِ وَايِا بَرِگِشْتَنِشِ يَكِ مَقْدَارِشِ بِه رُوزِ بِيْفْتَدِ وَ يَكِ مَقْدَارِشِ بِه شَبِ يَعْني مِثْلًا يَكِ سَاعَتِ قَبْلِ اَزْ غُرُوبِ حَرَكَتِ كَنْدِ بَرَايِ بَرِگِشْتَنِ وَ يَكْسَاعَتِ بَعْدِ اَزْ غُرُوبِ بِه وَطَنَشِ بَرَسِدِ.

البته بشرط اینکه در عرف، رفت و برگشت به هم متصل باشد مثل اینکه عصر حرکت کند و شب برگردد نه اینکه اول روز حرکت کند و آخر شب برگردد که در این صورت نمازش قصر نمی شود.

شارح می فرماید که: آن شرطی که مصنف در عبارت آورده که قصد رجوع در آن روز و یا شب داشته باشد، مشهور فقهاء آن را معتبر دانسته اند، ولی در روایات صحیح، تنها قصد سفر تا چهار فرسخ را موجب شکسته شدن نماز قرار داده بدون اینکه در آن روایات قید شده باشد برگشتن در آن روز یا در شب.

و جماعتی از فقهاء هم همین اطلاق را قائلند به اضافه اینکه در این صورت گفته اند مسافر مخیر است بین شکسته خواندن و تمام خواندن.

و دلیلشان بر تخییر آن است که مقتضای جمع بین روایات چهار فرسخ و روایات هشت فرسخ، همان تخییر است، زیرا روایات هشت فرسخ می‌گویند که تنها در قصد هشت فرسخ، قصر است نه در چهار فرسخ پس سازش دادن میان آن دودسته روایات به این است که نمازگزار در مورد چهار فرسخ، مختار است هم می‌تواند شکسته بخواند و هم تمام.

ناگفته نماند که فقهاء نامبرده نه فقط در نماز می‌گویند بلکه در روزه هم گفته‌اند روزه دار مختار است می‌تواند روزه‌اش را وقتی که به حدّ ترخص رسید بخورد و می‌تواند بگیرد، ولی بعضی دیگر از آنها گفته‌اند که تنها در نماز مختار است نه در روزه.

و در مقابل آن گروه از فقهاء که اکتفا به قصد چهار فرسخ کرده‌اند بدون شرط قصد رجوع در آن روز یا در شب آن روز، مشهور فقهاء که مصنّف هم از آنهاست در این کتاب، قصد رجوع را معتبر دانسته‌اند چنانکه در بالا گفته شد و دلیل آنها جمع بین روایات است به اینکه آن روایات چهار فرسخ (که مطلقاً دلالت بر قصر خواندن می‌کند) را حمل کرده‌اند بر صورتی که مسافر قصد رجوع در آن روز یا در شب آن روز را داشته باشد، و روایات هشت فرسخ که دلالت بر عدم قصر در چهار فرسخ می‌کنند را حمل کرده‌اند بر صورتی که مسافر قصد رجوع نداشته باشد.

و همین مشهور فقهاء خودشان دودسته شده‌اند بعضی از آنها در صورت قصد رجوع گفته‌اند که باید قصر بخواند و بعضی دیگر گفته‌اند مخیر است بین قصر و اتمام.

پس اقوال مذکوره چهار قول می‌شود:

۱. تخییر بین قصر و اتمام چه قصد رجوع باشد یا نه، هم در نماز و هم در روزه، و به

این قول شارح اشاره کرده: و علیه جماعة مخیرین...

۲. همان قول اول، در نماز فقط نه در روزه و به این قول اشاره کرده: و آخرون فی الصلاة خاصة.

۳. وجوب قصر در صورت قصد رجوع در همان روز یا شب، و وجوب اتمام در غیر آن. و این قول مشهور و مصنف است در این کتاب.

۴. تخییر بین قصر و اتمام (هم در نماز و هم در روزه) در صورت قصد رجوع. و این قول مصنف است در کتاب «ذکری».

ترجمه و شرح عبارت: **أو نصفها لمريد الرجوع...** (گفته شد شرط اول نماز مسافر آن است که یا قصد هشت فرسخ رفتن کند) یا (قصد پیمودن) نصف آن مسافت کند (یعنی چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن) و این برای کسی که قصد برگشتن در آن روز دارد و یا (اگر برگشتن در آن روز ممکن نیست) قصد برگشتن در شب آنروز دارد و یا برگشتن در مرکب از روز و شب (یعنی مراجعتش مقداری در روز واقع شود و مقداری در شب).

**مع إتصال السیر عرفاً** یعنی بشرط اینکه عرفاً سیر او (رفت و برگشت) متصل به هم باشد (و او قصد هشت فرسخ رفت و برگشت کند مثل اینکه عصر برود و شبش برگردد و یا ظهر برود و یکساعت به غروب مانده حرکت کند برای برگشتن و یکساعت بعد از غروب به وطنش برگردد) نه اینکه رفتن او در اول یکی از آنها باشد (مثلاً در اول روز) و برگشتن او در آخر دیگری (مثلاً آخر شب) باشد.

ناگفته نماند که جمله - مع إتصال السیر عرفاً - احتمال دارد مربوط به همه آن صور باشد و احتمال دارد مربوط به صورت دوم و سوم (یعنی رجوع در شب و رجوع در مرکب از روز و شب) باشد، و شاید احتمال دوم بهتر باشد چون در صورت برگشتن در روز، معمولاً اتصال سیر هست مخصوصاً اگر سفر با شتر باشد پس لازم نیست اتصال

سیر در آن صورت، شرط شود. و از عبارت کتاب «ذکری» نیز استفاده می‌شود که آن شرط، مربوط به صورت دوم و سوم می‌باشد.

و نحوه یعنی و مانند آن، مثل اینکه اول روز برود و در اول روز دیگر برگردد فی المشهور... (متعلق است به قید - لم یجد الرجوع لیومه - در عبارت مصتف) یعنی مشهور آن شرط را معتبر دانسته‌اند ولی در روایات صحیحه اکتفاء شده به نصف (یعنی چهار فرسخ) مطلقاً (یعنی بدون اینکه در آن روایات، تقیید شده باشد به کسی که قصد برگشتن در روز و یا شب را دارد).

و به این اکتفاء مطلق، قائل شده عده‌ای از فقهاء (و گفته‌اند در مورد چهار فرسخ، قصد برگشتن در آن روز یا شب معتبر نیست) در حالی که این عده مخیر دانسته‌اند در شکسته و تمام (چه در نماز و چه در روزه یعنی در نماز مخیر است شکسته بخواند یا تمام و در روزه هم مخیر است روزه بگیرد یا نه) فی القصر و الإتمام از توضیح ما دانسته شد که مقصود از قصر و اتمام نه فقط شکسته خواندن و تمام خواندن نماز است بلکه قصر، بر روزه نگرفتن، و تمام برگرفتن روزه نیز اطلاق می‌شود و چنین اطلاقی شایع است مخصوصاً در مورد تغلیب جمعاً یعنی دلیل آنها در تخییر، همانا جمع بین روایات چهار فرسخ و بین روایات هشت فرسخ است.

و آخرون... یعنی و جماعت دیگری (از آنهایی که اکتفا به نصف کرده‌اند مطلقاً، قائلند به تخییر در قصر و اتمام) در نماز فقط (نه در روزه پس در روزه باید روزه‌اش را در چهار فرسخ بگیرد).

و حَمَلُهَا الْأَكْثَرُ... اکثر فقهاء (که همان مشهور باشند) حمل کرده‌اند آن روایات صحیحه مطلق را بر مسافری که قصد برگشتن آنروز (و یا در شب آنروز) را دارد (فلذا مصتف هم در این کتاب آن قید رجوع را معتبر دانسته) فیتَحْتَمُ الْقَصْرُ أَوْ يَتَخَيَّرُ

(مشهور فقهاء که قصد رجوع را معتبر کرده‌اند دودسته شده‌اند پس) بعضی‌اشان گفته‌اند باید قصر کند (یعنی نماز را شکسته بخواند و روزه را نگیرد) و بعضی‌اشان گفته‌اند مخیر است (بین قصر و اتمام، هم در نماز و هم در روزه) و این تخییر را مصتف در کتاب «ذکری» اختیار نموده.

(فرق این تخییری که مصتف در کتاب «ذکری» اختیار نموده با تخییری که در سطر قبل از جماعتی نقل شد، این است که تخییری که مصتف گفته اختصاص دارد به صورتی که قصد رجوع داشته باشد و اما تخییری که آن جماعت گفته‌اند عام است چه در صورتی که قصد رجوع داشته باشد و چه نداشته باشد).

**وفي الاخبار ما يدفع هذا الجمع... توضیح:** شارح جواب می‌دهد از قول مشهور به اینکه در بین روایات، روایتی هست که ردّ می‌کند آن دو جمعی را که مشهور بین روایات کرده‌اند، هم جمعی که حمل کرده بودند بر تخییر بین قصر و اتمام (که مصتف در «ذکری» اختیار کرده).

و آن روایت، روایت معاویة بن عمار است که از امام صادق علیه السلام سؤال کرده آیا اهل مکه باید در عرفات، نماز را تمام بخوانند؟ حضرت در جواب فرموده: نه، تمام نخوانند.

این روایت، هم ردّ می‌کند جمع اول را (یعنی حمل بر قصد رجوع در آن روز یا شب) زیرا کسی که از مکه به عرفات می‌رود برای انجام اعمال عرفات، بر نمی‌گردد نه در آنروز و نه در شب آن روز پس چگونه می‌شود آن روایات مطلقه را حمل بر قصد رجوع در آن روز یا شب کرد.

و نیز آن روایت ردّ می‌کند جمع دوم را (یعنی حمل بر تخییر بین قصر و اتمام) زیرا آن روایت، شکسته خواندن را واجب کرده و نهی از تمام خواندن نموده.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي الأخبار...** یعنی و در اخبار، خبری هست که دفع می‌کند این جمع (و حمل اکثر) را به هر دو معنای جمع (یعنی هم جمع به اعتبار حمل بر قصد رجوع و هم جمع به اعتبار حمل بر تخيير).

وخرج بقصد المقدر السفر إلى المسافة بغيره، كطالب حاجة يرجع متى وجدها إلا أن يعلم عادة توقفه على المسافة، وفي إلحاق الظن القوي به وجه قوي. وتابع متغلب يفارقه متى قدر مع إمكانه عادة. ومثله الزوجة والعبد يجوزان الطلاق والعتق مع ظهور أمارتهما. ولو ظن التابع بقاء الصحبة قصر مع قصد المسافة ولو تبعها.

وخرج بقصد المقدر، السفر... توضیح: گفتیم که شرط اول در شکسته شدن نماز، تصمیم و قصد پیمودن مسافت معین (هشت فرسخ یا چهار فرسخ) است پس بنابراین کسی که بدون قصد، آن مسافت را طی کند، بر او قصر نماز واجب نیست و مسافر نمی باشد مثل افراد زیر:

۱. کسی که به دنبال حاجت و کاری (مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای) مسافرت می کند و نمی داند سفرش چند فرسخ است یعنی نمی داند چه مقدار باید برود تا به حاجتش برسد و قصدش این است که هر وقت مثلاً گمشده اش را پیدا کرد برگردد. چنین کسی گرچه هشت فرسخ و بیشتر هم برود باید نمازش را تمام بخواند چون قصد پیمودن هشت فرسخ از اول مسافرت ندارد.

مگر اینکه در ابتداء مسافرت، از روی قرائن عادی بداند که رسیدن به حاجتش موقوف است به اینکه هشت فرسخ برود، در این صورت وقتی به حد ترخص رسید باید نمازش را شکسته بخواند چون از اول قصد آن مسافت می کند.

۲. کسی که گرفتار و اسیر دست ظالم می باشد و ظالم او را با خود به مسافرت می برد ولی آن اسیر قصد همراهی با ظالم را ندارد بلکه قصد دارد اگر بتواند فرار کند و از ظالم جدا شود. چنین کسی گرچه همراه با ظالم هشت فرسخ و بیشتر برود باید نمازش را تمام بخواند بشرط اینکه به قرائن عادی برای آن شخص، امکان جدا شدن و فرار باشد.



۳. زنی که بمتابعت شوهرش به سفر می رود و آن زن احتمال می دهد شوهرش او را طلاق دهد و قصد دارد هر وقت طلاقش را گرفت برگردد، چنین زنی گرچه همراه با شوهرش هشت فرسخ و بیشتر برود باید نمازش را تمام بخواند، بشرط اینکه نشانه های طلاق او ظاهر شده باشد مثل اینکه زن ناشزه شده و در اطاعت شوهر نیست.

۴. عبدی که بمتابعت آقایش به سفر می رود و احتمال می دهد که آقایش او را آزاد کند و او قصد دارد هر وقت آزاد شد برگردد، در این صورت عبد باید نمازش را تمام بخواند، بشرط اینکه نشانه های آزادی او ظاهر شده باشد مثل اینکه آقایش نذر کرده که او را آزاد کند.

خلاصه اینکه میزان در شکسته شدن نماز، قصد و تصمیم به پیمودن آن مسافت معین است و در موارد چهارگانه مذکوره چون قصد پیمودن مسافت نیست فلذا نماز قصر نمی شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وخرج بقصد...** یعنی و خارج شد به واسطه قید - قصد مسافت تقدیر شده و معین در شرع - سفر به آن مسافت بدون قصد مثل (سفر کردن) طلب کننده (وَرَوْنده به دنبال) حاجتی که (قصد دارد) برگردد هر زمانی که رسید به حاجتش (مثلاً گمشده اش را پیدا کرد) مگر اینکه (از ابتداء مسافرتش) بداند عادتاً به اینکه موقوف است وجدان حاجت، بر مسافت (هشت فرسخ یعنی قبل از آن مقدار مسافت، به حاجتش نخواهد رسید و باید به آن مقدار مسافت، بپیامد) پس در این صورت وقتی که به حدّ ترخص رسید باید نمازش را قصر بخواند.

**وفي إلحاق الظن...** توضیح: اگر در اول مسافرت، علم به پیمودن آن مسافت شرعی نداشت بلکه گمان قوی به آن داشت آیا این هم ملحق است به علم و در حکم علم است که باید نمازش را قصر بخواند یا در حکم علم نیست؟

احتمال قوی هست که بگوئیم ظن هم در حکم علم است زیرا ظن در بسیاری از مسائل شرعی در صورتی که علم ممکن نباشد به جای علم نشست و شرعاً حجت می باشد، و مسأله مورد بحث هم یکی از آن مسائل بوده باشد.

ترجمه عبارت: و در ملحق شدن ظن قوی (ظنی که یک مرتبه از علم پایین تر است) به علم، وجهی است قوی.

**و تابع مُتَغَلَّبٍ...** (تابع عطف است بر - طالب - یعنی و کتابِع مُتَغَلَّبٍ... و این مثال دوم است) یعنی و مثل کسی که تابع شخص غالب شونده ای است (یعنی اسیر دست ظالمی است) که (قصد دارد) جدا شود از او (و فرار کند) هر وقت قدرت پیدا کرد (بر جدا شدن، پس آن اسیر چون قصد پیمودن مسافت ندارد باید نمازش را تمام بخواند اگرچه هشت فرسخ و بیشتر همراه با ظالم بپیماید البته) بشرط اینکه امکان داشته باشد جدایی به حسب قرائن عادی.

**و مثله الزوجة...** یعنی و مثل تابع و اسیر است، زوجه و عبد که زن احتمال می دهد طلاق را و عبد احتمال می دهد آزادی را (در این صورت چون هیچکدام به قصد مسافت، سفر نرفته اند بلکه زن به قصد اینکه هر وقت از شوهرش طلاق گرفت برگردد و عبد هم به قصد اینکه هر وقت آزاد شد برگردد فلذا هر دو باید نمازشان را تمام بخوانند، البته) بشرط اینکه ظاهر شده باشد علامت طلاق و آزاد شدن.

**ولو ظنّ التابع بقاء الصّحبة...** اگر تابع (مثل اسیر و زن و عبد) از اول مسافرت، گمان دارد که تا حدّ مسافت شرعی (هشت فرسخ) با متبوعش همراه خواهد بود (و قبل از آن ممکن نیست جدا شود) در این صورت وقتی به حدّ ترخص رسید باید آن تابع، نمازش را شکسته بخواند البته بشرط اینکه از ابتداء مسافرت قصد آن مسافت را بکند گرچه قصدش بمتابعت متبوعش می باشد و مستقل نمی باشد.

ترجمه عبارت: اگرگمان داشته باشد تابع، باقی بودن همراهی او (با متبوع) باید شکسته بخواند در صورتی که قصد مسافت (دراول مسافرتش) بکند اگرچه آن قصدش به متابعت متبوعش باشد.

وحيث يبلغ المسافة يقصر في الرجوع مطلقا، ولا يضم إليه ما بقي من الذهاب بعد القصد متصلا به مما يقصر عن المسافة.

وحيث يبلغ المسافة... توضیح: بعد از آنکه تابع و یا طالب حاجت به حد مسافت شرعی (هشت فرسخ یا چهار فرسخ) رسید باید در موقع برگشتن، قصد مسافت برگشت را بکند و نمازش را شکسته بخواند.

چه اینکه در موقع خروجش از وطن، قصد مسافت کرده بوده (مثل صورتی که از اول مسافرت می دانسته و یا گمان داشته که تا حد مسافت خواهد رفت همراه متبوعش و یا برای رسیدن به حاجتش) و چه قصد مسافت نکرده بوده (به واسطه اینکه نمی دانسته و یا گمان نداشته).

ولا يضم إليه ما بقي من الذهاب... مطلب دیگری است توضیح اش اینکه: کسی که با قصد مسافت از وطن خارج نشده بلکه مثل طالب حاجت و گمشده از وطن خارج شد و تا شش فرسخ مثلاً رفت و به حاجتش نرسید (وگمشده را مثلاً پیدا نکرد) و از آنجا تا دو فرسخ دیگر به دنبال آن حاجتش، قصد مسافت کرد و رفت و بعد از آن خواست برگردد به جایی که از محل حاجتش تا آن جا، بقدر شش فرسخ است و فرض هم این است که بعد از آن دو فرسخ، در آنجا اقامت نکند بلکه در همان روز برگردد یعنی سیر آن دو فرسخ رفتن، متصل به سیر برگشت بوده باشد.

در این صورت آیا باید آن دو فرسخ رفتن، ضمیمه به این شش فرسخ برگشت شود تا مجموع هشت فرسخ شود و در موقع برگشت نمازش را شکسته بخواند زیرا دو فرسخ رفتن متصل به مسافت برگشت بوده و گویا مجموع آن دو فرسخ رفتن و شش فرسخ برگشت، یک سفر محسوب است و مجموع آن هشت فرسخ را با قصد هم پیموده.

یا اینکه نباید ضمیمه شود بلکه مسافت برگشت را باید جداگانه حساب کرد و چون فرض این است که مسافت برگشت شش فرسخ است فلذا باید نمازش را تمام بخواند چون به مقدار مسافت شرعی نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَا يُضْمَرُ إِلَيْهِ...** ضمیمه نمی شود به (مسافت) رجوع (در صورتی که کمتر از هشت فرسخ باشد چنانکه مثال زدیم به شش فرسخ) آن مسافتی که باقی مانده از (مسافت) رفتن (یعنی مثلاً دو فرسخ دیگر می خواهد بود چنانکه در بالا مثال زدیم و این دو فرسخ دیگر را نیز به دنبال حاجتش می رود) بعد از آنکه قصد کرده (یعنی آن دو فرسخ را با قصد می رود) در حالی که آن مابقی، متصل به رجوع باشد (نه اینکه در انتهای دو فرسخ رفتن، ده روز اقامت کند، زیرا اگر فرض این باشد که ده روز اقامت در آنجا کند و متصل به مسافت برگشت نباشد دیگر کسی توهم نمی کند که در برگشتن که مسافت شش فرسخ است نمازش را قصر بخواند چون توهم نمی شود که این شش فرسخ، ضمیمه به آن دو فرسخ شود، زیرا فاصله بین آنها به ده روز شده و یک سفر محسوب نمی شود برخلاف اینکه اگر متصل به هم باشند که در این صورت کسی ممکن است توهم کند که آنها یک سفر محسوب می شوند فلذا باید ضمیمه به یکدیگر شوند و در موقع برگشتن نمازش را قصر بخواند فلذا شارح برای دفع این توهم می فرماید ضمیمه نمی شوند).

(از این توضیحات ما دانسته شد که: کلمه) **مابقی** مفعول است برای - **لَا يُضْمَرُ** - اگر - **لَا يُضْمَرُ** - بصیغه معلوم خوانده شود و فعلش مسافر است **بَعْدَ الْقَصْدِ** (این ظرف است برای ذهاب مابقی) یعنی بعد از قصد کردن مابقی از مسافت رفتن **مَتَصَلًّا** حال است برای - **مابقی** - به به رجوع **مِمَّا يَقْصُرُ...** (این بیان است برای - ما - موصوله در مابقی) یعنی آن مقدار باقی مانده از مسافت رفتن که می خواهد بود کمتر از مسافت

شرعی است که ما مثال زدیم به دو فرسخ چون آن مقدار دیگری که می خواهد برود به دنبال حاجتش، اگر به اندازه مسافت شرعی (هشت فرسخ) باشد چنانچه اگر با قصد آن را پیماید باید در همان مسافت رفتن، شکسته بخواند.

(وَأَنْ لَا يَقْطَعَ السَّفَرَ بَمُرُورِهِ عَلَى مَنْزِلِهِ) وهو ملكه من العقار الذي قد استوطنه، أو بلده الذي لا يخرج عن حدودها الشرعية ستة أشهر فصاعداً بنية الإقامة الموجبة للتمام، متوالية أو متفرقة، أو منوي الإقامة على الدوام مع استيطانه المدة وإن لم يكن له به ملك. ولو خرج الملك عنه، أو رجع عن نية الإقامة ساوياً غيره.

## شرط دوم - قواطع سفر

(وَأَنْ لَا يَقْطَعَ السَّفَرَ بَمُرُورِهِ عَلَى مَنْزِلِهِ)... توضیح: شرط دوم در شکسته شدن نماز مسافر آن است که در طول مسافت، سفرش را به یکی از سه چیزی که ذکر خواهد شد قطع نکند:

### اول: عبور از منزل خود بین راه

یکی از چیزهایی که سفر را قطع می‌کند عبارت است از عبور کردن از منزل خود در بین راه یعنی در طول مسافت پیش از رسیدن به هشت فرسخ که مقصدش می‌باشد، از منزل (و وطن) خود بگذرد (به زودی معنای منزل و وطن بیان خواهد شد) پس اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ، از منزل و وطنش بگذرد سفرش قطع می‌شود یعنی او حکم مسافر را ندارد پس باید در آن منزل، نماز تمام بخواند و از آن منزل به بعد در صورتی نمازش قصر می‌شود که قصد هشت فرسخ مسافت دیگر نکند و گرنه تا قصد مسافت جدید نکرده نمازش نیز از آن منزل به بعد تمام است.

مقصود از منزل، معنای ظاهری و عرفی آن که به ذهن می‌آید نمی‌باشد بلکه در اینجا منزل به دو معنی گفته می‌شود:

**اول:** ملکی که انسان در محلی دارد (مثل خانه مسکونی و یا زمین حتی یک درخت) چه اینکه آن محل، زمین زراعتی باشد یا شهر باشد.

بشرط اینکه در آن زمین زراعتی یا شهر، شش ماه و بیشتر توقف و اقامت کرده باشد که در این صورت است آن جا برای او منزل (و وطن) شرعی خواهد بود.

**دوم:** محلی که انسان آن را برای اقامت همیشگی و زندگی خود اختیار کرده.

بشرط اینکه شش ماه و بیشتر در آن اقامت کرده باشد گرچه در آن محل، ملکی نداشته باشد که در این صورت آن محل، منزل شرعی اوست و این مانند شهر خودش که در آنجا متولد شده و نشوونما کرده و شهر پدر و مادرش است خواهد شد.

پس بنابراین اگر در منزل به معنای اول، ملکش را مثلاً بفروشد، دیگر عبور کردن او در طول مسافت سفرش از آن منزل، موجب قطع سفر نخواهد شد.

و در منزل به معنای دوم، اگر اذنیت اقامت دائمی در آن محل، برگردد نیز عبور از آن موجب قطع سفر نمی شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَنْ لَا يَقْطَعَ السَّفَرَ...** (و شرط دوم در شکسته شدن نماز مسافر) اینکه قطع نکند سفرش را به سبب گذشتن او از منزلش (و وطنش در طول مسافت) و **هوملکه...** و آن منزل عبارت است از (یکی از این دو جایی که ذکر می شود):

(اول) ملک او (فرق نمی کند چه اینکه آن ملک) از زمین زراعتی (باشد، یعنی او مقداری از زمین زراعتی را مالک است، البته بشرطی) که آن زمین را وطن برای خود گرفته باشد (یعنی در آن اقامت کرده باشد به مدت شش ماه و بیشتر) و یا (اینکه آن ملک از) شهر آن مسافر باشد (یعنی مثلاً خانه ای در شهر دارد که او آن شهر را وطن برای خود گرفته به این معنی) که بیرون نرفته باشد از حدود شرعی آن شهر به مدت شش



ماه و بیشتر (و حدود شرعی شهر آن جاهایی است که صدای اذان شهر تا آنجا شنیده می‌شود و دیوارهای شهر از آنجا دیده می‌شود و به تعبیر دیگر: حدود شرعی آن جاهایی است که به حدّ ترخص نمی‌رسد).

**العقار** (به فتح عین) یعنی آب و زمین زراعتی **أو** بلده محشین در اینجا برای عبارت، معانی متعدد ذکر کرده‌اند ولی چنانکه از توضیحات سابقی ما روشن شد کلمه -أوبلده- به جرّ خوانده شود عطف است بر -عقار- و کلمه **منّ** در: «من العقار» تبعیضیه است یعنی: **أومن** بلده... و شارح صفت مؤنث برای بلد -آورده (یعنی التی لایخرج...)) و نیز ضمیر مؤنث به آن برگردانده (یعنی در کلمه حدودها) و آن به اعتبار این است که به بلد، هم ضمیر مذکر بر می‌گردد به اعتبار لفظ بلد، و هم ضمیر مؤنث بر می‌گردد به اعتبار تأویل بلد به مدینه - **لایخرج** ضمیر مقدر فاعلی به مسافر بر می‌گردد **سنة أشهر فصاعداً** این جمله متعلق است هم به «استوطنه» و هم به «لایخرج» یعنی در آن زمین زراعتی شرط است شش ماه و بیشتر مانده باشد تا منزل شرعی او شود، و در آن شهر هم شرط است شش ماه و بیشتر، مانده باشد (پس اگر کمتر از آن مدت مانده باشد چنانچه از آن زمین یا شهر عبور کنند سفرش قطع نمی‌شود و نمازش در آنجا قصر است).

**بنیة الإقامة...** یعنی باید وطن گرفتن عقاریا شهر به مدت شش ماه، همراه بانیت اقامت در آن بوده باشد (پس اگر شش ماه در آن محل مانده باشد نه بانیت اقامت بلکه هر روزش به نیت خروج از آن محل بوده و یا مردد بوده که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، هر آینه آن محل وطن و منزل شرعی نخواهد بود پس اگر گذرش به آن محل بیفتد، سفرش قطع نمی‌شود).

و نیز باید تمام خواندنش در آن مدّت، به سبب آن اقامتش بوده باشد (نه بجهت دیگر پس اگر تمام خواندنش در آن مدت، به سبب معصیت بودن سفرش باشد و یا به سبب شرافت مکان مثل کربلا و مسجد کوفه مثلاً باشد هر آینه آن محلی برای او وطن و منزل شرعی نخواهد بود پس اگر گذرش به آن محل بیفتد سفرش قطع نمی شود **الموجبة للاتمام** یعنی آن اقامت موجب تمام خواندن نماز باشد نه چیز دیگر از قبیل بودن سفر معصیت و... چنانچه توضیح دادیم.

**متوالية أو متفرقة** حال است برای - سته أشهر - نه برای - بنية الإقامة - یعنی فرقی نیست که آن شش ماه را پی در پی مانده باشد یا با فاصله.

چون محلّ خلاف است بعضی گفته اند که در تمام خواندن نماز در آن محل، بایستی شش ماه پی در پی مانده باشد و بنابراین اگر کسی شش ماه را در طول شش سال مانده باشد (یعنی مثلاً هر سال یک ماه مانده باشد) اگر به آن محل برود باید شکسته بخواند و جایز نیست تمام بخواند.

و بعضی گفته اند که پی در پی بودن ماه ها شرط نیست بلکه در طول چند سال هم باشد باید در آن محل تمام بخواند.

شارح قول دوم را اختیار کرده.

**أو منوي الإقامة...** (عطف است بر (ملکه -) یعنی: (معنی دوم منزل) جایی است که نیت اقامت در آن شده بطور دائم و همیشگی بشرط اینکه شش ماه و بیشتر در آنجا مانده باشد اگر چه برای او در آنجا، ملکی نبوده باشد.

**ولو خرج الملك...** (این جمله مربوط است به معنای اول منزل که ملک باشد) یعنی اگر خارج شود ملک از دست او (مثلاً بفروشد آن را نه اینکه اجاره بدهد یا عاریه) **أَوْ رَجَعَ عَنْ...** این جمله مربوط است به معنای دوم منزل (آن جایی که برای اقامت

همیشگی اختیار کرده) یعنی اگر برگردد از نیت اقامت همیشگی در آن جا ساوی  
غیره (جواب - لو - می باشد) یعنی (اگر در منزل به معنای اول، ملک از دست او خارج  
شود و در منزل به معنای دوم، از نیت اقامت همیشگی برگردد) هرآینه آن منزل با غیر  
خود (از جاهای دیگر در طول مسافت) مساوی خواهد بود یعنی عبور از آن، قاطع سفر  
نخواهد شد و نماز در آن شکسته است.

(أونية مقام عشرة) أيام تامة بلياليها متتالية، ولو بتعليق السفر على ما لا يحصل عادة في أقل منها.

## دوم: قصد اقامت ده روز

(أونية مقام عشرة) أيام... توضیح: دوم چیزی که سفر را قطع می‌کند، قصد اقامت ده روز پی در پی در جایی است یعنی اگر پیش از هشت فرسخ در اثناء راه در جایی ده روز قصد اقامت کند سفرش قطع می‌شود و او در حکم مسافر نیست و باید در آن محل نماز تمام بخواند و نیز اگر از آن محل خارج شود تا قصد مسافت جدید نکند نمازش تمام است و شکسته نمی‌شود، البته باید اقامت ده روز کامل باشد با شب‌هایش.

فرق نمی‌کند که نیت اقامت ده روز، حقیقه کند یا حکماً مثل اینکه سفرش را معلق کند بر انجام کاری که عادتاً در کمتر از ده روز، تمام نمی‌شود بلکه انجامش ده روز می‌کشد، مثلاً بگوید از این محل مسافرت نمی‌کنم مگر بعد از نوشتن این کتاب و فرض این است که نوشتن آن، ده روز طول می‌کشد، و یا مثلاً بگوید: از این محل مسافرت نمی‌کنم مگر بعد از آمدن حجاج.

ترجمه و شرح عبارت: **أونية مقام**... عطف است بر- بمروره - در عبارت متن مصنف یعنی: اولاً یقطع السفر بنية مقام عشرة ایام - و مقام در اینجا به فتح میم است یعنی اقامت و ماندن، و اما مقام به ضم میم به معنای مکان اقامت است و در اینجا مقصود نیست.

ترجمه: و یا قطع نکند سفرش را به سبب نیت ماندن ده روز (در جایی پیش از هشت فرسخ، چه اینکه آن جا شهر باشد یا ده و چه بیابان در مکان معینی که عرفاً

یکجا محسوب می‌شود مثل جایی که خیمه زده‌اند یا محل باغ و بوستان) **تامه** یعنی ده روز کامل بطوری که هیچ از او کم نباشد، پس اگر بخواهد مقداری از روز ولو یک ساعت کم توقف کند، اقامت ده روز تحقق نمی‌یابد.

بنابراین اگر روزی که وارد آن مکان شده، اول طلوع آفتاب نبوده باشد بلکه وقت ظهر بوده، بایستی قصدش این باشد که تا ظهر روز یازدهم بماند تا ده روز تکمیل گردد.

**بلیالیها** (یعنی مع لیالیها) یعنی باید شب‌ها نیز اقامت داشته باشد نه فقط روزها (پس باید ده شبانه روز بماند) البته لازم نیست ده شب باشد پس اگر اول طلوع آفتاب روز اول وارد آن مکان شود و قصدش این باشد که در آخر غروب روز دهم از آنجا خارج گردد، اقامت ده شبانه روز صدق می‌کند گرچه ده روزونه شب مانده نه ده روز و ده شب متتالیه یعنی ده روز پی در پی باشد و هیچ روزی در آن مدت از آن محل سفر نکند **ولو بتعلیق السفر...** یعنی اگرچه (نیت اقامت ده روز، حقیقتاً نباشد بلکه حکماً باشد یعنی) به معلق کردن سفر بر چیزی که حاصل نمی‌شود عادتاً در کمتر از ده روز، باشد.

(أو مضي ثلاثين يوماً) بغير نية الإقامة وإن جزم بالسفر (في مصر) أي في مكان معين. أما المصّر بمعنى المدينة، أو البلد فليس بشرط. ومتى كملت الثلاثون أتم بعدها ما يصلية قبل السفر ولو فريضة.

### سوم: ماندن سی روز در جایی بدون قصد

(أو مضي ثلاثين يوماً)... توضیح: سوم چیزی که سفر را قطع می‌کند، ماندن سی روز در بین راه در جایی بدون قصد اقامت یعنی در طول مسافت پیش از هشت فرسخ، در جایی سی روز بماند بدون اینکه قصد اقامت ده روز در آنجا کرده باشد، چه اینکه هر روز جزم و تصمیم به سفر از آن محل قبل از روز دهم داشته باشد و در عین حال تأخیر انداخته تا ماندنش به سی روز کشیده یا اینکه جزم و تصمیم به آن نداشته باشد بلکه هر روز متردد باشد در اینکه آیا سفر قبل از روز دهم بکند یا اینکه قصد اقامت ده روز کند و با این حال تردید، مدت ماندنش به سی روز کشیده.

پس اگر در طول مسافت در جایی اتفاقاً بدون قصد اقامت بماند باید بعد از تکمیل سی روز یعنی از روز سی و یکم به بعد قبل از سفر از آن مکان، نمازش را تمام بخواند حتی اگر چه توقفش در آن مکان بعد از سی روز، به مقدار یک نماز خواندن باشد همان یک نماز را تمام بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **أومضي**... (نیز عطف است بر - بمروره - در عبارت مصنف یعنی: **أولا** یقطع السفر بمضي ثلاثين...) یعنی و یا قطع نکند سفرش را به گذشتن سی روز (در محلی در بین راه پیش از هشت فرسخ که مقصدش می‌باشد) بدون قصد اقامت (ده روز و بیشتر در آن محل) اگر چه (در آن مدت، هر روز مردد در سفر قبل از روز

دهم نباشد بلکه) جزم و عزم بر سفر (قبل از روز دهم) داشته باشد *فی مصرأی فی مکان* ... - *فی مصر* - متعلق است هم به اقامت ده روز و هم به گذشتن سی روز. شارح می‌فرماید که: مقصود از مصدر در اینجا مکان معین است (چه شهر باشد یا ده و چه محلی معینی از بیابان) زیرا مصدر در اصل لغت به معنای حدّ است و لذا بر هر زمین محدود اطلاق می‌شود و اطلاق بر شهر نیز می‌شود چون شهر هم زمین محدود می‌باشد.

نه اینکه مقصود از مصدر عبارت مصنف، تنها شهر باشد چون شرط قاطع بودن اقامت ده روز یا ماندن سی روز این نیست که در شهر بماند، بلکه اگر در هر مکان معینی باشد قاطع سفر است بمعنی *المدينة أو البلد* گویا فرق مدینه با بلد این باشد که مدینه به شهر بزرگ و متمدن و پرجمعیت گفته می‌شود. و بلد به شهر کوچک گفته می‌شود.

**ترجمة: ومتی کملت...** یعنی وقتی که سی روز (ماندن بی قصد اقامت) تکمیل یافت باید تمام بخواند بعد از سی روز آن نمازی را که می‌خواهد در آن مکان بخواند قبل از سفر (از آن مکان) گرچه یک نماز واجب هم باشد (به واسطه اینکه قصد توقف بیش از آن یک نماز ندارد و مهیای سفر از آن مکان است).

ومتی انقطع السفر بأحد هذه افتقر العود إلى القصر إلى قصد مسافة جديدة، فلو خرج بعدها بقي على التمام إلى أن يقصد المسافة، سواء عزم على العود إلى موضع الإقامة أم لا.

ومتی انقطع السفر... توضیح: تا اینجا دانسته شد که قطع کننده سفر سه چیز است (عبور از منزل، قصد اقامت ده روز، گذشتن سی روز) پس هر وقت سفر به یکی از آن سه چیز، قطع شود باید نمازش را در آن محل تمام بخواند و اگر از آن محل بیرون رود و سفر کند، در صورتی باید قصر بخواند که قصد مسافت (هشت فرسخ) جدید کند پس اگر از آن محل تا مقصد سفرش، مسافت هشت فرسخ بود، قصد آن مسافت کند و قصر بخواند و اگر کمتر از هشت فرسخ بود باید در راه نمازش را تمام بخواند، فرق نمی کند چه اینکه قصد برگشتن به محل اقامت (یعنی منزل یا محلی که ده روز یا سی روز در آن اقامت کرده) داشته باشد یا نه.

ترجمه و شرح عبارت: **ومتی انقطع...** یعنی هر وقت منقطع شود سفر به یکی از این سه چیز (که نماز در آنها تمام خوانده می شود) هر آینه احتیاج پیدا می کند برگشتن به قصر نماز، به اینکه قصد مسافت جدید (از آن محل به بعد) کند پس اگر خارج شود بعد آن سه محل (برای ادامه سفرش به دنبال مقصدش) هر آینه (در راه) باقی بر تمام خواندن نمازش هست تا اینکه قصد مسافت جدید کند (که اگر قصد مسافت جدید کرد نمازش در راه قصر می شود و گرنه، همواره باید تمام بخواند) فرق نمی کند چه اینکه تصمیم برگشتن به محل اقامت داشته باشد یا نه.

(ناگفته نماند که در صورتی که تصمیم برگشتن به محل اقامت، در همان روز یا در شب آنروز داشته باشد اگر بخواهد قصد مسافت کند مسافت چهار فرسخ کافی است یعنی اگر از آن محل تا مقصد نهایی اش چهار فرسخ باشد و قصدش این باشد



که در همان روزیا شب به آن محل برگردد، چنانچه اگر در حین رفتن قصد آن چهار فرسخ بکند نمازش در راه شکسته است).

ولو نوى الإقامة في عدة مواطن في ابتداء السفر أو كان له منازل، اعتبرت المسافة بين كل منزلين وبين الأخير وغاية السفر، فيقصر فيما بلغه، ويتم في الباقي وإن تمادى السفر.

ولو نوى الإقامة في عدة... مسأله دیگری است فرع بر سابق می باشد توضیحش اینکه اگر در ابتداء سفر، قصد اقامت در چند جا در طول مسافت داشته باشد و یا در طول مسافت چند منزل (وطن) دارد که می خواهد از آنها عبور کند، می فرماید: شرط است در شکسته شدن نماز در راه اینکه بین هر محل تا محل دیگر، فاصله به حد مسافت شرعی (هشت فرسخ) باشد یعنی بعد از آنکه به محل اول رسید (که آنجا قصد اقامت کرد و یا آنجا وطنش بود) و نمازش را در آن تمام خواند حالا از آن محل تا محل دیگر چنانچه هشت فرسخ بود باید در راه نمازش را قصر بخواند و وقتی به محل دوم رسید تمام بخواند و همچنین تا محل سوم و نیز بین محل آخری تا مقصد نهایی سفرش.

و اما اگر چنانچه بین آن دو محل کمتر از هشت فرسخ بود باید، هم در راه تمام بخواند و هم در محل.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو نوى**... یعنی اگر نیت اقامت ده روز (هر محلی از محل های متعدد (که در طول مسافت سفرش واقع شده اند) داشته باشد (و این نیت را) در ابتداء سفرش (دارد) و یا برای او (در طول مسافت سفرش) منزلها (یعنی وطن ها)ی متعدد باشد (که قصد عبور از همه آنها دارد) معتبر است مسافت (هشت فرسخ) بین هر منزلی با منزل دیگر و نیز بین منزل آخر با مقصد نهایی سفر پس (به حساب مسافت) باید قصر بخواند در هر راهی که به حد مسافت رسیده باشد (یعنی اگر مسافت بین دو منزل هشت فرسخ بود باید در راه قصر بخواند) و باید تمام بخواند

در باقی (گویا مقصود شارح از باقی، اعم است یعنی در خود منزل و نیز در راهی که به حد مسافت نرسیده باشد) گرچه سفرش به آن نحوه به طول انجامد.

مواطن جمع موطن، مقصود در اینجا مکان معین است نه وطن فی ابتداء السفر متعلق است به - نوی - له برای مسافر منازل جمع منزل یعنی وطن شرعی چه شهر باشد و چه زمین زراعتی که در آن ملک دارد اُعتِبِرْتُ جواب - لومی باشد منزلین مقصود از منزل در اینجا تنها معنای خاص آن که وطن باشد نیست بلکه مقصود اعم است شامل است هم وطن وهم محلی که قصد اقامت در آن بکند و بین الأخير... یعنی: وإعتبرت المسافة أيضاً بین المنزل الأخير وغاية السفر بَلَّغَهُ ضمیر به حد مسافت برمی گردد.

وَأَنْ لَا يَكْثُرَ سَفَرُهُ) بَأَنْ يَسَافِرَ ثَلَاثَ سَفَرَاتٍ إِلَى مَسَافَةٍ وَلَا يَقِيمُ بَيْنَ سَفَرَتَيْنِ مِنْهَا عَشْرَةَ أَيَّامٍ فِي بَلَدِهِ أَوْ غَيْرِهِ مَعَ النِّيَّةِ، أَوْ يَصْدُقَ عَلَيْهِ اسْمُ "الْمَكَارِي" وَإِخْوَتِهِ، وَحِينَئِذٍ فَيَتِمُّ فِي الثَّالِثَةِ. وَمَعَ صَدَقِ الْاسْمِ يَسْتَمِرُّ مَتَمًّا إِلَى أَنْ يَزُولَ الْاسْمُ، أَوْ يَقِيمُ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مَتَوَالِيَةً أَوْ مَفْصُولَةً بِغَيْرِ مَسَافَةٍ فِي بَلَدِهِ أَوْ مَعَ نِيَّةِ الْإِقَامَةِ، أَوْ يَمْضِي عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ يَوْمًا مَتَرَدِّدًا فِي الْإِقَامَةِ أَوْ جَازِمًا بِالسَّفَرِ مِنْ دُونِهِ.

## شرط سوم - كثير السفر نبودن

(وَأَنْ لَا يَكْثُرَ سَفَرُهُ)... توضیح: شرط سوم برای شکسته شدن نماز در سفر آن است که مسافر كثير السفر نباشد یعنی سفرش بیش از اقامت او نباشد پس اگر کسی كثير السفر باشد نمازش را در سفر باید تمام بخواند. و كثير السفر به دو قسم اطلاق می شود:

۱. کسی که سه بار سفر کند تا هشت فرسخی و بیشتر و در هر سفری که برگردد به شهرش، ده روز تمام نمانده سفر می کند. چنین کسی كثير السفر است و در سفر سومش باید نمازش را تمام بخواند.

و همچنین اگر به شهر دیگر رفته و قصد اقامت در آنجا کرده و مانده اگر از آنجا سه سفر تا هشت فرسخی و بیشتر برود و در هر سفری که به آن شهر (محل اقامتش) برگردد، ده روز با قصد اقامت نمانده سفر کند. چنین کسی نیز كثير السفر است و در سفر سومش باید نمازش را تمام بخواند.

۲. کسی که بر او عنوان و نام خاص از نام هایی که ذکر می شود (که آن نام ها مربوط به شغل و حرفه اوست) صدق کند. و آن عناوین عبارتند از: مُکَارِي (چاروادر) و مَلَّاح (کشتیبان) و بَرِيد (پُستچی) چنین کسی، كثير السفر است و هر زمانی که بر مسافر، آن

نام و عنوان خاص صدق کرد (گرچه در سفر اول باشد نه در سفر سوم) اگر سفر کنند نمازش را تمام باید بخواند.

پس مسافر تا وقتی که کثیرالسفر به یکی از آن دو معنی هست باید نمازش را در سفر تمام بخواند و هر وقت از کثرت سفر درآمد نمازش در سفر قصر می شود.

و کثیرالسفر به معنای دوم در وقتی از کثرت سفر در می آید که آن نام (مکاری و... و...) دیگر بر او گفته نشود.

و کثیرالسفر به معنای اول، به یکی از این سه امر از کثرت سفر در می آید:

۱. به اینکه در صورتی که از شهر خودش سفر کرده باشد، بعد از برگشتن از سفر، ده روز بماند که بعد از این اگر سفر کند نمازش قصر است، فرق نمی کند چه اینکه ده روز پی در پی بماند که هیچ از شهر بیرون نرود و چه اینکه پی در پی، بلکه در مدت ده روز، بعضی روزها از شهر بیرون برود ولی نه تا هشت فرسخ.

۲. به اینکه در صورتی که در شهر دیگر بوده و از آنجا سفر کرده بوده، بعد از برگشتن از سفر، ده روز با قصد اقامت بماند که بعد از این اگر سفر کند نمازش قصر است.

۳. به اینکه نیز در صورتی که در شهر دیگر بوده و از آنجا سفر کرده بوده، بعد از برگشتن، چهل روز ماندنش بکشد بدون قصد اقامت، فرق نمی کند که در آن مدت، هر روز مردد در اقامت و سفر باشد یا اینکه هر روزش جزم و تصمیم به سفر قبل از روز دهم داشته ولی سفرش تأخیر افتد و ماندنش به چهل روز بکشد.

و اینکه فرموده چهل روز چون ملاک درآمدن از کثرت سفر، در غیر شهر خودش آن است که در آنجا بعد از برگشتن از سفر، ده روز نماز تمام بخواند پس وقتی که سی روز بدون قصد اقامت ماند، بعد از آن شروع به تمام خواندن نماز می کند (چنانکه در

قواطع سفر دانسته شد) و وقتی که تاده روز (یعنی تا روز چهارم) نمازش را تمام خواند از کثرت سفر درمی آید.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَنْ لَا يَكْثُرَ سَفَرُهُ...** (و شرط سوم شکسته شدن نماز در سفر) اینکه زیاد نباشد سفرش (نسبت به اقامتش، و زیاد شدن سفر به یکی از این دو چیزی که ذکر می گردد تحقق می یابد):

۱. به اینکه سه سفر کند (از شهر خودش و یا از شهر بیگانه) تا مسافت - هشت فرسخ - و اقامت نکند بین دو سفر از آن سفرها، ده روز (یعنی بین سفر اول و دوم و نیز بین سفر دوم و سوم و به تعبیر ساده تر: بعد از برگشتن از سفر اول و نیز بعد از برگشتن از سفر دوم اقامت نکند ده روز) در شهر خودش (و این در صورتی که سفرش تا مسافت، از شهر خودش بوده باشد) و یا در غیر شهر خودش با قصد اقامت (و این در صورتی که سفرش تا مسافت از غیر شهر خودش بوده باشد).

۲. به اینکه صدق کند بر آن مسافر، اسم مُکَّارِی و اسم های هم ردیفش (که بعداً مصنّف ذکر خواهد نمود و آن اسم مَلَّاح و بَرید، می باشد، خلاصه اینکه هر وقت مسافر به آن نامها نامیده شد، کثیرالسفر می باشد گرچه بمانند قسم اول سه سفر نکرده باشد بلکه به سفر اولش به آن نام نامیده شود).

**منها ضمیر به سفرات بر می گردد فی بلده متعلق به - لایقیم - است** أو غیره عطف است به - بلده - و ضمیر آن نیز به بلد بر می گردد **مع النیة متعلق است به - غیره -** یعنی با قصد اقامت آن ده روز و اما در صورت اقامت در شهر لازم نیست، قصد اقامت کند، زیرا در آن شرط نیست **أو یصدق عطف است بر - یسافر -** و این قسم دوم از معنای کثیرالسفر است **علیه بر مسافر اخوته** اخوه به معنی برادرها و مقصود در اینجا آن نامهایی است که مصنّف بعداً در ردیف مکّاری ذکر کرده است.

وحینند فیتَمَ فی الثالثة... یعنی پس وقتی که مسافر کثیرالسفر شد، باید تمام بخواند نمازش را در سفر سومش (و این در کثیرالسفر به معنای اول است) و (نیز تمام بخواند) با صدق نام (مکاری و نام‌های دیگر و این در کثیرالسفر به معنای دوم است) فی الثالثة یعنی فی السفرة الثالثة ومع صدق عطف است بر- فی الثالثة - یعنی ویتَم أيضاً مع صدق الإسم.

و یستمر مُتِمّاً... در بعضی نسخه‌ها کلمه - واو - نمی‌باشد ولی صحیح آن است که - واو - باشد.

یعنی آن مسافر ادامه دهد در حالی که تمام بخواند نمازش را (یعنی مسافر بعد از اینکه کثیرالسفر شد باید پیوسته نمازش را تمام بخواند) تا وقتی که اسم (مکاری و یا نام‌های دیگر) از او زایل شود (و دیگر بر او یکی از آن نام‌ها صدق نکند که در این صورت، نمازش را - اگر سفر کند - باید قصر بخواند و این در کثیرالسفر به معنای دوم است).

أو یقیم... عطف است بر- یزول - و این مربوط به کثیرالسفر به معنای اول می‌باشد یعنی (کثیرالسفر به معنای اول باید پیوسته نمازش را تمام بخواند در سفر تا وقتی که یکی از این سه امر تحقق یابد که بعد از تحقق یکی از آنها، از کثرت سفر درمی‌آید و باید شکسته بخواند):

۱. اقامت ده روز کند (بعد از برگشتن از سفر) چه اینکه پی‌درپی باشد (که اصلاً در بین ده روز از شهر بیرون نرود) و یا فاصله بین آن روزها بشود (که در بعضی روزها از شهر بیرون رود و سفر کند ولی) نه تا مسافت - هشت فرسخ - (بلکه تا کمتر از آن مسافت).  
 (و این مربوط می‌باشد به اقامت ده روز) در شهرش (پس بعد از تحقق چنین اقامتی اگر سفر کند باید شکسته بخواند) بغير مسافة (متعلق است به مفصولة) یعنی

و چه ده روزی که بین آنها فاصله شود به غیر سفر تا مسافت (یعنی به سفری که تا کمتر از مسافت باشد).

۲. **أومع نية الإقامة...** (در صورتی که سفرش از شهریگانه بوده) اقامت (ده روز بعد از برگشتن از سفر، در آن شهریگانه کند) با قصد اقامت (البته در این صورت باید ده روز پی در پی باشد یعنی بیرون از شهر نرود حتی تا حد ترخص که حدود شهر می باشد یعنی حتی تا آنجایی که دیوارهای شهر دیده نمی شود و اذان شهر شنیده نمی شود).

۳. **أویمضي عليه...** (در صورتی که سفرش از شهریگانه بوده) بگذرد براو چهل روز (بدون قصد اقامت، در آن شهر بعد از برگشتن از سفر) چه اینکه تردید در اقامت و سفر داشته باشد (که با اینحال تردید، چهل روز براو بگذرد) و یا اینکه تصمیم به سفر (قبل از ده روز) داشته باشد بدون اینکه سفر کند (یعنی تصمیم دارد ولی سفرش تأخیر افتد و ماندنش به چهل روز بکشد، پس بعد از گذشتن آن مدت اگر سفر کند باید شکسته بخواند) **من دونه** ضمیر به سفر بر می گردد یعنی بدون اینکه سفر کند.



ومن یكثر سفره (کالمکاری) بضم المیم وتخفیف الیاء، وهو من یکری دابته لغيره ویذهب معها فلا یقیم ببلده غالباً لإعداده نفسه لذلك. (والملاح): وهو صاحب السفینة (والأجیر) الذي یؤجر نفسه للأسفار. (والبرید) المعد نفسه للرسالة، أو أمين البیدر أو الاشتقان وضابطه: من یسافر إلى المسافة ولا یقیم العشرة كما مر.

ومن یكثر... (این مبتدا است و- کالمکاری - خبر آن است) مصتّف چهار مثال برای کثیرالسفر ذکر کرده که همه آنها مثال برای کثیرالسفر به معنای دوم می باشند. می فرماید: کسی که سفرش زیاد است مثل:

۱. مُکاری (بضم میم و تخفیف یاء یعنی بدون تشدید) و او کسی است که حیوانش را مثل اسب و یا قاطر و سایر چهارپایان را به دیگری کرایه می دهد و خود نیز همراه با حیوان می رود (برای حفظ حیوانش) پس چنین کسی غالباً در شهرش نمی ماند، زیرا خودش را برای آن کار آماده کرده.

۲. ملاح (به فتح میم و تشدید لام) و آن صاحب کشتی را گویند یعنی کشتیان.

۳. أجیر: یعنی کسی که خود را به دیگری کرایه می دهد برای سفر مثل کسی که رانندگی می داند، خودش را کرایه بدهد برای بردن مسافر، و مثل کسی که خود را به دیگری کرایه می دهد تا پیشخدمتی و نوکری کند در سفری و جراحاره می دهد للأسفار أسفاره به فتح همزه جمع سفر.

۴. برید (به فتح باء و کسراء): شارح سه معنی برای آن ذکر می کند:

اول: نامه براز شهری به شهر دیگر که خود را برای نامه بردن آماده کرده.

دوم: امانت دار و محافظ خرمنگاه که خرمن جو یا گندم را به او می سپارند تا به

اطراف برساند.

سوم: اشتقان، و آن عربی دشتبان است یعنی نگهبان کشتزار و چراگاه.

ناگفته نماند که اهل لغت برای برید، فقط معنای اول را ذکر کرده‌اند.

وضابطه من یسافر الی المسافه... یعنی قاعده کلی کثیرالسفر آنکه پیوسته سه سفر و بیشتر تا مسافت هشت فرسخ سفر می‌کند و پس از برگشتن، ده روز نمی‌ماند که دوباره سفر می‌کند.

پس بنابراین، دهقانی که تابستان میوه به شهر می‌آورد، دفعه اول نمازش شکسته است و چون به روستا برگشت و ده روز نمانده، دفعه دوم به شهر آید نیز نمازش شکسته است و در دفعه سوم تمام است.

وکسی که میان منزل و محل کسب و کارش هشت فرسخ است یا برای تفریح و غیر آن پیوسته می‌رود و می‌آید، در سفر اول و دوم نماز شکسته بخواند و در دفعه سوم و دفعات بعدی تمام بخواند.

خلاصه اینکه: کسی باید در سفر شکسته بخواند که سفر برای او حالت عَرَضی باشد برخلاف عادت همیشگی او و کسی که سه بار و بیشتر در پی هم سفر می‌کند در حقیقت از منزل بیرون نرفته است و واقعه تازه در زندگی‌اش رخ نداده بلکه منزل او همراه اوست و امام علیه السلام فرمود: «بیته معه» خانه او با اوست کما هو این قید است برای «یسافر» و «لایقیم» یعنی مسافرتش به همان نحوی که سابقاً گفته شد یعنی سه سفر و یا بیشتر کند.

و نیز عدم اقامتش به همان نحوی که سابقاً گفته شد یعنی اقامتش با نیت در غیر شهر خودش، و اما در شهر خودش مطلقاً چه با نیت باشد یا با غیر نیت.

(وَأَلَا يَكُونُ) سفره (معصية): بأن تكون غايته معصية أو مشتركة بينها وبين الطاعة أو مستلزمة لها كالتاجر في المحرم، والآبق، والناشز، والساعي على ضرر محترم، وسالك طريق يغلب فيه العطب ولو على المال. وألحق به تارك كل واجب به بحيث ينافيه.

## شرط چهارم - نبودن سفر برای معصیت

(وَأَلَا يَكُونُ) سفره (معصية)... توضیح: شرط چهارم شکسته شدن نماز در سفر آن است که سفر مسافر، معصیت و حرام نباشد پس اگر سفرش معصیت بود نمازش را باید تمام بخواند.

و معصیت بودن سفر به یکی از این سه نحو است:

۱. اینکه برای کار حرام سفر کنند یعنی هدف او از سفر، فقط کار حرام است مثل تاجری که سفر می‌کند برای تجارت و کسب حرام مثل معامله ربوی.
۲. اینکه هم برای کار حرام و هم غیر حرام سفر می‌کند مثل تاجری که سفر کند برای تجارت حرام و تجارت غیر حرام، و یا مثل کسی که سفر می‌کند هم برای آدمکشی و هم برای تجارت.
۳. اینکه برای کار مباح و جایز سفر کنند ولی آن کار مستلزم معصیت باشد مثل اینکه برای زیارت یکی از ائمه معصومین علیهم السلام سفر کنند ولی زیارت رفتن مستلزم آن است که به دیدن سلطان ظالم برود.

چنانکه در حالات مرحوم صاحب معالم و صاحب مدارک نوشته‌اند که آن دو بزرگوار در نجف بودند می‌خواستند به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروند از خوف اینکه

سلطان آن زمان آنها را بنزد خود می طلبد نرفتند برای اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند.

ترجمه و شرح عبارت: **وَالْأَيُّكُونَ سَفْرَهُ...** و (شرط چهارم در شکسته شدن نماز در سفر) اینکه سفر او معصیت نباشد (و سفر معصیت تحقق می یابد:) به اینکه غایت و هدف آن سفر (و برانگیزنده بر آن سفر) کار معصیت باشد یا اینکه (هدف آن سفر) مشترک بین معصیت و بین طاعت (یعنی واجب یا مستحب) باشد (یعنی هدف از آن سفر، هم معصیت باشد و هم طاعت مثل کسی که سفر می کند هم برای حج و هم برای تجارت حرام) یا اینکه (هدف آن سفر، کار جایز باشد اما آن کار) مستلزم معصیت باشد.

**كَالتَّاجِرِ فِي الْمَحْرَمِ** (این مثال و سه مثال بعدی، مثالند برای قسم اول که غایت سفر، تنها معصیت باشد) یعنی مثل کسی که تجارت می کند در حرام (یعنی سفر کند برای تجارت حرام) **وَالْأَبْقِ** یعنی و مثل عبدی که فرارکننده است (مقصود این است که مولای عبد به او اجازه سفر داده اما عابد هدفش از آن سفر، تنها فرار از مولی و آقایش می باشد) **وَالنَّائِثِزِ** یعنی و مثل زنی که ناشزه است (مقصود این است که شوهر زن به او اجازه سفر داده اما زن هدفش از سفر، بیرون رفتن از اطاعت شوهرش می باشد) **وَالسَّاعِي عَلَى ضَرَرٍ...** یعنی و مثل کسی که سعی کننده است برای ضرر رساندن بر انسان محترم (مقصود این است که کسی سفر کند برای کشتن و یا ضرر رساندن بر شخصی که محترم است و مالش در اسلام گرچه کافر باشد مثل کافری که در ذمه حکومت اسلام با شرایط خاصی در آمده) **وَسَالِكِ طَرِيقِ يُغْلَبُ...** یعنی و مثل کسی که بپیماید راهی را که گمان زیاد هست در آن راه، هلاکت و تلف

شدن گرچه تلف مال باشد (مقصود اینکه: کسی که راه پر خطری را که گمان تلف شدن جاننش و یا مالش در آن راه دارد بیماید).

ناگفته نماند که این مثال شاید مثال برای قسم سوم باشد یعنی غایت مستلزم معصیت باشد پس در آن مثال باید گفت هدف و غایت مثلاً زیارت خانه خدا و یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام است ولی رفتن آن راه مستلزم تلف جان و یا مال اوست و معلوم است که اتلاف نفس و مال معصیت است.

البته در آن مثال، زیارت که غایت است مستلزم معصیت نیست بلکه خود سفر مستلزم معصیت است پس از باب مسامحه باید گفت که غایت در آن مثال، مستلزم معصیت است یغلب بصیغه مجهول یعنی گمان غالب می رود فیه در طریق العطب هلاکت و تلف شدن.

وَالْحَقُّ بِهِ تَارِكٌ... بعضی از فقهاء گفته اند که: هرکسی که سفر او سبب ترک واجبی بشود سفرش معصیت است مثل سفر کسی که نماز جمعه براو واجب شده چنانکه در بحث نماز جمعه گذشت.

ترجمه: و ملحق شده به عاصی به سفر، کسی که ترک کند هر واجبی را به سبب سفر کردنش (یعنی سفر او سبب ترک واجب شود) بطوری که سفر او منافات با انجام آن واجب دارد (مثل نماز جمعه).

وهي مانعة ابتداء و استدامة فلو عرض قصدها في أثناءه انقطع الترخص حينئذ وبالعكس . ويشترط حينئذ كون الباقي مسافة ولو بالعود، ولا يضم باقي الذهاب إليه .

وهي مانعة ابتداءً و استدامة... مطلب دیگری است توضیحش اینکه همانطوری که اگر در ابتداء سفر، قصد معصیت داشت باید نمازش را در سفر تمام بخواند همچنین اگر چنانچه در ابتداء سفر قصد معصیت نداشت ولی در بین راه قصد معصیت کرد (یعنی قصد کرد که بقیه راه را برای معصیت برود) در این صورت باید از این به بعد، نمازش را تمام بخواند.

و نیز اگر بعکس بود یعنی در ابتداء سفر قصد معصیت داشت ولی در بین راه از قصدش برگشت، چنانکه اگر باقیمانده راه تا مقصد هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ و بخواهد برود و چهار فرسخ برگردد باید نمازش شکسته بخواند، هم در رفتن در مقدار باقیمانده و هم در برگشت.

و اگر چنانچه باقیمانده راه کمتر از مسافت باشد یعنی مثلاً دو فرسخ، نمی شود مسافت برگشت را به آن ضمیمه کند تا اینکه مجموع به اندازه مسافت (هشت فرسخ) شود و در آن مقدار باقیمانده رفتن، نمازش را شکسته بخواند، پس ضمیمه جایز نیست زیرا مسافراز وقتی که از قصد معصیت برمی گردد، سفرش تا مقصد یک سفر است جداگانه، و سفر او در برگشت، سفر دیگری است جداگانه، پس حکم هر سفر جداگانه می باشد فلذا در باقیمانده سفر باید تمام بخواند، زیرا کمتر از مسافت است حتی از چهار فرسخ، و در سفر برگشت باید شکسته بخواند چون به اندازه مسافت (هشت فرسخ) است.

ترجمه و شرح عبارت: **وهي مانعة ابتداءً...** یعنی معصیت مانع است (از شکسته شدن نماز در سفر) هم در ابتداء سفر (اگر از ابتداء، قصد معصیت کند) و هم در ادامه

سفرپس اگر (درابتداء، قصد نکند بلکه) در اثناء سفر، قصد معصیت عارض شود هرآینه قطع می شود ترخص (در قصر خواندن پس باید از حین قصد معصیت، نماز را تمام بخواند).

**فلو عَرَض...** این تفریع است بر - استدامة - **حینئذ** یعنی در این زمان که قصد معصیت کرد و **بالعکس** یعنی و همچنین در عکس آن فرض (یعنی اگر درابتداء، سفرش برای معصیت بود و در اثناء راه از قصد معصیت برگشت باید نمازش را از این به بعد، قصر بخواند البته) شرط است در این صورت، اینکه باقیمانده راه به مقدار مسافت (شرعی) باشد گرچه (به مقدار) مسافتی که با قصد برگشت باشد (یعنی چهار فرسخ، و مقصود این است که باید باقیمانده راه به مقدار مسافت شرعی باشد چه هشت فرسخ باشد و چه چهار فرسخ با قصد اینکه در همان روز یا شب آنروز برگردد) **لابضْم باقی...** یعنی نه (اینکه باقیمانده راه، به مقدار مسافت بشود) به ضمیمه کردن باقیمانده راه در رفتن، به مسافت برگشتن (یعنی این چنین ضمیمه کردن که مجموع آن دو به مقدار مسافت شرعی برسد اعتباری ندارد و موجب این نمی شود که در باقیمانده راه، شکسته بخواند بلکه باید نمازش را در آن تمام بخواند، چون کمتر از مسافت شرعی است و فقط در مسافت برگشت قصر بخواند چون به مقدار مسافت شرعی است).

بعضی از محشین گفته اند که این عبارت شارح ردّ قول مصنّف است در کتاب «ذکرئ» زیرا وی در آن کتاب فرموده: اگر درابتداء سفر، قصد معصیت نداشت سپس در بین راه قصد معصیت نمود سپس از قصدش برگردد و قصد سفر جایز کند، در این صورت اگر چنانچه باقی راه کمتر از مسافت بود ولی مجموع آن

باقیمانده با آن مقدار راهی که قبل از قصد معصیت، طی کرده را به هم ضم کند بقدر مسافت (هشت فرسخ) شود باید در باقیمانده راه، شکسته بخواند.

شارح می‌فرماید که: این ضمیمه کردن اعتباری ندارد و باید در باقیمانده راه اگر چنانچه به تنهایی به مقدار مسافت شرعی نباشد تمام بخواند.

ناگفته نماند که بنابراین توضیح، مقصود از - باقی الذهاب - همان مقدار راه طی شده از ابتداء سفر تا قبل از قصد معصیت، خواهد بود و ضمیر - الیه - به باقیبر می‌گردد یعنی باقیمانده راه.

نیز ناگفته نماند که در بعضی نسخه‌ها - ولایُضَمّ - به صیغه مضارع و با واواست و در بعضی نسخه‌ها - لا بِضَمّ - بدون واوو - بضم - مرکب است از دو کلمه، یکی حرف جرکه باء باشد و دیگری مصدر که - ضم - است، و به نظر می‌آید نسخه دوم مناسبت‌تر با عبارت است.



(وَأَنْ يَتَوَارَىٰ عَنِ جُدْرَانِ بَلَدِهِ) بِالضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ لَا مَطْلُقَ الْمَوَارَاةَ (أَوْ يَخْفَىٰ عَلَيْهِ أَذَانَهُ) وَلَوْ تَقْدِيرًا، كَالْبَلَدِ الْمُنْحَفِضِ وَالْمَرْتَفِعِ، وَمَخْتَلَفِ الْأَرْضِ، وَعَادَمِ الْجِدَارِ وَالْأَذَانِ، وَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ.

## شرط پنجم - خارج شدن از حدّ ترخص

(وَأَنْ يَتَوَارَىٰ عَنِ جُدْرَانِ بَلَدِهِ)... توضیح: شرط پنجم در شکسته شدن نماز در سفر، آن است که مسافر از حدّ ترخص خارج شود یعنی بجایی رسد که صدای اذان شهر را نشنود و یا اینکه دیوار خانه‌های شهر از دیده او پنهان شود پس قبل از رسیدن به این حد اگر خواست نماز بجا آورد باید تمام بخواند.

شارح می‌فرماید: پنهان شدن دیوار شهر و شنیده نشدن صدای اذان باید به واسطه پیمودن راه و دور شدن از شهر بوده باشد نه هر نوع پنهان شدن به هر سبب دیگری که باشد چون ممکن است در هوا غبار باشد و یا تپه و کوهی در وسط واقع شود که از دیدن شهر و شنیدن اذان جلوگیری کند پس میزان، پنهان شدن به سبب پیمودن است نه سبب دیگر.

و نیز پنهان شدن دیوار و خفاء اذان، لازم نیست حقیقی باشد بلکه اگر فرض هم باشد کافی است.

بنابراین هرگاه شهر در بلندی باشد که خلاف معمول است بطوری که اگر انسان زیاد هم دور شود باز هم دیده می‌شود و یا بقدری درگودی واقع شده باشد که خلاف معمول است بطوری که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، در این صورت کسی که از آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر فرضاً آن شهر در

زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی‌شد پس همانجا حد ترخص آن شهر می‌باشد و باید نمازش را شکسته بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَنْ يَتَوَارَى...** یعنی و (شرط پنجم در شکسته شدن نماز مسافر آن است که به حد ترخص برسد و حد ترخص به یکی از این دو چیز تحقق می‌یابد:

**اول:** اینکه (بجایی برسد که) مخفی شود مسافر از دیوارهای شهرش (یعنی دیوار خانه‌های شهر، ناگفته نماند که در معنای عبارت، قلب است که در علم بلاغت آن را از محاسن کلام شمرده‌اند پس مقصود این است که آن دیوار از دیده مسافر پنهان گردد چون توری از باب مفاعله است و باب مفاعله برای دو طرف است پس وقتی که مسافر از دیوار شهر - بر فرض چشم داشتن دیوار - مخفی شود هر آینه دیوار هم از نظر مسافر مخفی خواهد بود و گرنه مخفی شدن مسافر از دیوار صدق نمی‌کند) (و باید پنهان شدن) به سبب پیمودن راه (و دور شدن از شهر باشد) نه هر نوع پنهان شدن (به هر سببی غیر از پیمودن مثل غبار هوا و یا فاصله شدن کوه و تپه در میان).

**دوم:** یا اینکه (بجایی برسد که) مخفی شود بر او اذان شهر (و این هم باید به سبب پیمودن راه باشد نه به سبب دیگر) **ولو تقدیراً** این مربوط است هم به «یتواری» و هم به «یخفی» یعنی گرچه توری مسافر و خفاء اذان، تقدیری باشد (نه تحقیقی) چنانکه در شهری که در گودی واقع شده (که خلاف معمول است بطوری که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن پنهان می‌شود و اذانش مخفی می‌گردد) و مثل شهری که در بلندی باشد (که خلاف معمول است بطوری که دیوار و اذانش پنهان نمی‌شود مگر اینکه مسافر، بسیار زیاد از آن دور شود، خلاصه اینکه در این دو شهری که از معمول و متعارف خارجند باید فرض معمول کرد یعنی بگوئیم که اگر این دو شهر، شهر معمولی

بودند (یعنی در زمین هموار) وقتی به فلان مقدار از آن شهر دور شود دیوار و اذانش مخفی می‌گردد پس همانجا حد ترخیص می‌باشد).

**و مختلف الأرض** (ظاهراً صفت بلد است) یعنی و مثل شهری که قسمتی از آن در گودی بیشتر از معمول باشد و قسمت دیگر در بلندی بیشتر از معمول، پس باید این شهر را هم فرض معمول کرد تا حد ترخیص معین گردد.

و احتمال دارد که - مختلف الارض - صفت راه باشد یعنی و مثل راهی که پستی و بلندی اش بیشتر از معمول باشد باید آن راه را معمول فرض کرد تا حد ترخیص شهر معین گردد، و شاید این احتمال دوم بهتر باشد، زیرا احتمال اول داخل در دو مثال اول (بلندی شهر، گودی شهر) است.

**و عادم الجدار والاذان** (هر دو صفت بلد می‌باشند) یعنی و نیز مثل شهری که خانه‌هایش دیوار ندارد و یا اذان در آن نمی‌گویند باید آن شهر را فرض معمول کرد که اگر آن شهر دیوار داشت و اذان در آن گفته می‌شد، تا کجا حد ترخیص آن می‌شد **والسمع و البصر** یعنی و عادم البصر و السمع، و این دو صفتند برای مسافری یعنی مسافری که گوش ندارد تا اذان بشنود و یا چشم ندارد تا دیوار ببیند باید او را انسان معمولی و سالم فرض کرد که اگر گوش معمولی داشت تا کجای راه که می‌رسید صدای اذان را نمی‌شنید و اگر چشم معمولی داشت تا کجای راه که می‌رسید دیوار شهر را نمی‌دید.

والمعتبر: آخر البلد المتوسط فما دون، ومحلته في المتسع، وصورة الجدار والصوت، لا الشبح والكلام.

والاكتفاء بأحد الأمرين مذهب جماعة، والأقوى اعتبار خفائهما معا ذهابا وعودا، وعليه المصنف في سائر كتبه.

والمعتبر: آخر البلد... مطلب دیگری است توضیحش اینکه: میزان حد ترخص در شهرهای متوسط و کوچک آن است که باید دیوار خانه‌های آخر شهر از چشم مسافر پنهان شود و همچنین اذان آخر شهر.

و در شهرهای بزرگ باید دیوار خانه‌های آخر محله مسافر از دیده او پنهان شود و همچنین اذان آخر محله.

ترجمه عبارت: والمعتبر... آنکه اعتبار دارد (در حد ترخص) همانا آخر شهر است در شهر متوسط و کوچکتر از آن، و (آخر) محله مسافر است در شهر وسیع و بزرگ.

وصورة الجدار والصوت... توضیح: چیزی که لازم است در حد ترخص اینکه شکل دیوار خانه‌ها به آن هیئت مخصوصی که دارند از چشم مسافر پنهان شود و لازم نیست سیاهی دیوار که چه بسا از مسافت بسیار دور هم دیده می‌شود مخفی گردد پس اگر چه سیاهی دیوار دیده شود باید نمازش را قصر بخواند.

و در صدای اذان، دقت بیشتری شده و آن اینکه لازم است اصل صدای اذان (گرچه کلمات و فصولش هم مشخص نباشد) را نشنود پس اگر چنانچه کلمات اذان را تشخیص ندهد اما اصل صدای را بشنود (یعنی می‌فهمد اذان می‌گویند) کافی نیست در حد ترخص و باید نمازش را تمام بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: وصورة الجدار (عطف است برای) - آخر البلد - یعنی والمعتبر صورة الجدار) یعنی چیزی که معتبر است (در حد ترخص نسبت به دیوار

شهر) اینکه (مخفی شود) شکل دیوار (یعنی هیئتی که به شکل مخصوص است پنهان شود بطوری که خانه‌ها از همدیگر تشخیص داده نشوند) و (نسبت به اذان، معتبر این است که مخفی شود) اصل **صدا لا الشّیح** این عطف است بر- صورة الجدار- و تقدیر عبارت چنین است: **والمعتبر صورة الجدار لا الشّیح** یعنی میزان، پنهان شدن صورت دیوار است و لازم نیست سیاهی دیوار که از دور به نظر می‌آید پنهان شود **والکلام** این عطف است بر- صوت - و تقدیر عبارت چنین است: **والمعتبر الصوت لا الکلام**، یعنی میزان، پنهان شدن اصل صدای اذان است و کافی نیست پنهان شدن کلام و تشخیص کلمات (با شنیده شدن اصل صدا).

ناگفته نماند که از توضیح ما دانسته می‌شود که معنی عبارت شارح در شیح و در کلام، یکنواخت نیست.

**والإکتفاء...** مصنّف در عبارتش برای حد ترخص، دو نشانه ذکر کرد: یکی مخفی شدن دیوارهای شهر و دیگری مخفی شدن اذان شهر و این دو نشانه را با کلمه - اوبه یکدیگر عطف کرد پس معلوم می‌شود که یکی از آن دو نشانه کافی است در حد ترخص، و هر دو با هم لازم نیست.

شارح می‌فرماید که: کافی بودن یکی، فتوای جماعتی از فقهاست ولی اقوی آن است که هر دو نشانه با هم لازم است در حد ترخص.

و نیز هر دو لازم است در موقع برگشتن به شهر یعنی موقع برگشتن تا آنجایی که هنوز دیوارهای شهر را نمی‌بیند و صدای اذان شهر را نمی‌شنود باید نماز را شکسته بخواند پس همین که یکی از دو نشانه از بین رفت (مثلاً دیوار شهر را دید گرچه صدای اذان را هنوز نشنیده) باید نمازش تمام بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وَالْإِكْتِفَاءُ** (این کلمه مبتدا است و خبرش - مذهب جماعة - می باشد) یعنی اکتفا نمودن به یکی از آن دو چیز (یعنی دو نشانه، چنانکه از عبارت مصنف در این کتاب استفاده می شود زیرا به کلمه - او - عطف نموده) مذهب جماعتی است. شارح می فرماید: اقوی آن است که معتبر شود پنهان شدن هر دو نشانه با هم، هم در رفتن به سفر و هم در برگشتن از سفر و **علیه المصنف...** یعنی بر اعتبار خفاء هر دو است مصنف در بقیه کتبش (یعنی در سائر کتبش، خفاء هر دو را معتبر دانسته اگرچه در این کتاب «لمعه»، یکی را معتبر دانسته).

ومع اجتماع الشرائط (فيتعين القصر) بحذف الاخيرتين في الرباعية (إلا في) أربعة مواطن: (مسجدي مكة والمدينة) المعهودين. (ومسجد الكوفة والحائر) الحسيني (على مشرفه السلام) وهو: ما دار عليه سور حضرته الشريفة، (فيتخير) فيها بين الإتمام والقصر. (والإتمام أفضل) ومستند الحكم أخبار كثيرة، وفي بعضها أنه من مخزون علم الله.

ومع اجتماع الشرائط... توضيح: بعد از اینکه شرایط پنج‌گانه شکستن نماز جمع شد معین می‌شود که نمازش شکسته بخواند مگر در چهار مکان که مخیر است در آنها بین اینکه تمام بخواند یا قصر، و آن چهار مکان عبارتند از: مسجد الحرام (در مکه) و مسجد پیغمبر ﷺ در مدینه، مسجد کوفه، حائر حسینی در کربلا.

البته تمام خواندن در چهار مکان مذکور، افضل از قصر است.

ترجمه و شرح عبارت: ومع اجتماع... یعنی با جمع شدن شرایط (پنجگانه) پس معین است شکسته خواندن نماز به اینکه حذف کند دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی را مگر در چهار مکان (مقدس که در آنها واجب نیست شکسته خواندن بلکه مخیر است بین شکسته و تمام چنانکه خواهد فرمود).

(وآن چهار مکان عبارت است از: دو مسجد مکه و مدینه، دو مسجدی که معهود و معروفند (یعنی مسجد الحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه) و یکی هم مسجد کوفه است و چهارم حائر حسینی است - بر شرافت دهنده آن حائر، سلام خدا باد یعنی بر امام حسین عليه السلام - المعهودین صفت است برای مسجدی علی مشرفه مشرف بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل، و آن جار و مجرور خبر مقدم است برای - السلام - مبتدای مؤخر.

وهو مادار علیه سور حضرته الشریفه یعنی حائر آن مقدار مکانی است که احاطه کرده آن را دیوار محیط بر آستانه مقدسش.

حائر: در لغت به معنای زمین پست است که آب در آن می‌ایستد چنانچه ابن ادریس در کتاب «سرائر» فرموده واصل آن شاید از حور به معنی عمق و قعر باشد، زیرا زمین پست نسبت به زمین بلند، عمیق واقع می‌شود، و موضع قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام چون در اصل، انخفاض دارد فلذا آن را حائر خوانند، و اینکه مشهور است که آن مکان را حایر خوانند بجهت آنکه متوکل چون امر کرد آب بر قبر شریف بستند که اثری از قبر نماند، به اعجاز آن حضرت آب بر دور حائر بلند شد و ساکن گردید و به آن موضع پیش نرفت، این علت وجهی ندارد چون در اخبار زیادی که قبل از وجود متوکل - لعنه الله - صادر شده اطلاق لفظ حائر شده.

در هر صورت، مقصود از حایر، موضع قبر سید الشهداء است و فقها در تحدید آن اختلاف کرده‌اند و عبارت شارح که فرموده: حائر آن مقدار مکانی است که احاطه کرده آن را دیوار حضرتش، احتمال همه اقوال فقهاء را دارد، زیرا احتمال دارد مقصود از سور حضرتش همان دیوار شهر کربلا باشد دور تا دور آن که احاطه بر شهر دارد، پس بنابراین مقصود از حائر، تمام شهر کربلا خواهد بود چنانکه بعضی گفته‌اند.

و احتمال دارد مقصود شارح، دیوار صحن باشد پس مقصود از حائر تمام آن مکانی است که دیوار صحن بر آن احاطه کرده چنانکه بعضی گفته‌اند.

و احتمال دارد مقصود دیوار حرم باشد پس هر مکانی که دیوار حرم بر آن احاطه کرده، حائر است و این شامل می‌شود خزانه و قتلگاه و مسجد را، چنانکه ظاهر عبارت «سرائر» است که فرموده: «والمراد بالحائر مادار سور المشهد والمسجد علیه دون مادار سور البلد علیه».



وا احتمال دارد مقصود، دیوار ضریح مقدس باشد پس مقصود از حائر، محوطه ضریح است چنانکه بعضی گفته‌اند.

فیتخیر فیها... یعنی پس مسافر مخیر است در آن چهار مکان بین اینکه تمام بخواند یا قصرولی تمام خواندن افضل است و دلیل حکم (یعنی افضلیت تمام) همانا روایات بسیاری است و در بعضی از آن روایات آمده است که: تمام خواندن، از گنجینه علم خداست<sup>۱</sup> (گویا مقصود آن است که سرتّمام خواندن در آن چهار مکان، از گنجینه علم خداست نزد ائمه معصومین علیهم‌السلام که بجز آنها کسی دیگر نمی‌داند).

<sup>۱</sup> تهذیب، ج ۵، ص ۴۳۰ و کامل الزیارات ص ۲۵۰.

(ومنع) أي التخيير (أبو جعفر) محمد (بن بابويه) وحتم القصر فيها كغيرها. والأخبار الصحيحة حجة عليه.

(وطرد المرتضى، وابن الجنيد الحكم في مشاهد الأئمة عليهم السلام) ولم نقف على مأخذه. وطرده آخرون الحكم في البلدان الأربع. وثالث في بلدي المسجدين الحرمين دون الآخرين، ورابع في البلدان الثلاثة غير الحائر، ومال إليه المصنف في «الذكري»، والاقتصار عليها موضع اليقين فيما خالف الأصل.

(ومنع) أي التخيير... یعنی منع نموده تخيير بين اتمام و قصر را شيخ ابو جعفر محمد بن بابويه (معروف به صدوق) و واجب دانسته قصر را در آن چهار مکان مانند ساير مکان ها برای مسافر.

شارح می فرماید: روایات صحیحی که دلالت بر تخيير می کند، حجت است بر عليه صدوق (یعنی قول او را رد می نماید).

**وطرد المرتضى...** یعنی سید مرتضى و ابن جنید اسکافی تعمیم داده اند حکم تخيير را در همه قبورائمه معصومين عليهم السلام. شارح می فرماید که ما دلیل آن را نیافتیم و طرد آخرون... یعنی جماعت دیگر از فقهاء تعمیم داده اند حکم تخيير را (علاوه بر آن چهار مکان) در خود شهرهای چهارگانه (یعنی در همه جای شهر مکه و مدینه و کوفه و کربلا، می تواند تمام و می تواند قصر بخواند) و ثالث (عطف است بر آخرون یعنی و طرد الحكم ثالث) یعنی دسته سومى از فقهاء تعمیم داده اند حکم تخيير را (علاوه بر چهار مکان) در دو شهر مسجد الحرام و مسجد النبي (یعنی مکه و مدینه) فقط، نه در دو شهر دیگر (کوفه و کربلا) و رابع یعنی و طرد الحكم رابع یعنی دسته چهارمی از فقهاء تعمیم داده اند حکم تخيير را در سه شهر (مکه و مدینه و کوفه) بجز شهر کربلا و مالیه و میل کرده به این قول چهارم، مرحوم مصنف در کتاب «ذکری».

والإقتصار علیها موضع الیقین... توضیح: شارح می‌فرماید: بهتر آن است که اکتفا بر همان چهار مکان (یعنی سه مسجد و حائر) فقط بکنیم و تعمیم به بقیه جاها از خود شهر ندهیم، زیرا اصل - به مقتضای روایات - آن است که مسافر نمازش قصر است و این اصل عام است شامل می‌شود هر مکانی را و از آن اصل، به دلیل روایت خارج شده آن چهار مکان پس تخییر در اینها یقینی است و در غیر آن شک داریم، چون دلیل بر خروج آن وارد نشده پس بقیه تحت اصل مذکور باقی می‌مانند و حکم در آنها قصر است نه تخییر.

ترجمه و شرح عبارت: والإقتصار (مبتدا است و خبرش - موضع الیقین - می‌باشد) یعنی اکتفا نمودن بر چهار مکان مذکور (نه جاهای دیگر از شهر) محل یقین است در (مورد) حکمی که مخالف اصل می‌باشد (یعنی در مورد تخییر که مخالف اصل قصر مسافر است، آن مقداری که یقین داریم (به دلیل وجود روایت) همانا چهار مکان مذکور است و غیر آن مشکوک می‌باشد (چون دلیل بر تخییر در آنها نیست).

(ولو دخل عليه الوقت حاضراً) بحيث مضى منه قدر الصلاة بشرائطها المفقودة قبل مجاوزة الحدين. (أو أدركه بعد) انتهاء (سفره) بحيث أدرك منه ركعة فصاعداً (أتم) الصلاة فيهما (في الأقوى) عملاً بالأصل ولدلالة بعض الأخبار عليه، والقول الآخر القصر فيهما، وفي ثالث التخيير، ورابع القصر في الأول والإتمام في الثاني. والأخبار متعارضة، والمحصل ما اختاره هنا.

(ولو دخل عليه الوقت حاضراً)... در اینجا دو مسأله است:

۱. کسی که مسافر نیست و در شهر خود می باشد اگر وقت نماز داخل شود و از اول وقت به مقدار یک نماز خواندن با تحصیل شرایط مثل وضو بگذرد و او در آن مدت نمازش را نخواند و مسافرت کند، وظیفه او بنا بر قول مشهور آن است که در سفر تمام بخواند.

۲. مسافری که در سفر نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد و به مقدار خواندن یک رکعت و یا بیشتر از وقت را درک کند، در این جا نیز بنا بر قول مشهور وظیفه اش تمام خواندن است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو دخل عليه...** (جواب - لو - بعد از یک سطر است که فرموده: **أتم الصلاة -** و این مسأله اول است).

یعنی اگر داخل شود بر مکلف، وقت در حالی که او در شهرش می باشد (و دخول وقت) بطوری که گذشته از اول آن وقت، به مقدار خواندن یک نماز (کامل) با تحصیل شرایط - مثل وضو و غیره - آن شرایطی که قبل از وقت، برای او حاصل نبود (یعنی مثلاً قبل از وقت با وضو نبود و حالاً که وقت داخل شده وضو گرفتن و شرایط دیگر هم وقت می خواهد، و به مقدار یک ربع ساعت مثلاً از اول وقت گذشته که او می توانسته در این مدت وضو بگیرد و نماز بخواند ولی نخواند و مسافرت نماید).

قبل مجاوزة الحدین یعنی دخول وقت و گذشتن آن مقدار مذکور از وقت، لازم نیست که قبل از خروج از خانه اش باشد بلکه میزان، قبل از گذشتن از دو حدّ ترخص (مخفی شدن دیوار یا اذان) است چون قبل از گذشتن از حدّ ترخص، مسافر نیست بلکه شهرنشین محسوب است.

أو أدركه بعد انتهاء... (این مسأله دوم است) یعنی یا (مسافری که هنوز نمازش را در سفر نخوانده و) درک کند وقت را بعد از تمام شدن سفرش (ورسیدن به وطن) بطوری که درک کند (دروطنش) از وقت نماز، به مقدار خواندن یک رکعت و یا بیشتر (البته با تحصیل شرایط چنانکه در مسأله اول گفته شد).

(خلاصه اینکه در آن دو مسأله مذکور) باید تمام بخواند نماز را بنا بر قول أفوی (که قول مشهور است) شارح می خواهد بفرماید: که در آن مسأله دوم، لازم نیست به مقدار خواندن یک نماز کامل، از وقت را درک کند بلکه به مقدار خواندن یک رکعت هم، از وقت درک کند، حکمش همان تمام خواندن است.

أتم الصلاة... جواب - لو در دو سطر قبل می باشد چنانکه گفتیم فیهما در هر دو مسأله.

عملاً بالأصل... دلیل تمام خواندن در آن دو مسأله، دو چیز است:

۱. اصالة التمام: یعنی اصل در نماز، تمام خواندن است مگر در موردی که دلیل یقینی بر خواندن قصر در آن باشد و در آن دو مسأله دلیلی یقینی بر قصر نداریم چون یک دسته روایاتی که دلالت بر قصر می کنند در مقابلشان دسته دیگر روایات هست که دلالت بر تمام می کنند پس با تعارض آن دو دسته، دیگر یقین نداریم که قصر در آن دو مسأله جایز باشد.

۲. دلیل دوم همان دسته روایاتی که دلالت بر تمام خواندن می‌کنند. **والقول الآخر...** در مقابل قول مصتّف، قول دیگری هست به اینکه وظیفه در هر دو مسأله، شکسته خواندن است **وفی ثالث...** و قول، سومی هست به اینکه در هر دو مسأله، مخیر است بین تمام خواندن و شکسته خواندن **و رابع، القصر فی الاول...** و قول چهارمی هست (که تفصیل داده بین دو مسأله و قائل شده) به شکسته خواندن در مسأله اول و تمام خواندن در مسأله دوم **والأخبار متعارضة...** شارح می‌فرماید: که روایات در این دو مسأله، متعارض یکدیگرند (و همین تعارض، منشأ اختلاف فتاوی شده) و آنچه از این روایات مختلفه استفاده می‌شود همان قولی است که مصتّف در این کتاب اختیار کرده که در هر دو تمام بخواند.

(ويستحب جبر كل مقصورة) - وقيل: كل صلاة تصلى سفرا - (بالتسبيحات الأربع: ثلاثين مرة) عقبها. والمروي التقييد. وقد روي استحباب فعلها عقب كل فريضة في جملة التعقيب، فاستحبابها عقب المقصورة يكون أكد.

وهل يتداخل الجبر والتعقيب، أم يستحب تكرارها؟ وجهان، أجودهما الأول، لتحقق الامتثال فيهما.

(ويستحب جبر كل مقصورة)... مستحب است بعد از هر نمازی که در سفر شکسته می شود (نماز ظهر و عصر و عشاء) سی بار تسبیحات اربع (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر) بگوید به عنوان جبران نمودن شکستگی آن.

بعضی گفته اند: که منحصر به نماز شکسته نیست بلکه بعد از هر نماز یومیه ای که در سفر می خواند (چه شکسته و چه غیر شکسته مثل مغرب و صبح) گفتن آن تسبیحات بعنوان جبران شکستگی نماز مستحب است زیرا نماز مسافر حتی غیر شکسته اش ناقص است فلذا احتیاج به جبران دارد.

شارح می فرماید که: در روایت، تقیید به نماز شکسته شده نه هر نمازی پس روایت، دلیل بر قول اول است نه قول دوم.

سپس شارح فرموده که در روایاتی که راجع به تعقیبات نماز است وارد شده که گفتن آن تسبیحات (سی بار) بعد از هر نماز واجب (چه در سفر و چه در غیر سفر و چه شکسته و چه غیر شکسته) بعنوان تعقیبات نماز، مستحب است.

بنابراین باید گفت که استحباب آن تسبیحات در نماز شکسته شدیدتر است زیرا در آن، هم بعنوان جبران شکستگی اش، مستحب است و هم بعنوان تعقیبات نماز. ترجمه و شرح عبارت: **ويستحب... یعنی مستحب است جبران (ناقصی) هر نماز شکسته (در سفر را یعنی نمازهای چهار رکعتی که در سفر شکسته می شوند) و**

بعضی گفته‌اند هر نمازی که در سفر خوانده می‌شود (چه شکسته و چه غیر شکسته) جبران شود به تسبیحات اربع، سی بار بعد از تمام شدن نماز. و در حدیثی که روایت شده نماز را تقیید کرده به شکسته (نه هر نماز در سفر پس قول آن بعضی فقهاء، مردود است به این حدیث).

**وقد رُوي استحباب... یعنی و به تحقیق روایت شده که مستحب است انجام آن تسبیحات بعد از هر نماز واجب در ضمن تعقیبات نماز (یعنی نیز بعنوان تعقیبات نماز، گفتن آن تسبیحات سی بار مستحب است) پس (طبق این روایت) استحباب آن تسبیحات بعد از نماز شکسته، موکد و شدید خواهد بود (زیرا هم بعنوان جبران شکستگی و هم بعنوان تعقیب، مستحب است اما در غیر نماز شکسته، تنها به عنوان تعقیب مستحب است).**

**وهل يتداخل الجبر والتعقيب... توضیح:** بعد از اینکه دانسته شد که گفتن سی بار تسبیحات در نماز شکسته، هم بعنوان جبران شکستگی مستحب است و هم بعنوان تعقیبات، حال می‌فرماید آیا می‌شود هر دو عنوان تداخل بکنند (یعنی یک سی بار به قصد هر دو عنوان، کافی باشد) یا اینکه مستحب است تکرار شود، یعنی دو سی بار بگوید، یکی را به عنوان جبر و دیگری را بعنوان تعقیبات نماز؟

دو احتمال است، شارح می‌فرماید احتمال اول نیکوست، زیرا به یک سی بار گفتن، هم عنوان جبران تحقق می‌یابد و هم عنوان تعقیب فلذا امثال امر استحبابی، حاصل می‌شود در هر دو.

**ترجمه عبارت: وهل يتداخل... یعنی آیا تداخل می‌کند عنوان جبر و عنوان تعقیب (در نماز شکسته، که بنابراین یک سی بار کافی است) یا اینکه مستحب است تکرار آن تسبیحات (که بنابراین، دو سی بار بگوید یکی بعنوان جبران و یکی**



بعنوان تعقیب) دو احتمال است، بهترین آن دو احتمال، احتمال اول است، زیرا (به یک سی بار گفتن آن تسبیحات) امثال (و اطاعت امر استجابی) تحقق می یابد در جبر و در تعقیب.

## فصل یازدهم

(الفصل الحادي عشر: في الجماعة وهي مستحبة في الفريضة) مطلقاً، (متأكدة في اليومية) حتى أن الصلاة الواحدة منها تعدل خمسا، أو سبعا وعشرين صلاة مع غير العالم، ومعه ألفاً. ولو وقعت في مسجد تضاعف بمضروب عدده في عددها، ففي الجامع مع غير العالم ألفان وسبعمائة، ومعه مائة ألف. وروي أن ذلك مع اتحاد المأموم، فلو تعدد تضاعف في كل واحد بقدر المجموع في سابقه إلى العشرة، ثم لا يحصيه إلا الله تعالى .

---

## نماز جماعت

(الفصل الحادي عشر: في الجماعة... توضيح: فصل يازدهم كه آخرين فصل از فصول يازده گانه كتاب الصلاة است در احكام نماز جماعت می باشد. جماعت خواندن در هر نماز واجبی، مستحب می باشد (چه یومیه و چه غیر یومیه) مخصوصاً در نماز یومیه كه استحباب جماعت در آن بیشتر است و فضیلت

آن بسیار است چنانکه در ثواب آن وارد شده که یک نماز یومیّه با جماعت، مساوی است ثوابش با ثواب بیست و پنج نماز فردای، و در روایت دیگر وارد شده که مساوی است با ثواب بیست و هفت نماز فردای.

این مقدار ثواب در صورتی است که با امام غیر عالم بخواند و اما اگر با امام عالم بخواند ثواب یک نماز مساوی با هزار نماز است.

همه اینها در صورتی است که جماعت در غیر مسجد بپا شود اما اگر جماعت در مسجد بپا شود ثواب چند برابر می شود به مقدار حاصل ضرب عدد ثواب مسجد در عدد ثواب جماعت، پس بنابراین اگر جماعت با امام غیر عالم که ثوابش بیست و هفت است در مسجد جامع بپا شود، آن ثواب ضرب در ثواب مسجد جامع که صد درجه ثواب است، می شود پس حاصل ضرب، دو هزار و هفتصد ثواب می شود.

و اگر جماعت با امام عالم در مسجد جامع بپا شود هزار ثواب که ثواب جماعت با عالم است ضرب در ثواب مسجد جامع می شود که حاصل ضرب صد هزار می شود. سپس شارح فرموده که: در بعضی روایات آمده است که آن مقدار ثواب در موردی است که مأموم یکی باشد و اما اگر مأمومین متعدد باشند به تعداد هر یک نفر که به آنها اضافه شود، عدد سابق دو برابر می شود تا تعدادشان به ده برسد مثلاً وقتی که ثواب جماعت یک مأموم با امام عالم صد هزار باشد، اگر مأموم دوم اضافه شود پس ثواب قبلی دو برابر می شود یعنی دویست هزار می شود و اگر مأموم سوم اضافه شود ثواب قبلی (دویست هزار) دو برابر می شود یعنی چهار صد هزار و اگر مأموم چهارم اضافه شود ثواب قبلی (چهار صد هزار) دو برابر می شود یعنی هشتصد هزار.

و بعد از آنکه تعداد مأمومین از ده نفر بگذرد ثواب جماعت را کسی غیر از خداوند

متعال، قادر بر شمارش نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل الحادٍ عشر...** یعنی فصل یازدهم در (بیان احکام) جماعت خواندن است و آن مستحب می باشد در نماز واجب چه یومیه و چه غیر یومیه (به استثنای نماز جمعه و نماز عید فطر و عید قربان که در صورتی که واجب باشند، جماعت در آنها واجب است چنانکه در پایین ذکر خواهد فرمود).

**متأکدة فی الیومیة...** یعنی براستحباب جماعت، تأکید و سفارش زیاد شده در خصوص نماز یومیه (و فضیلت جماعت در خصوص یومیه بسیار است) حتی اینکه (در روایات آمده است که) یک نماز از یومیه (در صورتی که با جماعت خوانده شود) ثوابش معادل با بیست و پنج و یا بیست و هفت نماز است و این در صورتی که جماعت با امام غیر عالم خوانده شود و اما با عالم، معادل با هزار نماز است و **عشرین** این کلمه عطف است هم به **خمساً** و هم به **سبعاً** یعنی **خمساً و عشرین** أو **سبعاً** و **عشرین**.

ناگفته نماند که این دو عدد را با - او - عطف کرده، زیرا در بعضی روایات، عدد اولی ذکر شده و در بعضی دیگر عدد دومی ذکر گردیده. **ومعه** یعنی مع **عالم ألفاً** یعنی **تعديل ألفاً** یعنی **ألف صلوة**.

**ولو وقعت فی مسجد...** یعنی اگر واقع شود جماعت در مسجد، ثوابش چند برابر می شود با مقدار حاصل ضرب عدد مسجد (یعنی عدد ثواب مسجد) در عدد جماعت (یعنی ثواب جماعت).

(ثواب مسجدها متفاوت است چنانکه در بحث مکان نمازگزار بیان شد، مثلاً ثواب مسجد جامع، صد درجه بود) پس ثواب نماز جماعت در مسجد جامع در صورتی که با امام غیر عالم باشد مساوی است با دو هزار و هفتصد نماز (و این حاصل ضرب بیست و هفت درجه ثواب جماعت با غیر عالم، در ثواب مسجد جامع است)

ومعه مائة ألف یعنی و (ثواب جماعت در مسجد جامع) با امام عالم، مساوی است با صد هزار نماز (و این حاصل ضرب هزار درجه ثواب جماعت با عالم است در ثواب مسجد جامع).

و زُوي إِنَّ ذَلِكَ... یعنی روایت شده که آن مقدار ثواب‌هایی که ذکر گردید در صورتی است که مأموم یک نفر باشد (یعنی جماعت پیا شود با امام و یک مأموم) پس اگر مأموم چند نفر شد چند برابر می شود ثواب در هر مأموم (یعنی هر مأمومی که اضافه شود، ثواب اضافه می شود) به اندازه ثوابی که جمع شده قبل از آن مأموم (و این ثواب به تعداد مأمومی که اضافه می شود زیادتر می گردد) تا برسند مأمومین به ده نفر سپس بعد از آن (هر مأمومی که اضافه شود) ثواب جماعت را کسی قادر بر شمارش نیست مگر خدا.

تضاعفَ جواب - فلو - می باشد في سابقه متعلق است به المجموع و ضمیر آن برای گردد به - واحد - .

و (واجبة في الجمعة، والعیدین) مع وجوبهما.

و (بدعة في النافلة) مطلقاً (إلا في الاستسقاء، والعیدین المندوبة، والغدير) في قول لم يجزم به المصنف إلا هنا، ونسبه في غيره إلى التقي. ولعل مأخذه شرعيتها في صلاة العید وأنه عید. (والإعادة) من الإمام، أو المأموم، أو هما وإن ترامت على الأقوى.

و (واجبة في الجمعة والعیدین)... توضیح: جماعت خواندن واجب است در نماز جمعه و در نماز عید فطر و عید قربان (در صورتی که این دو نماز عید، واجب باشند یعنی در زمان حضور امام عليه السلام و اما در صورت غایب بودن امام عليه السلام - مثل زمان ما - که آن دو نماز مستحب می شوند پس خواندن آنها با جماعت هم مستحب است نه واجب) و واجبة عطف است بر - مستحبة - مع وجوبهما قید است برای - عیدین - یعنی اگر عیدین واجب بوده باشند (و آن در صورتی است که شرایط وجوب، فراهم باشد که یکی از آن شرایط حضور امام عليه السلام است و اما در صورتی که مستحب باشند و آن در صورتی که شرایط وجوب فراهم نباشد یعنی مثلاً امام عليه السلام غائب باشد پس در این صورت با جماعت خواندن واجب نیست بلکه مستحب می باشد).

و بدعة في النافلة... توضیح: نماز مستحبی (نافله) را نمی شود با جماعت خواند

و بدعت است چه نافله یومیه و چه غیر یومیه مگر در چند نماز:

۱. نماز استسقاء یعنی نمازی که برای طلب باران خوانده می شود.

۲. نماز عیدین در صورتی که مستحب باشند (یعنی آن وقتی که شرایط وجوب

فراهم نباشد چنانکه در بالا گفتیم).

۳. نماز عید غدیر، البته این بنا بر قول بعضی می باشد که مصتّف در کتاب هایش به این قول جزم و یقین نکرده مگر در این کتاب اما در کتاب های دیگر نسبت داده آن را به ابوالصلاح التّقی الحلّبی.

شارح می فرماید: شاید دلیل جایز بودن جماعت در صلاة غدیر آن است که چون بطور کلی نماز عید را با جماعت خواندن جایز است و غدیر هم یکی از عیدهاست پس در آن هم جماعت جایز خواهد بود المندوبه صفت است برای - صلاة - مقدر که اضافه به عیدین شود، یعنی: و صلاة العیدین المندوبه مأخذه یعنی دلیل آن قول شرعیّتها یعنی جواز جماعت و انه یعنی غدیر.

۴. موردی که می خواهد نمازش را با جماعت اعاده کند که چنین اعاده مستحب است و با جماعت خواندن آن بدعت نیست. و مواردی که اعاده نماز مستحب است از این قرار است:

الف: امامی که نمازش را با جماعت خوانده سپس دسته دیگری وارد شوند و از او بخواهند که برای آنها امامت کند تا آنها نیز به فیض جماعت برسند، در اینجا برای امام مستحب است دوباره با آنها نماز جماعت بخواند.

ب: مأمومی که نمازش را با جماعت خوانده سپس ببیند نماز جماعت دیگری اقامه شد که از جهاتی مزیت و فضیلتش بیش از نماز جماعتی است که خوانده، در اینجا برای آن مأموم مستحب است دوباره با جماعت دوم نمازش را بخواند.

ج: امام و مأموم هر دو نمازشان را فردی خوانده اند مستحب است دوباره نمازشان را با جماعت بخوانند.

شارح می فرماید که: اعاده با جماعت مستحب است هر چند بار هم که بخواد اعاده کند و بدعت نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **والاعادة...** (عطف است بر سه نمازی که استثنا شد) یعنی و مگر در نمازی که (با جماعت) اعاده شود از امام و یا مأوم و یا هر دو (و اعاده نماز با جماعت مستحب است حتی) اگر چه متعدد و چند بار بشود آن اعاده (یعنی مثلاً با جماعت اعاده کند سپس با جماعت دیگر اعاده کند سپس با جماعت دیگر) **علی الأقوی** متعلق است به - وان ترامت - .



(ویدرکها) أي الرکعة (بإدراك الرکوع) بأن یجتمعاً فی حد الرکوع ولو قبل ذکر المأموم. أما إدراك الجماعة فسیأتی أنه یحصل بدون الرکوع. ولو شک فی إدراك حد الإجزاء لم یحتسب رکعة، لأصالة عدمه، فیتبعه فی السجود ثم یستأنف.

(ویدرکها) أي الرکعة... مسأله دیگری است، توضیحش اینکه: اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و تکبیر بگوید و برکوع امام برسد، آن رکعت برای او یک رکعت حساب می‌شود، و اگر به رکوع نرسید آن رکعت از او فوت شده. و مقصود از رسیدن به رکوع امام این است که او در همان حالی که امام در رکوع است به رکوع برود و هر دو در حد رکوع رفته، خم شده باشند گرچه مأموم یک لحظه قبل از گفتن ذکر رکوع، امام را درک کند.

پس درک رکعت با امام به این است که رکوع آن رکعت را با امام درک کند و گرنه آن رکعت برای او رکعت حساب نمی‌شود. و اما اگر بخواهد به ثواب جماعت برسد، بدون درک رکوع هم می‌تواند به ثواب جماعت برسد گرچه آن رکعت برای او رکعت حساب نمی‌شود، و این مسأله بعداً خواهد آمد. مثلاً اگر موقعی که امام سر از رکوع برداشت مأموم برسد چنانچه بخواهد بثواب جماعت برسد باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و سجود را با امام بجا آورد و سپس اگر چند رکعت امام باقی مانده باشد با او بایستد و دوباره نیت اقتدا کند از اول نماز و تکبیرة الاحرام بگوید و نماز را بخواند و این رکعت برای مأموم رکعت اول حساب می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ویدرکها**... یعنی مأموم درک رکعت را می‌کند به درک کردن رکوع (امام، و معنی درک رکوع): به اینکه امام و مأموم جمع شوند در حد کسی که رکوع رفته، گرچه (درک رکوع، یک لحظه) قبل از گفتن ذکر رکوع او (مأموم) باشد.

(این، حکم درک رکعت بود) و اما درک جماعت (یعنی فضیلت آن) پس بزودی خواهد آمد که درک فضیلت آن بدون درک رکوع هم حاصل می شود (چنانکه مثالش را زدیم).

**ولو شك في إدراك... توضیح:** اگر مأوم اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که برکوع امام رسید (که درک رکعت شده باشد) یا نرسید و درک رکعت نشده، نباید آن را رکعت حساب کند، زیرا اصل آن است که درک رکوع نکرده پس چنانچه اگر بخواهد به ثواب جماعت برسد (گرچه درک رکعت نکرده) باید همراه با امام به سجود رود و سپس با او بایستد و دوباره نیت اقتدا کند از اول نماز و تکبیر بگوید و نماز بخواند.

**ترجمه: ولو شك... یعنی** اگر چنانچه شک کند در اینکه آیا درک حد رکوع بنحوی که مجزی و کافی باشد (برای درک رکعت) را کرده یا نه؟ آن درک رکوع، رکعت حساب نمی شود، زیرا اصل آن است که درک آن حد را نکرده پس (حالا که رکعت برای او حساب نشد، مستحب است که) متابعت امام کند در سجود (و همراه با او سجود برود تا به فضیلت جماعت برسد) سپس (بعد از سجود که ایستاد) از سر بگیرد (نیت اقتدارا و تکبیر بگوید) الاجزاء به کسر همزه لم يُحتسب ضمیر مقدره به - إدراك - بر می گردد **عدم ادراک**.

(ويشترط: بلوغ الإمام) إلا أن يؤم مثله، أو في نافلة عند المصنف في «الدروس» وهو يتم مع كون صلاته شرعية لا تمرينية.

(وعقله) حالة الإمامة وإن عرض له الجنون في غيرها، كذي الأدوار على كراهة.

## شرایط امام جماعت

(ويشترط: بلوغ الإمام)... توضیح: در امام جماعت چند چیز شرط است:

### شرط اول

اینکه بالغ باشد پس صحیح نیست غیر بالغ برای بالغین امامت کند مگر در دو صورت:

۱. اینکه مأمومین هم غیر بالغ باشند که در این صورت بلوغ امام شرط نیست و غیر بالغ می تواند امامت کند.

۲. اینکه در نماز مستحبی غیر بالغ برای بالغین امامت کند چنانکه این صورت را مصنف در کتاب «دروس» فرموده.

شارح می فرماید که: این فرمایش مصنف در صورتی قابل قبول است که ما قائل شویم نماز غیر بالغ، شرعی است نه تمرینی.

توضیح اینکه: چون محل خلاف است بین فقهاء که آیا عبادات بچه غیر بالغ شرعی است (یعنی مستند به امر شایع است یعنی شایع امر استحبابی کرده به نماز خواندن صبی، فلذا بنابراین نمازی را که بچه می خواند می توان گفت صحیح است و ثواب بر آن داده می شود).

یا اینکه عبادات بچه غیر بالغ، شرعی نیست بلکه فقط تمرینی است و بجهت عادت کردن بر نماز است تا بعد از بالغ شدن برای او سخت نیاید فلذا بنابراین، نمازی را که بچه می خواند نه می توان گفت صحیح است و نه می توان گفت فاسد است.

دلیل قول اول این است که چون وقتی که شارع امر کرده پدران را به اینکه اولادشان را امر به نماز کنند و امر نمودن به امر به چیزی، امر به آن چیز است یعنی ظاهراً شارع مقدس آن نماز را از بچه می خواهد پس وقتی آن بچه نماز را بخواند نمازش مستند به امر شارع خواهد بود و صحیح است شرعاً.

و دلیل قول دوم آن است که شرط تکلیف، بلوغ است پس با عدم بلوغ، تکلیفی نیست پس عبادت بچه، مستند به تکلیف شارع نمی باشد.

پس از این مقدمه معلوم می شود که در صورتی غیر بالغ می تواند برای بالغ در نماز مستحبی، امامت کند که قائل شویم نماز غیر بالغ شرعی است تا بشود شرعاً حکم به صحت نماز او کنیم تا نماز مأمومین هم صحیح شود، زیرا اگر نماز امام صحیح نباشد نماز مأمومین هم صحیح نخواهد بود.

ولی اگر قائل به تمرینی بودن نماز غیر بالغ بشویم، حکم به صحت نماز او نمی توان کرد چنانکه دانسته شد پس نماز مأمومین هم صحیح نخواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط... شرط است بالغ بودن امام جماعت (پس اگر امام غیربالغ باشد جماعت صحیح نیست) مگر اینکه (غیربالغ) امامت کند برای مثل خودش (که غیربالغ است یعنی مأمومین نیز غیربالغ باشند) و یا (غیربالغ امامت کند برای بالغین) در نماز نافله (یعنی نماز مستحبی، آن مستحبی که جماعت در آن جایز است مثل آن چهار نمازی که سابقاً استثناء شد، نماز استسقاء و... و...) عند المصنّف في «الدروس» یعنی این صورت دومی که استثنا شد که غیربالغ می تواند در آن امامت کند، فتوای مصنّف در کتاب «دروس» است و هو یتیم... شارح می فرماید که حکم به امامت غیربالغ در نماز نافله، در صورتی تمام است که نماز غیربالغ، شرعی باشد نه تمرینی (چنانکه توضیحش دادیم).

## شرط دوم

(وعقله) حالة الإمامة... توضیح: شرط دوم امام جماعت آن است که در حال امامت، عاقل باشد گرچه در حالات دیگر، او را دیوانگی بگیرد مثل مجنون ادواری. چون جنون بردو قسم است: جنون دائمی، جنون ادواری. الف: جنون دائمی که آن را اِطْبَاقی (به کسر همزه) نیز گویند جنونی است که همیشه در شخص موجود است یعنی گاه موجود و گاه معدوم نمی شود که بحالت عادی عقل برگردد.

ب: جنون ادواری (به کسر همزه) جنونی است که همیشگی نیست بلکه هر چند زمانی برای مدتی مانند چندین ساعت یا چندین روز یا چندین ماه در شخص پیدا می شود و سپس بحالت عادی برمی گردد و عاقل می شود و این وضعیت تکرار می گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **وعقله...** یعنی (و نیز شرط است) عاقل بودن امام در حالت امامت اگرچه عارض شود او را دیوانگی در غیر حال امامت مثل صاحب جنون ادواری **علی کراهة** یعنی امامت مجنون ادواری مکروه است زیرا ممکن است در اثناء نماز جنون او را بگیرد.

(وعدالته): وهي ملكة نفسانية باعثة على ملازمة التقوى - التي هي القيام بالواجبات، وترك المنهيات الكبيرة مطلقا، والصغيرة مع الإصرار عليها - وملازمة المروءة التي هي اتباع محاسن العادات، واجتناب مساوئها، وما ينفر عنه من المباحات، ويؤذن بخسة النفس ودناءة الهمة.

## شرط سوم

(وعدالته)... توضیح: شرط سوم امام جماعت آن است که عادل باشد، و برای عدالت دو معنی مشهور است: یکی در مقابل فسق است، دوم در مقابل ظلم و جور است و در اینجا مقصود معنای اول است یعنی امام جماعت فاسق نباشد.

فقهاء در معنی این عدالت اقوال مختلف دارند و معنایی که شارح ذکر نموده یکی از آن اقوال است و ما بجهت طولانی نشدن کتاب از ذکر اقوال دیگر صرف نظر نمودیم. اینک توضیح قول شارح که می فرماید:

عدالت: حالتی است روحی که انسان را وادار می کند به اینکه همیشه با تقوی و با مروّت باشد.

تقوی: یعنی اینکه گرد انجام گناهان کبیره حتی یک دفعه نگردد و نیز گناهان صغیره از او بسیار صادر نشود.

مروّت: یعنی اینکه عادت ها و کردارهای نیک را دنبال کند و از عادت های بد کناره گیری نماید (مثل خوردن در کوچه و بازار و پادراز کردن بین مردم و بدن برهنه به بازار رفتن و حکایات خنده آور بسیار گفتن) و از کارهای مباحی که مردم از آن نفرت دارند دوری بجوید (مثل خوردن آب دماغ) و کاری که پستی طبع و همت را می رساند انجام ندهد (مثل بخل ورزیدن از دادن پول ناچیز اگر از او طلب کنند).

پس در نظر شارح، مقوم عدالت دو چیز است: تقوی و مروّت پس اگر یکی از آنها نباشد عدالت تحقق نمی‌یابد.

ولی بعضی از علماء مروّت را جزو معنی عدالت نمی‌دانند پس کسی که خلاف مروّت از او صادر شود از عدالت ساقط نمی‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وعدالته...** یعنی و (نیز شرط است) عادل بودن امام و آن عبارت است از ملکه‌ای نفسانی که وادارکننده است (انسان را) بر همیشه بودن با تقوی - که تقوی عبارت است از انجام واجبات و ترک گناهان کبیره مطلقاً (یعنی حتی یکدفعه هم انجام ندهد) و (ترک) گناهان صغیره با اصرار بر آن (یعنی بسیار انجام ندهد) و اما یکدفعه یا دودفعه انجام بدهد ضربه عدالت ندارد) **مَلَکة** (به فتح میم و لام و کاف) آن حالتی است روحی که در اثر تمرین و ممارست، در طبیعت انسان راسخ و جایگزین می‌شود و از بین نمی‌رود چنانکه سوره حمد برای انسان ملکه شده.

پس تا ملکه عدالت در انسان حاصل نشود عادل بر آن صدق نمی‌کند **نفسانیة** این صفت توضیحی و تأکید است برای ملکه، زیرا در معنای ملکه نفسانی بودن خوابیده است **التي هي** یعنی تقوی **مطلقاً** یعنی چه با اصرار و چه بدون اصرار یعنی نه یکبار انجام دهد و نه بسیار **والصغیره** در معنای گناهان کبیره و صغیره، خلاف بسیاری بین علماء واقع شده بعضی گفته‌اند: که کبیره گناهی است که در شرع مقدس حدی بر آن مقرر شده مثل زنا و دزدی. و بعضی گفته‌اند که: گناهی است که خدا وعده آتش بر آن کرده باشد، و چندین حدیث بر این قول دلالت دارد. و در بعض احادیث وارد شده که کبیره: هفت گناه است و در بعضی اینکه به هفتاد نزدیکتر است، و جمعی از فقهاء گفته‌اند که: هر گناهی کبیره است هر چند بعضی نسبت به



بعضی صغیره باشد مثل بوسیدن حرام که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت به نگاه به نامحرم از روی شهوت، و مثل غضب یک تومان نسبت به صد تومان.

مرحوم علامه مجلسی رحمته اللّٰه در معنای کبیره و صغیره تحقیقی در کتاب «حق الیقین» دارند هر که خواهد رجوع به فصل بیستم از آن کتاب نماید. *وملازمة المروة* (عطف است بر- ملازمة التقوی -) یعنی و نیز وادار کننده است بر اینکه همیشه با مروت باشد و (اصل معنای مروت، متصف بودن به آداب انسانیت و مردانگی است و در اینجا مقصود) عبارت است از متابعت و پیروی کردن عادات نیک و کناره گیری از عادات بد محاسن (به فتح میم و کسر سین) جمع حسن برخلاف قاعده *مساویها* ضمیر به عادات بر می گردد و «مساوی» به فتح میم جمع مساءة می باشد و *ماینفرعنه* عطف است بر- *مساویها* - یعنی و اجتناب از کارهای مباحی که مردم از آن دوری و نفرت می کنند *من المباحات* بیان می کند - *مائیئفر* - را و *ویؤذن بیخسة* ... (عطف است بر- *ینفر* - یعنی و مایؤذن ...) یعنی و اجتناب از کاری که کاشف از پستی سرشت و همت است.

وتعلم: بالاختبار المستفاد من التكرار المطلق على الخلق من التخلق، والطبع من التكلف غالباً. وبشهادة عدلين بها، وشياعها واقتهاء العدلين به في الصلاة بحيث يعلم ركونها إليه تزكية.

ولا يقدر المخالفة في الفروع، إلا أن تكون صلاته باطلة عند المأموم.

## راه دانستن عدالت

و تُعَلِّمُ: بالِإِخْتِبَارِ الْمُسْتَفَادِ... عدالت امام جماعت را از چهارراه می توان بدست آورد:

**اول:** به امتحان کردن او به واسطه اینکه با او زیاد معاشرت کند و پیوسته افعال و رفتار او را زیر نظر بگیرد که چنین معاشرت غالباً معلوم می کند که عدالت واقعاً طبیعت و ملکه اوست یا اینکه ظاهرسازی کرده.

**دوم:** به شهادت دو نفر عادل یعنی دو نفر عادل، عدالت او را تصدیق کنند.

**سوم:** به اینکه معروف باشد عدالت او بین مردم.

**چهارم:** به اینکه دو نفر عادل به او اقتدا کنند در نماز بطوری که معلوم باشد آنها از جهت منزه و پاکدامن دانستن او (یعنی از جهت عدالت او) به وی اطمینان و اعتماد نموده اند و اقتدا در نماز کرده اند نه بجهت دیگر، مثلاً اقتداء آنها بجهت ریاء و یا تقیه و یا منافع دنیوی نیست، زیرا چه بسا ممکن است انسان اقتدا به کسی کند بجهت منافع مادی که از او دارد و یا بجهت ترس از قدرت او و حال آنکه در واقع او را عادل نمی داند.

ترجمه و شرح عبارت: و تُعَلِّمُ بِالِإِخْتِبَارِ... یعنی و شناخته می شود عدالت (به چهارراه، یکی) به واسطه امتحان کردنی که از تکرار (معاشرت و مصاحبت، و دیدن

رفتار او مکرر) استفاده شود **المُطَّلِع**... یعنی تکرار معاشرت، آگاه کننده است انسان را بر (باطن حال امام جماعت یعنی تمییز می دهد) خُلُق را از تَخَلُّق (یعنی معلوم می کند که آیا رفتار ظاهراً صلاح او حقیقت دارد و واقعاً خلق و صفت روحی اوست یا اینکه تخلق است و خود را در ظاهر برای فریب دادن مردم به آن خوی و صفت آراسته است) **والطبع**... (عطف است بر- الخلق - یعنی والمطلع علی الطبع... یعنی و آگاه کننده و تمییز دهنده است طبیعت را از تکلف (یعنی آن امتحان، معلوم می کند که رفتار ظاهراً صلاح وی، طبیعی اوست یا اینکه خود را در ظاهر به زحمت و ادار بر آن رفتار فریبنده کرده است) غالباً (قید است بر- المطلاع -) یعنی چنین امتحانی غالباً حقیقت حال را نشان می دهد ولی حتمی و قطعی نیست و بشهادة... عطف است بر- بالاختبار- و این راه دوم شناخت عدالت امام است بها به عدالت و شیاعها این راه سوم شناخت عدالت است.

**و إقتداء العدلین**... یعنی و باقتداء... این راه چهارم شناخت عدالت است به یعنی به امام جماعت تزکیه منصوب است بنابراینکه تمییز است برای - رکون - یعنی بطوری که معلوم باشد اعتماد آن دو عادل به امام از جهت تزکیه و عادل دانستن امام است نه از جهت دیگر، پس به این طریق، عدالت امام معلوم می گردد.

ناگفته نماند که در عبارت، احتمال دارد کلمه - اقتداء - مبتدا باشد و تزکیه - مرفوع خوانده شود که خبر آن باشد یعنی واقتداء آنچنانی، تزکیه امام جماعت است (یعنی تصدیق عملی عدالت امام است همانطوری که شهادت دادن دو عادل، تصدیق قولی عدالت امام است).

**ولا یقدح المخالفة**... مطلب دیگری است توضیحش اینکه: بعد از آنکه معلوم شد امام عادل است، می توان به او اقتدا کرد و اگر چنانچه امام در بعض فروع

ومسائل نماز که اجماعی فقهاء نیست نظرش با نظر مأموم مخالفت داشت ضرری به عدالت امام و به صحت امامت وی نمی‌رساند، مگر در یک صورت، و آن در جایی که نماز امام به سبب آن مخالفت رأی، پیش مأموم باطل باشد مثل اینکه امام سوره را در نماز واجب نمی‌داند ولی مأموم آن را واجب می‌داند در این صورت مأموم نمی‌تواند اقتدا به او کند زیرا او معتقد است که نماز امام باطل است.

وكان عليه أن يذكر اشتراط طهارة مولد الإمام، فإنه شرط إجماعاً، كما ادعاه في «الذكري»، فلا تصح إمامة ولد الزنا وإن كان عادلاً أما ولد الشبهة ومن تناله الألسن من غير تحقيق فلا.

وكان عليه أن يذكر... توضیح: در امام جماعت یک چیز دیگری شرط است که مصتّف آن را ذکر نکرده و می بایست ذکر می کرد زیرا همه فقهاء آن را شرط دانسته اند و آن اینکه امام حلال زاده باشد پس بنابراین صحیح نیست زنا زاده امامت کند گرچه عادل هم بوده باشد ولی ولد شبهه (که معنایش را در ذیل توضیح خواهیم داد) و یا کسی که بر سر زبان های مردم معروف است که زنا زاده است اما شرع مقدس پدر او را معلوم کرده مانعی نیست امامت کند در صورتی که عادل باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وكان عليه...** یعنی بر مصتّف لازم بود اینکه ذکر کند شرط بودن طهارت مولد امام را (یعنی حلال زاده بودن) زیرا آن، شرط است به اجماع فقهاء چنانکه این اجماع را مصتّف در کتاب «ذکری» ادعا نموده پس (روی آن شرط) صحیح نیست امامت کردن ولد زنا گرچه عادل باشد.

**أما ولد الشبهة...** در اینجا توضیح مختصری راجع به ولد شبهه بدیم:

شبهه عبارت از تصور برخلاف حقیقت است، اگر چنانچه نزدیکی مرد با زن به شبهه باشد، یعنی: اینکه مردی با زنی با اعتقاد وجود رابطه زوجیت نزدیکی کند و حال آنکه در حقیقت رابطه مزبور موجود نباشد، بچه ای که در اثر نزدیکی به شبهه متولد شود، ولد شبهه نامیده می شود.

شبهه یا تصور خلاف حقیقت به یکی از دو طریق حاصل می شود:

۱. شبهه حکمیه، یعنی در موردی که تصور برخلاف حقیقت در اثر جهل به حکم شرعی باشد مانند آنکه مردی بتصور آنکه رضایت زن کافی برای ایجاد نکاح است و احتیاج به چیزیکه دلالت بر آن کند ندارد با او ازدواج بنماید.

۲. شبهه موضوعیه: یعنی در موردی که تصور برخلاف حقیقت در اثر جهل به مصداق موضوع حکم باشد مانند آنکه کسی با زنی که در عده است به تصور آنکه عده اش تمام شده است ازدواج نماید، در فرض مزبور مرد با آنکه می داند نکاح با زنی که در عده می باشد باطل است، در وضعیت این زن اشتباه نموده و نمی داند که او در عده می باشد و او را بلامانع تصور کرده است.

در هر یک از دو مورد (شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه) هرگاه زن و مرد با یکدیگر نزدیکی کنند و طفلی به وجود آید طفل مزبور ولد شبهه است و منتسب به کسی است که در شبهه بوده است. بنابراین در صورتیکه هر یک از زن و مرد بشبهه نزدیکی نمایند (یعنی جاهل باشند به آنکه رابطه زوجیت بین آنان موجود نیست) و از آنان طفلی به وجود آید آن طفل نسبت به پدر و مادر، شبهه است.

و هرگاه یکی از زن و مرد به شبهه نزدیکی کرده و دیگری عالم بوده که رابطه زوجیت موجود نیست طفل متولد از آنان نسبت به کسی که جاهل بوده شبهه و نسبت به دیگری زنا خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: اما ولد شبهه و نیز کسی که به زبان های مردم است (به اینکه او ولد زناست) بدون تحقیق (یعنی بدون اینکه حقیقتاً ثابت شده باشد ولد زنا بودنش) فلا جواب اما است یعنی مانعی نیست زمامت او.

(وذكوريته) إن كان المأمون ذكراً أو خنثى.

(وتؤم المرأة مثلها) و (لا) تؤم (ذكراً، ولا خنثى) لاحتمال ذكوريته (ولا تؤم الخنثى غير المرأة) لاحتمال أنوثيته وذكورية المأموم لو كان خنثى.

## شرط چهارم

(وذكوريته)... شرط چهارم امام جماعت آن است که در صورتی که مأمومین مذکر و یا خنثی باشند باید امام مرد باشد و **تؤم المرأة مثلها** یعنی زن می تواند امامت کند برای مثل خودش یعنی برای مأمومی که زن باشد و **لا يؤم ذكراً ولی صحیح نیست** زن امامت کند برای مأمومی که مرد است و نیز برای مأموم خنثی زیرا ممکن است خنثی در واقع، مرد بوده باشد و گفتیم که زن نمی تواند برای مرد امامت کند **لا احتمال** علت است برای - ولا خنثی - **ولا تؤم الخنثى غير المرأة** همچنین صحیح نیست خنثی امامت کند برای مأمومین غیر زن یعنی نه برای مأموم مرد و نه برای مأموم خنثی.

دلیل اینکه خنثی برای مأموم مرد نمی تواند امامت کند این است که زیرا احتمال دارد خنثی که امام شده در واقع زن بوده باشد پس صحیح نیست امامت کند برای مأموم مرد.

و دلیل اینکه خنثی برای مأموم خنثی نمی تواند امامت کند این است که احتمال دارد این مأموم در واقع مرد باشد و امامی که خنثی است در واقع زن باشد و **ذكورية المأموم** یعنی و احتمال ذكورية المأموم. **لو كان خنثى ضمير مقدر در - كان - برمی گردد** به - مأموم - .

(ولا تصح مع) جسم (حائل بین الإمام والمأموم) يمنع المشاهدة أجمع في سائر الأحوال للإمام، أو من يشاهده من المأمومين ولو بوسائط منهم، فلو شاهد بعضه في بعضها كفى، كما لا تمنع حيلولة الظلمة والعمى. (إلا في المرأة خلف الرجل) فلا يمنع الحائل مطلقاً مع علمها بأفعاله التي حتى يجب فيها المتابعة.

## شرایط جماعت

### شرط اول

(ولا تصح مع) جسم (حائل)... توضیح: در صحت انعقاد جماعت چند چیز شرط است:

شرط اول اینکه بین امام و مأموم و همچنین بینی مأموم و مأموم دیگر که واسطه بین مأموم و امام است حائلی نباشد یعنی چیزی که مانع از دیدن در تمام حالات نماز می شود نباشد (مانند پرده یا دیوار و امثال آنها) بلکه باید ولو در بعض حالات یا امام را ببیند و یا مأمومی که واسطه بین امام و مأموم دیگر است گرچه چند واسطه باشد چنانکه در جماعتی که صف های متعدد دارد که مأموم هر صف عقب، مأموم صف جلویش را می بیند تا می رسد به صف اول که مأموم آن صف، امام را می بیند. بنابراین اگر در تمام احوال نماز، چنین مانعی باشد جماعت صحیح نیست اما اگر میان امام و مأموم و همچنین میان مأموم و مأموم دیگر که واسطه اتصال است، جسمی باشد که مانع دیدن نیست مثل شیشه که در تمام احوال، امام دیده شود و یا اگر جسمی باشد که مانع از دیدن کلی در تمام احوال نباشد بلکه مانع از دیدن در بعضی احوال باشد مثل پرده و دیوار کوتاه که در حال ایستادن، بعضی اعضاء امام



(مثلاً نیمه بدن او را) ببیند و در حال نشسته نبیند و یا به عکس خلاصه اینکه چنین مانعی، اشکال ندارد.

همچنانکه اگر مانعی از دیدن باشد که جسم نیست مثل تاریکی و کوری، نیز چنین مانعی ضرری به جماعت ندارد بشرط اینکه مأموم در تاریکی مثلاً بداند انتقالات امام را در رکوع و سجود و کارهای دیگر نماز که متابعت در آنها واجب است. ترجمه و شرح عبارت: **ولا تصح...** یعنی صحیح نیست جماعت با (وجود) جسمی (مثل دیوار و پرده) که فاصله شود بین امام و مأموم (و یا بین این مأموم و مأموم دیگری که در صف جلو است) بطوری که آن جسم مانع می شود (مأموم را) از دیدن تمام (بنحوی که نبیند) در همه حالات نماز (هیچ عضوی از) امام را و یا (نبیند هیچ عضوی از مأموم دیگری را که (در صف جلو است و) می بیند امام را گرچه (دیدن او امام را) به چند واسطه از مأمومین باشد (به این معنی که مأموم صف آخر مأموم صف جلورا ببیند تا برسد به صف اول که امام را می بیند).

مع جسم این قید خارج می کند مثل تاریکی و کوری را که مانع از دیدن است اما جسم نیست پس این دو چیز ضرری به جماعت ندارند چنانکه شارح در پایین خواهد نمود و ما در بالا ذکرش کردیم.

**یمنع المشاهدة** یعنی اینکه آن حائل، مانع از دیدن شود پس جسمی که مانع از مشاهده نشود ضرری به جماعت نمی رساند مثل شیشه چنانکه سابقاً ذکر کردیم **أجمع ظاهراً** مقصود آن است که مانع از دیدن تمام امام باشد که هیچ عضوی از امام را نبیند سائر سائر در لغت، هم به معنای باقی آمده و هم به معنای جمیع، و در اینجا مقصود معنای دوم است **للإمام** لام تقویت است و متعلق می باشد به - مشاهده - **أو من عطف است بر - امام -** **یشاهده** ضمیر به - امام - بر می گردد **من المأمومین**

بیان است برای - من - یعنی مأمومی که می‌بیند امام را منهم از مأمومین فلو شاهد... یعنی پس اگر مأموم ببیند بعض امام را در بعض حالات نماز (مثل اینکه پرده یا دیوار کوتاهی است که در حال ایستادن می‌بیند نیمه بدن امام را) کافی است (در صحت انعقاد جماعت).

کمالاً یمنع... توضیح: سابقاً شارح در عبارت به واسطه کلمه - جسم - اشاره نمودند به اینکه آن حائلی مانع از صحت جماعت است که جسم باشد پس بنابراین حائلی که جسم نباشد و مانع از دیدن شود مثل تاریکی و کوری مأموم، ضرری به جماعت ندارد.

ترجمه عبارت: همانطوری که مانع نمی‌شود (از صحت جماعت) فاصله شدن (غیر جسم مثل) تاریکی یا کوری (مأموم).

إلا في المرأة خلف الرجل... جسم حائل در تمام موارد مانع از صحت جماعت است مگر در مأمومی که زن باشد که صحیح است اقتدا کند از پشت پرده به امام مرد و این پرده مانع جماعت نسبت به او نیست مطلقاً چه اینکه مانع از دیدن در همه حالات باشد و چه در بعضی حالات مع علمها بأفعاله... یعنی آن حائل، مانع نمی‌شود بشرط اینکه زن از پشت آن حائل بداند انتقالات امام را در افعال نماز، آن افعالی که باید در آنها متابعت امام کند مثل رکوع و سجود (چنانکه به واسطه صدای تکبیرگو، علم به انتقال امام از فعلی به فعل دیگر نماز پیدا می‌نماید علمها علم زن بأفعاله أفعال امام (در نماز).

(ولا مع کون الإمام أعلى) من المأموم (بالمعتد) به عرفا في المشهور، وقدره في «الدروس» بما لا يتخطى، وقيل: بشبر، ولا يضر علو المأموم مطلقا ما لم يؤد إلى البعد المفرط، ولو كانت الأرض منحدره اغتفر فيهما.

ولم يذكر اشتراط عدم تقدم المأموم، ولا بد منه. والمعتبر فيه العقب قائما، والمقعد - هو الألية - جالسا، والجنب نائما.

## شرط دوم

ولا مع کون الامام... توضیح: شرط دوم جماعت آن است که محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن مأموم نباشد.

در اندازه بلندی، محل خلاف است. مصتّف در اینجا فرموده میزان در بلندی، نظر عرف است که عرف مردم بگوید این محل بلند است، زیرا شارع مقدس در این مسأله، حد بلندی را تعیین نکرده و در هر موضوعی که شارع آن را تعیین نکرده باشد باید رجوع به نظر عرف مردم کرد.

ولی مصتّف در کتاب «دروس»، حد بلندی را تعیین کرده به اندازه‌ای که به فاصله یک گام نرسد پس اگر کمتر از یک گام، بلندیش باشد اشکال ندارد. و بعضی دیگر حد آن را به اندازه یک وجب تعیین نموده‌اند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا مع کون الإمام... یعنی** و نیز صحیح نیست جماعت، با بودن (محل ایستادن) امام بلندتر از (محل ایستادن) مأموم به مقدار بلندی که عرفاً به آن اعتنا می‌شود (پس اگر محل امام به آن مقدار بلندتر باشد، جماعت باطل است و منعقد نیست) **في المشهور** احتمال دارد متعلق به اصل مسأله باشد یعنی حکمی

که در عبارت مصتّف ذکر گردید فتوای مشهور است، و احتمال دارد متعلق به عرفاً باشد یعنی مشهور گفته اند که میزان در بلندی نظر عرف است.

**وقدّره...** یعنی و تعیین کرده حد بلندی را مصتّف در کتاب «دروس» به حدی که به مقدار یک گام نرسد (یعنی باید بلندی از یک گام تجاوز نکند) و بعضی فقهاء (حد بلندی را تعیین کرده اند) به اندازه یک وجب (یعنی به اندازه یک وجب نباشد).

**ولا یضّر علو المأموم...** توضیح: بلندی محل ایستادن مأموم از محل ایستادن امام اشکال ندارد چه اینکه بلندی به اندازه معتد به عرفی باشد و چه کمتر، و چه اینکه به اندازه یک گام برسد یا کمتر.

البته بشرط اینکه آنقدر بلند نباشد که مأموم از امام دور واقع شود که بگویند آنها اجتماع نکرده اند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یضّر**.. یعنی و ضرر ندارد به (صحت انعقاد جماعت) بلند بودن جای مأموم مطلقاً، البته تا جایی که بلندی نرسد به حد دوری (مأموم از امام) بیش از حد معمول.

**ولو كانت الارض منحدرة...** توضیح: تمام آنچه مذکور شد مربوط به زمین مسطح بود که طرف بلندی امام مانند سکو باشد، و اما اگر زمین سرراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد و مأموم در طرف پائین تر، اشکالی ندارد، و همچنین اگر مأموم در طرف بلندی باشد و امام در طرف پایین بطوری که فرضاً اگر زمین مسطح بود، آن بلندی مأموم در حد افراط محسوب بود، اشکالی ندارد و جماعت صحیح است.

ترجمه عبارت: **ولو كانت**.. یعنی و اگر چنانچه زمین، سرراشیب بود بخشیده شده بلندی محل هم در امام و هم در مأموم.

## شرط سوم

ولم یذکر اشتراط عدم تقدّم... توضیح: در صحت جماعت، چیز سومی شرط است که مصتّف آن را ذکر نکرده و می‌بایست شرط شود و آن اینکه مأموم جلوتر از امام نایستد پس در صورتی که هر دو (امام و مأموم) ایستاده جماعت بخوانند میزان در تقدّم، پاشنه پا است یعنی باید پاشنه پای مأموم جلوتر از پاشنه پای امام نباشد. و در صورتی که آنها نشسته جماعت بخوانند (چون مریضند مثلاً) میزان در تقدّم، باسن است یعنی باید باسن مأموم جلوتر از باسن امام نباشد.

و در صورتی که خوابیده جماعت بخوانند (به پهلو یا به قفا، بجهت شدت مرض) میزان در تقدّم، پهلو مأموم است یعنی باید پهلو مأموم جلوتر از پهلو امام نباشد.

ترجمه و شرح عبارت: ولم یذکر... یعنی و ذکر نمود مصتّف، شرط بودن اینکه مقدم نشود مأموم (بر امام) - در حالی که این شرط باید بشود - عدم تقدّم المأموم شارح در کتب دیگرش فرموده: از اینکه شرط شد جلوتر نباشد معلوم می‌شود که اگر مساوی و در ردیف هم بایستند اشکالی ندارد و فتوای مشهور هم همین است پس در تساوی هم باید گفت میزان در حال ایستاده، پاشنه پای آنهاست که مساوی باشد و میزان در حال نشسته، تساوی باسن آنهاست و میزان در حال خوابیده تساوی پهلو آنهاست.

والمعتبر فیه... یعنی میزان در تقدّم، پاشنه پا است در صورتی که ایستاده جماعت بخوانند العقب به فتح عین و کسراف است و المقعد عطف است بر - العقب - یعنی و میزان، نشیمنگاه است - که مقصود در اینجا باسن می‌باشد - در صورتی که نشسته جماعت بخوانند و الجنب نیز عطف است بر - العقب - یعنی و

میزان، پهلو است در صورتی که خوابیده جماعت بخوانند. و جنب به فتح جیم و سکون نون است.

(وتكره القراءة) من المأموم (خلفه في الجهرية) التي يسمعها ولو همهمة (لا في السرية، ولو لم يسمع ولو همهمة) وهي: الصوت الخفي من غير تفصيل الحروف (في الجهرية قرأ) المأموم الحمد سرا (مستحبا) هذا هو أحد الأقوال في المسألة.

أما ترك القراءة في الجهرية المسموعة فعليه الكل، لكن على وجه الكراهة عند الأكثر، والتحریم عند بعض، للأمر بالإنصات لسامع القرآن، وأما مع عدم سماعها - وإن قل - فالمشهور الاستحباب في أوليها. والأجود إلحاق أخريها بهما. وقيل: تلحقان بالسرية.

وأما السرية فالمشهور كراهة القراءة فيها، وهو اختيار المصنف في سائر كتبه، ولكنه هنا ذهب إلى عدم الكراهة. والأجود المشهور.

ومن الأصحاب من أسقط القراءة وجوبا أو استحبابا مطلقا، وهو أحوط. وقد روى زرارة في الصحيح عن الباقر عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: من قرأ خلف إمام يأتيه به بعث على غير الفطرة.

## احكام جماعت

(وتكره القراءة)... توضيح: اگر مأموم در رکعت اول و دوم نمازهای که بلند خوانده می شود (صبح و مغرب و عشاء) صدای حمد و سوره امام را بشنود گرچه صدای ضعیف او را که حروف و کلمات را تشخیص ندهد باشد، در این صورت مکروه است مأموم حمد و سوره بخواند. و اگر صدای امام حتی صدای ضعیفش را نشنود مستحب است حمد را بخواند ولی آهسته.

و اما در نمازهایی که آهسته خوانده می شود (ظهر و عصر) مکروه نیست حمد و

سوره بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وتکره...** توضیح: مکروه است قرائت حمد و سوره از مأوم پشت سر امام در نمازهای جهری که (بلند خوانده می شود) و مأوم آن را می شنود گرچه (بجهت واقع شدن مأوم در صف آخر) مهمه ای فقط بشنود (یعنی صدای خفیفی از امام بشنود اما تشخیص حروف قرائتش را نمی دهد) **لافي السريّة** یعنی اما مکروه نیست قرائت خواندن مأوم در نمازهای سری (که آهسته خوانده می شود مثل ظهر و عصر).

**ولولم يسمع...** (لو- شرطیه است و جواب آن -قرأ- می باشد) یعنی اگر چنانچه نشنود (مأوم، صدای قرائت امام را) حتی مهمه اش - که عبارت است از صدای ضعیف بدون تشخیص دادن حروف از یکدیگر - در نمازهای جهری، مستحب است بخواند مأوم، حمد تنها را آهسته مستحباً تمییز است از قرات.

**هذا هو أحد الأقوال...** توضیح: این حکمی که مصنف در عبارت ذکر نموده یکی از اقوالی است که در این مسأله می باشد.

شارح تفصیل بعضی اقوال را می دهد و اشاره به دلیل بعضی آنها می نماید و می فرماید:

ترك قرائت حمد و سوره در نمازهای جهری که مأوم صدای امام را بشنود، فتوای تمام فقهاست، نهایت اینکه بیشتر می گویند که اگر بخواند مکروه است (پس ترکش مستحب می شود) چنانکه در عبارت مصنف بود. و بعضی می گویند که اگر بخواند حرام است (پس ترکش واجب می شود) و دلیل این قول، آیه قرآن است که می فرماید: **﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾** یعنی هرگاه خوانده شود قرآن گوش فرا دهید به آن و خاموش باشید تا آنکه شما بخشیده شوید.



پس در این آیه، امر شده به اینکه کسی که قرآن می‌شنود خاموش باشد و ظاهر امر، وجوب است پس خاموش بودن واجب، و خواندن قرائت حرام است. و اما در صورتی که مأموم صدای امام را نشنود حتی هممه او را، مشهور آن است که در دو رکعت اول و دوم خواندن حمد آهسته مستحب است چنانکه در عبارت مصتّف بود.

شارح می‌فرماید که: بهتر آن است که بگوئیم در دو رکعت سوم و چهارم هم مستحب است حمد بخواند به جای تسبیحات. و بعضی گفته‌اند که آن دو رکعت، ملحق به نمازهای سری هستند که مشهور می‌گویند مکروه است قرائت در آنها.

ترجمه و شرح عبارت: *أما ترك القراءة...* یعنی اما ترک قرائت (حمد و سوره) در نمازهای جهری که شنیده شود پس بر آن است (نظر) تمام فقهاء ولی (دو دسته شده‌اند، بعضی بر آنند که خواندن قرائت) بوجه کراهت است و این پیش اکثر فقهاء است و (بعضی دیگر بر آنند که خواندن قرائت) بوجه حرمت است و این نزد بعضی فقهاء است، زیرا امر به خاموش بودن شده برای شنونده قرآن.

و اما در صورت نشنیدن قرائت امام حتی سماع قلیل او را (یعنی هممه او) پس مشهور، استحباب قرائت حمد است در دو رکعت اول نماز جهریه. و بهتر آن است که ملحق شود دو رکعت آخر به دو رکعت اول (یعنی در دو رکعت آخر هم قرائت حمد مستحب باشد) و بعضی گفته‌اند که دو رکعت آخر ملحق می‌باشند به نماز سری (که حکمش هم اکنون بیان می‌شود).

*وأما السريّة فالمشهور...* یعنی و اما نمازهای سری (ظهر و عصر) پس مشهور کراهت قرائت حمد و سوره است در آن نمازها و همین قول اختیار مصتّف است در باقی کتابهایش ولی در این کتاب (لمعه) رفته است به سوی عدم کراهت (زیرا فرمود:

الالسرّیة - که این استثناء است از «تکره» و نتیجه استثناء، اثبات عدم کراهت است در آن نمازهای سری).

شارح می‌فرماید: بهتر همان قول مشهور است.

**ومن الأصحاب...** توضیح: بعضی از فقهاء گفته‌اند که چه در نمازهای جهری و چه در نمازهای سری، ترک قرائت واجب است یعنی خواندنش حرام است. و بعضی دیگر گفته‌اند در همه آنها ترک قرائت مستحب است یعنی خواندنش مکروه است. شارح می‌فرماید که این دو قول موافق احتیاط است چنانکه در روایتی امام باقر علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌فرماید که آن حضرت همواره می‌فرمود: کسی که عقب امام جماعتی که اقتدا به وی نموده، قرائت بخواند روز قیامت محشور می‌شود به غیر فطرت اسلام<sup>۱</sup>.

ترجمه و شرح عبارت: **ومن الأصحاب...** یعنی و از اصحاب امامیه، بعضی ساقط کرده قرائت را بطور وجوب (یعنی گفته است که واجب است ترک قرائت) و (بعضی دیگر ساقط کرده قرائت را) بطور استحباب (یعنی قائل شده به استحباب ترک قرائت) **مطلقاً** چه در نمازهای جهری و چه سری و چه در دو رکعت اول یا در دو رکعت دیگر و هوأحوط این نظر شارح است یعنی سقوط قرائت، موافق احتیاط است و قدروی... از این روایت، وجه احوط بودن آن قول، ظاهر می‌شود **فی الصحیح** یعنی در خبر صحیح.

<sup>۱</sup> کافی، ج ۳، ص ۳۷۷ و من لایحضر، ج ۱، ص ۳۹۰ و تهذیب، ج ۳، ص ۲۶۹.

(وتجب) على المأموم (نية الائتتمام بـ) الإمام (المعين) بالاسم أو الصفة، أو القصد الذهني. فلو أخل بها، أو اقتدى بأحد هذين، أو بهما وإن اتفقا فعلا لم يصح. ولو أخطأ تعيينه بطلت وإن كان أهلا لها. أما الإمام فلا تجب عليه نية الإمامة، إلا أن تجب الجماعة - كالجمعة - في قول، نعم يستحب. ولو حضر المأموم في أثناء صلاته نواها بقلبه متقربا.

(وتجب) على المأموم (نية الأتمام)... توضیح: یکی از احکام جماعت این است که بر مأموم واجب است نیت اقتدا کند پس اگر نیت اقتدا نکند و تمام واجبات و شرایط نماز را بجا آورد، جماعت صحیح نخواهد بود و ثواب جماعت به او داده نمی شود البته نمازش هم باطل نیست بلکه حکم او حکم فرادی می باشد گرچه افعالش بمتابعت و همراه امام بوده و اما اگر چنانچه قرائت را ترک کرده بود عمداً و یا جهلاً، نمازش هم باطل است چنانکه جماعت باطل شده.

و باید امام را معین کند، و تعیین نمودن امام یا به این است که بداند اسم او را و یا بداند صفت او را بطوری که جهالت را برطرف کند و یا اینکه در ذهن او را قصد نماید مثل اینکه نیت کند اقتدا می کنم به این امام جماعت حاضر (گرچه اسم یا صفت او را نداند ولی می داند که این امام حاضر، جامع شرایط امامت هست).

پس اگر امام را معین نکند بلکه اقتدا کند بدون تعیین به یکی از این دو امام حاضر، جماعت او صحیح نخواهد بود.

و همچنین اگر اقتدا کند به هر دو با هم، جماعت صحیح نیست اگرچه آن دو امام در افعال نماز مقارن یکدیگر مشغول باشند به اینکه هر دو با هم تکبیر بگویند و با هم به رکوع بروند و همچنین بقیه کارهای نماز را.

ترجمه و شرح عبارت: **وتجب...** واجب است بر مأموم، اینکه نیت اقتدا کند (آن هم نیت اقتدا) به یک امامی که معین باشد به اسم یا به صفت یا به قصد ذهنی (و خلاصه به هر چیزی که رافع جهالت از امام باشد و تعیین کننده باشد) پس بنابراین اگر مأموم اخلال رساند به نیت اقتدا (یعنی نیت اقتدا نکند) یا (اینکه نیت اقتدا بکند اما تعیین نکند امام را مثل) اینکه اقتدا کند به یکی از این دو امام حاضر و یا اقتدا کند به هر دو امام با هم گرچه آن دوازده جهت فعل (یعنی در افعال نماز) متفق و مقارن انجام دهند **وإن إتفقاً...** إن وصلیه است **لم یصح جواب** - لو - است. و ضمیر مقدر در - یصح - برمی گردد به - ائتمام - اگر «یصح» بصیغه مضارع مذکروبده باشد، و اما اگر بصیغه مضارع مؤنث باشد ضمیر آن به جماعت برمی گردد.

**ولو أخطأ تعیینه...** فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر چنانچه امام را معین کند اما خطا در تعیین آن نماید مثل اینکه به گمان اینکه امام، زید است اقتدا کند بعد معلوم شود که امام عمرو بوده، در این صورت نیز جماعتش باطل است گرچه آن امام دیگر - عمرو - هم شایستگی و شرایط امامت (مثلاً عدالت) را داشته باشد ولی چون آن مأموم قصد این امام نکرده و آنکه را قصد کرده بوده، اقتدا به آن نکرده فلذا جماعت صحیح نیست.

ترجمه: و اگر خطا کند مأموم در تعیین امام، نمازش باطل است گرچه (امام حضری که مقصود او نبوده) شایستگی برای امامت داشته باشد.

**أما الإمام فلا یجب...** توضیح: آنچه گفته شد وظیفه مأموم بود و حالا آیا بر امام هم واجب است نیت امامت کند یا نه؟ شارح می فرماید واجب نیست مگر در نمازی که جماعت خواندن آن شرط است مثل نماز جمعه زیرا شرط این نماز، با جماعت

خواندن است و فرادی صحیح نیست. پس در این نماز به رأی بعضی فقهاء باید امام نیت امامت کند.

سپس شارح می‌فرماید: آری مستحب است در هر نماز جماعت، نیت امامت کند تا یقیناً ثواب جماعت به او هم داده شود، زیرا اگر نیت امامت نکند احتمال دارد ثواب جماعت به او داده نشود، چون روایات متعدد هست به این مضمون که بدون نیت، ثواب بر چیزی داده نمی‌شود.

**فی قول متعلق است به حکمی که از استثناء استفاده می‌شود یعنی اینکه در آن صورتی که جماعت واجب است، نیت امام واجب است بقول بعضی از فقهاء.**  
**ولو حضر المأموم في أثناء...** توضیح: گفته شد که برای امام، نیت امامت مستحب است، فرقی نیست در این استحباب، این که در ابتداء نماز باشد یا در اثناء یعنی اگر در اثناء نماز امام، مأمومی اقتدا به او کند مستحب است امام در اثناء نماز، نیت امامت برای آن مأموم کند.

در اینجا نیز فرقی نیست بین اینکه نماز امام، فرادی بوده (یعنی امام فرادی می‌خوانده که مأموم به او اقتدا کند) یا اینکه با جماعت بوده که در اثناء، وقتی یک مأموم دیگر اضافه شود، نیت امامت برای این مأموم هم بکند چون هر چه مأموم زیادتر شود ثواب جماعت بیشتر می‌شود پس امام برای درک ثواب بیشتر، نیت امامت برای آن مأموم تازه رسیده هم بکند.

ترجمه: اگر چنانچه حاضر شود مأموم در اثناء نماز امام، امام نیت کند امامت را در قلبش به قصد قربت.

(ویقطع النافله) إذا أحرَم الإمام بالفريضة، وفي بعض الأخبار: قطعها متى أقيمت الجماعة ولما يكملها ليفوز بفضيلتها أجمع.

(وقيل: و) يقطع (الفريضة) أيضا (لو خاف الفوت) أي فوت الجماعة في مجموع الصلاة، وهو قوي، واختاره المصنف في غير الكتاب، وفي «البيان» جعلها كالنافله.

(وإتمامها ركعتين) ندبا (حسن)، ليجمع بين فضيلة الجماعة، وترك إبطال العمل. هذا إذا لم يخف الفوت، وإلا قطعها بعد النقل إلى النفل.

ولو كان قد تجاوز ركعتين من الفريضة في الاستمرار، أو العدول إلى النفل، خصوصا قبل ركوع الثالثة؟ وجهان، وفي القطع قوة. (نعم يقطعها) أي الفريضة (الإمام الأصل) مطلقا استحبابا في الجميع.

(ویقطع النافله)... مسأله دیگرى است توضیحش اینکه اگر موقعی که انسان مشغول نماز مستحبی است، جماعت نماز واجب، برپا شود (یعنی امام تکبیرة الاحرام نماز را بگوید) می تواند نماز مستحبی را بشکند و آن را رها کند و به جماعت برسد (بلکه شکستن آن مستحب است تا به تمام فضیلت جماعت از اول نماز برسد چنانکه شارح در آخر مسأله تصریح به آن خواهد نمود در آنجا که می فرماید: «استحبابا فی الجميع».)

ترجمه و شرح عبارت: **ویقطع**... یعنی (جایز است برای کسی که نافله یعنی نماز مستحبی می خواند، اینکه) بشکند نافله را (و به جماعت برسد) موقعی که امام (وارد مسجد شده و) تکبیرة الاحرام در نماز واجب را گفته (و وارد نماز شده باشد).

و در بعضی روایات است که قطع نافله جایز است آن موقعی که جماعت اقامت شود (یعنی موقعی که قد قامت الصلاة نماز گفته شده و مردم سرپا ایستاده اند و همه آماده نمازند و منتظرند که امام تکبیرة الاحرام را بگوید. پس در این صورت جایز است

انسان نافله را بشکنند و رها کند گرچه امام هنوز تکبیرة الاحرام را نگفته و وارد نماز نشده).

**وَلَمَّا يَكْمِلُهَا...** متعلق است هم به «احرم» و هم به «اقیمت» یعنی موقعی که امام وارد نماز شده - و یا به تعبیر بعض روایات، موقعی که جماعت بپا شده اگرچه امام وارد نماز نشده - و هنوز آن شخص، نافله اش را تمام نکرده و در اثناء آن می باشد، می تواند قطع نافله کند تا برسد به فضیلت جماعت اجمع یعنی به تمام ثواب آن از اول نماز تا به آخر، نائل شود، زیرا اگر نافله اش را قطع نکند و تمام کند هرآینه به بعض جماعت خواهد رسید و در نتیجه به تمام ثواب جماعت نائل خواهد شد.

**(وقیل) و یقطع (الفریضة)...** توضیح: بعضی از فقهاء گفته اند که در نماز واجب هم می تواند قطع کند یعنی اگر کسی مشغول نماز واجب (سه رکعتی یا چهار رکعتی) است جماعت برپا شود، چنانچه اگر بترسد که اگر نمازش را تمام کند، به نماز جماعت از اولش نرسد می تواند (بلکه مستحب است که) نماز خودش را بشکند و رها کند و به جماعت برسد.

سپس مصتّف فرموده که: فنوای نیکوآن است که نماز واجب خودش را به نماز مستحبی عدول دهد یعنی نیتش را از نماز واجب برگرداند به نماز مستحبی و در دو رکعت سلام دهد و خود را به جماعت برساند.

ترجمه و شرح عبارت: **وقیل...** یعنی و گفته شده که: می تواند قطع کند نماز واجب را نیز (همانطوری که نافله را می تواند قطع کند، برای رسیدن به جماعت) بشرط اینکه اگر (بخواهد نماز واجبش را تمام کند) بترسد که از او فوت شود جماعت در مجموع نماز (یعنی بترسد که همه نماز را با جماعت درک نکند یعنی جماعت را

از اولش نرسد و رکعت اول از نماز جماعت از او فوت گردد پس نمازش را می‌تواند قطع کند تا به اول نماز برسد).

(سپس شارح آن قول را تقویت می‌کند و می‌فرماید: آن قول، قوی است و آن را مصتف در غیر این کتاب اختیار نموده ولی در کتاب «بیان»، فریضه را مانند نافله قرار داده (یعنی کسی که مشغول نماز واجب است، موقعی که امام جماعت، نماز جماعت را شروع کرد و تکبیره الاحرام گفت، آن شخص می‌تواند نماز واجبش را قطع کند تا بجماعت برسد گرچه ترس فوت جماعت از او نداشته باشد).

**وإتمامها رکعتین...** توضیح: مصتف می‌فرماید که: خوب است چنین فتویٰ دهیم که (نمازش را قطع نکند بلکه نیتش را از نماز واجب به نماز مستحبی عدول دهد و) تمام کند نمازش را در دو رکعتی به نیت استحباب، زیرا به این کیفیت، هم به فضیلت جماعت می‌رسد و هم نماز واجب خودش را در اثناء، قطع و باطل نساخته (چون باطل کردن عمل واجب، حرام است).

ترجمه: وتمام نمودن نافله را در دو رکعت به نیت استحباب خوب است (از جهت فتویٰ) تا اینکه جمع کند او بین درک فضیلت جماعت و باطل نساختن عمل (واجب).

**هذا إذا لم يخف...** توضیح: یعنی آنچه مصتف فتویٰ داد که بر سر دو رکعتی تمام نماید، بشرطی است که ترس این را نداشته باشد که اگر دو رکعتی را تمام کند، جماعت از او فوت شود ولی اگر چنانچه ترس فوت جماعت را داشته باشد می‌تواند نیتش را به نماز مستحبی بگرداند و در هر جایی از نمازش که هست بشکند و قطع نماید و خودش را به جماعت برساند.



ترجمه عبارت: هذا... یعنی این (فتویٰ که بر سر دو رکعتی تمام نماید) در صورتی است که ترس فوت جماعت نداشته باشد و گرنه (اگر ترس فوت آن را داشته باشد) می‌تواند قطع کند نماز واجبش بعد از آنکه (در قصد و نیتش) نقل دهد نماز واجب را به نماز مستحبی النقل به نون وقاف است یعنی عدول دادن و برگرداندن الی النقل به نون وفاء است یعنی نماز نافله (مستحبی).

**ولوکان قد تجاوز...** توضیح: اینکه مصنف فرمود بر سر دو رکعتی نمازش تمام کند، در صورتی تصویر می‌شود که در نماز واجبش هنوز از دو رکعت نگذشته و اما اگر از دو رکعت گذشته باشد آیا باید نمازش را ادامه دهد و جایز نیست قطع کند برای رسیدن به جماعت یا اینکه می‌تواند نیتش را برگرداند به نماز مستحبی و نمازش را قطع کند و به جماعت برسد (مخصوصاً موقعی که هنوز در رکعت سوم به رکوع نرفته)؟

شارح احتمال دوم را تقویت می‌کند و می‌فرماید: جواز قطع کردن (پس از آنکه قصدش را برگرداند به نماز مستحبی) خالی از قوت نیست.

**نعم یقطعها آی الفریضة...** توضیح: مصنف قطع نماز واجب را جایز ندانستند و فرمودند که اگر بخواهد به نماز جماعت برسد باید نماز را سر دو رکعتی تمام کند به نیت استحباب.

این در جایی است که امام جماعت، امام معصوم علیه السلام نباشد و اما اگر امام معصوم باشد شکی نیست که مستحب است قطع نماز واجب برای درک فضیلت جماعت با امام معصوم علیه السلام و چه فضیلتی بالاتر از این که با امام معصوم نماز بخواند. فرق نمی‌کند در استحباب قطع در این صورت، بین اینکه ترس فوت جماعت داشته باشد یا نه.

ترجمه و شرح عبارت: نعم... یعنی آری می‌تواند قطع کند نماز واجب را برای (رسیدن به جماعت با) امام اصل (امام معصوم علیه السلام) مطلقاً چه خوف فوت جماعت داشته باشد و چه نه استحباباً **فی الجمیع** این مربوط است به اصل مسأله قطع یعنی قطع نماز چه در نافله و چه در واجب، مستحب می‌باشد.

(ولو أدركه بعد الركوع): بأن لم يجتمع معه بعد التحريمه في حده (سجد) معه بغير ركوع إن لم يكن ركع، أو ركع طلباً لإدراكه فلم يدركه، (ثم استأنف النية) مؤتماً إن بقي للإمام ركعة أخرى، ومنفرداً بعد تسليم الإمام إن أدركه في الأخيرة.

(ولو أدركه بعد الركوع)... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: شکی نیست در اینکه اگر انسان قبل از رکوع امام، به جماعت برسد، هم به فضیلت جماعت رسیده وهم آن رکعت برای او رکعت حساب می شود و همچنین اگر موقعی که امام در رکوع است، به جماعت برسد، نیز به فضیلت جماعت رسیده و آن رکعت برای او رکعت حساب می شود. این دو صورت چون معلوم بود مصتف ذکر نکرد.

و اما اگر مأموم بعد از اینکه امام سر از رکوع برداشت به جماعت برسد، در این صورت، آن رکعت برای او رکعت حساب نمی شود ولی اگر بخواید به ثواب جماعت برسد باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام، با امام به سجود رود (حالا چه اینکه مأموم اصلاً رکوع نرفته بود که امام سر از رکوع برداشت و چه اینکه به رکوع رفت به امید اینکه رکوع با امام را درک کند ولی درک نکرد).

سپس بلند شود و دوباره نیت کند برای نماز و تکبیرة الاحرام بگوید اگر چنانچه آن رکعت، رکعت آخر امام نبوده بلکه رکعات دیگر از نمازش باقی مانده، مأموم بعد از نیت جدیدی که کرد اقتدا به او کند. و اما اگر آن رکعت، رکعت آخر امام بود، مأموم باید صبر کند وقتی امام سلام نمازش را بدهد، مأموم بلند شود و نیت جدید کند و به قصد فردی نماز را از ابتدا بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ادركه...** یعنی اگر مأموم درک کند امام را بعد (تمام شدن) رکوع یعنی (بعد از اینکه امام سر از رکوع برداشت و مأموم) نتوانست جمع شود با امام بعد از گفتن تکبیرة الاحرام، در حد رکوع (و به تعبیر دیگر: مأموم بعد از گفتن

تکبیره الاحرام، نتوانست امام را در حد رکوع درک کند و با او در آن حد جمع شود، در این فرض مسأله شکی نیست که آن رکعت برای او رکعت حساب نمی‌شود، اما اگر بخواهد ثواب جماعت به او برسد) باید (نیت کند و تکبیر بگوید و) همراه با امام به سجود رود بدون رکوع - در صورتی که هنوز به رکوع نرفته، امام ایستاد - یا (بعد رکوع خودش، در صورتی که) رکوع رفت به امید درک و رسیدن به رکوع امام ولی نرسید.

**ثم إستانف...** سپس (بعد از سجود، بایستد و دوباره نیت نماز کند (چون اگر بخواهد به نیت قبلی اکتفا کند و به همان نیت نمازش را از اول بخواند لازم می‌آید که یک رکن در نماز اضافه کرده باشد و آن رکن همان سجودی است که با امام انجام داده فلذا باید از نو نیت نماز کند و تکبیره الاحرام بگوید) و اقتدا نماید - در جایی که برای امام از نمازش، رکعتی باقی مانده - (که در این صورت وقتی مأوم اقتدا کند، برای او رکعت اول است و برای امام رکعت سوم است مثلاً) و یا اینکه (وقتی ایستاد) نیت فرادی کند، بعد از آنکه امام سلام نماز را داد - و این فرادی در جایی است که مأوم، امام را درک کند (بعد از رکوع) در رکعت آخر امام مؤتماً یعنی در حالی که اقتدا کننده باشد ان بقی متعلق است به مؤتماً و منفرداً عطف است بر مؤتماً ان ادرکه متعلق است به منفرد، و ضمیر به - امام - بر می‌گردد.

(بخلاف إدراکه بعد السجود) فإنه يجلس معه ويتشهد مستحبا إن كان يتشهد،  
ويكمل صلاته (فإنها تجزیه).

بخلاف إدراکه بعد... این مسأله دیگر است توضیحش اینکه: اگر بعد از سجود امام، به جماعت برسد که مثلاً امام مشغول خواندن تشهد نماز است، در این صورت اگر بخواهد به ثواب جماعت برسد باید بعد از نیت و گفتن تکبیر الاحرام، بنشیند و تشهد را با امام بخواند، چنانچه اگر آن تشهد، تشهد آخر نماز بود مأموم سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند، و اگر چنانچه تشهد اول امام بود همراه امام بایستد و بدون اینکه دوباره نیت و تکبیر بگوید، مقداری از نمازش را با امام بخواند و بعد از آن فرادی تکمیل نماید.

ترجمه و شرح عبارت: **بخلاف إدراکه... یعنی** (گفتم اگر امام را بعد از رکوع درک کند باید وقتی مأموم ایستاد، دوباره نیت کند اما) بخلاف آن صورتی که درک کند امام را بعد از سجود (که در این صورت مأموم وقتی ایستاد لازم نیست دوباره نیت کند چنانکه خواهد فرمود) پس مأموم (در این صورت اگر بخواهد به ثواب جماعت برسد باید) بنشیند با امام و تشهد بخواند اگر امام به تشهد نشسته باشد و (سپس بایستد و) تکمیل نماید نمازش را (که اگر چنانچه آن تشهد، تشهد اول امام بود همراه با امام بایستد و حمد و سوره بخواند و آن رکعت سوم امام، رکعت اول برای مأموم می شود و نمازش را ادامه دهد بعضش را با امام و بقیه را فرادی. و اگر چنانچه آن تشهد، تشهد آخر امام بود، صبر کند که امام سلام نماز را بدهد و بعد از آن، مأموم بایستد و نمازش را فرادی بخواند به همان نیت اولش و لازم نیست موقعی که ایستاده دوباره نیت کند و تکبیر بگوید بلکه اکتفا کند به همان نیت اولش) زیرا همان نیت اول او را کافی است

(برخلاف مسأله قبل یعنی صورتی که امام را بعد از رکوع درک می‌کرد چون در این مسأله چنانکه سابقاً گفتیم اگر بخواهد به نیت اولش اکتفا کند و به همان نیت نمازش را بعد از ایستادن شروع کند لازم می‌آید که یک رکن - که همان سجود با امام باشد - در نمازش زیاد شود بخلاف این مسأله که امام را بعد از سجود درک کرده، زیرا در این صورت اگر به همان نیت اول، نمازش را بعد از ایستادن شروع کند، زیادی رکن لازم نمی‌آید زیرا فقط یک تشهد با امام خوانده و تشهد رکن نیست) مستحباً یعنی نشستن مأموم با امام و خواندن تشهد با وی، مستحب است تا درک ثواب جماعت بکند.

(ویدرک فضیلة الجماعة) في الجملة (في الموضوعين): وهما: إدراكه بعد الركوع، وبعد السجود، للأمر بها وليس إلا لإدراكها، وأما كونها كفضیلة من أدركها من أولها فغير معلوم ولو استمر في الصورتين قائماً إلى أن فرغ الإمام، أو قام أو جلس معه ولم يسجد صح أيضاً من غير استئناف.

والضابط: أنه يدخل معه في سائر الأحوال، فإن زاد معه ركناً استأنف النية، وإلا فلا، وفي زيادة سجدة واحدة وجهان، أحوطهما الاستئناف. وليس لمن لم يدرك الركعة قطع الصلاة بغير المتابعة اختياراً.

(ویدرک فضیلة الجماعة)... این مطلب را ما در ضمن شرح مباحث بالا ذکر نمودیم و حالاً مصتّف آن را ذکر می‌کند و آن اینک:

در دو مسأله گذشته، وقتی مأموم درک امام بعد از رکوع کرد و یا وقتی درک امام بعد از سجود کرد، گفته شد که آن رکعت، برای او رکعت اول حساب نمی‌شود ولی اگر اقتدا کند به ثواب جماعت می‌رسد اجمالاً (گرچه معلوم نیست چه مقدار ثواب جماعت به او می‌دهند).

و دلیل آن ثواب اینک چون امر شده به جماعت و متابعت امام در هر حالی از حالات نماز باشد و معلوم است که امر به آن بجهت رسیدن مأموم به ثواب جماعت است، پس اجمالاً به ثواب جماعت می‌رسد، اما اینک آیا آن ثواب به مقدار ثواب مأمومی باشد که اول جماعت حاضر بوده؟ معلوم نیست به آن مقدار باشد بلکه یقیناً ثواب کمتر از آن می‌باشد چون فرض این است که مأموم در مسأله مورد بحث از اول جماعت حاضر نبوده.

ترجمه و شرح عبارت: ویدرک... یعنی و درک می‌کند مأموم ثواب جماعت را اجمالاً (یعنی گرچه معلوم نیست چه مقدار ثواب جماعت به او داده می‌شود) فی

الموضوعین در آن دو مورد که عبارتند از: درک نمودن امام را بعد از رکوع - و درک نمودن امام را بعد از سجود للأمر بها علت است برای درک فضیلت یعنی زیرا امر شده به جماعت و نیست آن امر مگر بجهت رسیدن به فضیلت جماعت و اما کونها... این مربوط است به قول شارح: فی الجملة - (یعنی ثواب جماعت را اجمالاً درک می کند) اما بودن آن فضیلت و ثواب به مقدار فضیلت کسی که درک کرده جماعت را از اولش، پس معلوم نیست چنین باشد.

**ولو استمرّ فی الصورتین...** توضیح: تا حال بحث در آن دو مورد (درک بعد رکوع - درک بعد سجود) در صورتی بود که مأوم متابعت امام کند یعنی همراه امام به سجود رود در مورد اول، و همراه امام بنشیند و احیاناً تشهد هم بگوید در مورد دوم. اکنون می فرماید که: اگر چنانچه فرض کنیم که در آن دو مورد، مأوم متابعت امام نکرد یعنی در مورد اول همراه با امام سجود نرفت و یا در مورد دوم، همراه با امام تشهد انجام نداد بلکه فقط اقتدا کرد یعنی نیت کرد و تکبیر را گفت و همینطور سرپا ایستاد تا وقتی که امام از نمازش فارغ شد (در جایی که رکعت آخر امام بوده) و یا تا وقتی که امام ایستاد برای رکعت بعدی اش (در جایی که رکعت دیگر امام باقی مانده بوده) و یا اینکه مأوم بعد از نیت و تکبیر، نشست با امام اما با او به سجده نرفت.

خلاصه اینکه در همه این فروض نیز صحیح است به همان نیت مذکوره، نمازش را شروع کند و لازم نیست دوباره نیت از سرگیرد زیرا اورکنی را زیاد نکرده چون فرض این است که متابعت امام نکرده.

از لابلائی شرح ما در مباحث قبل دانسته شد که قاعده از سرگرفتن نیت و از سرنگرفتن، آن است که مأوم در هر حالی از حالات نماز که امام را درک کرد اقتدا کند و متابعت امام نماید، اگر در آن متابعت، رکنی را زیاد کرده باشد مثل مسأله اول که



امام را بعد از رکوع درک کرده و همراه او به سجده رفته که سجود رکن است و فرض هم این است که آن رکعت برای اورکعت اول حساب نمی‌شود. در این صورت باید بعد از ایستادن برای نمازش، نیت از سرگیرد زیرا اگر چنین نکند لازم می‌آید یک رکنی در نماز زیاد انجام داده باشد که مبطل نماز است.

و اگر متابعتش سبب زیادی رکن نشود مثل مسأله دوم که امام را بعد از سجود درک کند و یا مثل آن فرض که مأموم هیچ با امام متابعت نکند در این صورت لازم نیست نیت از سرگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو اِستَمَرَ...** یعنی اگر چنانچه (بعد از نیت و گفتن تکبیر) همواره در آن دو صورت (درک بعد رکوع - درک بعد سجود) ایستاده بود (و همراهی امام نکرد و با او به سجود نرفت و یا با او به تشهد ننشست بلکه همینطور ایستاد) تا اینکه امام فارغ شد (از نمازش) و یا امام ایستاد (برای رکعت دیگر) و یا (اگر چنانچه) نشست با امام اما به سجده نرفت (خلاصه در همه این فروض) صحیح است (تمام کند نمازش را) بدون اینکه نیتش را از سرگیرد **أوجلس** عطف است بر - **اِستَمَرَ** - **أیضاً** یعنی همانطوری که در مسأله دوم (یعنی درک امام بعد از سجود) هم، احتیاج به نیت نوبت **والضابط** وقاعده در (استیناف نیت و عدم استنیاف) این است که مأموم داخل شود (در نماز) با امام (و متابعت او کند) در بقیه حالات نماز پس اگر با آن داخل شدنش (و متابعت نمودنش) زیاد کند رکنی را (مثل صورت درک امام بعد از رکوع و با او به سجود رود) باید نیت را از سرگیرد و گرنه (اگر زیاد نکرده باشد رکنی را) پس از سرنگیرد.

**وفي زیادة سجدة...** فرع دیگر است توضیحش اینکه اگر مأموم بین دو سجده رسید و بعد از نیت و گفتن تکبیر، نشست با امام به سجده دوم رفت آیا در این صورت

هم بعد از ایستادن باید دوباره نیت کند یا همان نیت کافی است و نمازش را ادامه دهد؟ دو احتمال است:

احتمال دارد بگوئیم که چون یک سجده انجام داده و یک سجده رکن نیست فلذا اگر اکتفا به همان نیت کند، زیادی رکن در نماز لازم نمی آید.

و احتمال دارد بگوئیم که یک سجده را چون عمداً انجام داده و هر فعلی که عمداً زیاد شود مبطل نماز است گرچه رکن نباشد فلذا باید نیت نماز را از سر گیرد.

شارح قول دوم را اختیار کرده و می فرماید: این قول موافق احتیاط است.

ترجمه: و در زیاد کردن مأموم یک سجده را (آیا باید بعد از ایستادن، استیناف نیت کند یا نه؟) دو احتمال است، احوط آن دو، استیناف است.

**ولیس لمن لم یدرک... توضیح:** جواب است از توهم مقدری که ممکن است در اینجا بشود، توضیح توهم اینکه: ممکن است خیال شود که کسی که رکوع با امام را درک نکند همانطوری که جایز بود برای او اینکه قطع کند نمازش را به سبب متابعت به این معنی که سجده کند با امام (که این سجده، زیادی رکن می شود و مبطل نماز است و نمازش قطع می گردد فلذا باید بعد از ایستادن، نیت نماز را از سر بگیرد).

همچنین جایز باشد که بدون متابعت (و بدون رفتن به سجده با امام) نمازش را قطع کند و نیتش را از سر گیرد یعنی وقتی که نیت کرد و تکبیر گفت و خم شد به رکوع اما چون رکوع را با امام درک نکرد، دیگر با امام به سجده نرود و نمازش را قطع کند و از نو نیت کند.

شارح جواب می دهد که اختیاراً (بدون عذر شرعی) اگر متابعت امام را در انجام رکن (مثل سجود) نکرده باشد نمی تواند نمازش را قطع کند و نیت نماز را از سر گیرد، به دلیل اینکه نهی شده از باطل ساختن عمل عبادی.

واینکه در صورت متابعت امام (در سجود مثلاً) قطع جایز است بخاطر اینکه خود شارع امر فرموده که در هر حالی از احوال نماز باشد متابعت امام کند و به سجود رود که این زیادی رکن می‌شود و مبطل نماز است فلذا باید نیت را از سر گیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولیس...** یعنی جایز نیست برای کسی که در رکعت نکرده باشد (یعنی در رکوع با امام نکرده که در رکعت کند چون در رکعت به درک رکوع است) اینکه نمازش را قطع کند بدون متابعت، در حال اختیار (یعنی بدون اضطرار و عذر شرعی، آری اگر اضطرار شرعی بود مثل اینکه بچه صغیری در پشت سر در خطر باشد می‌تواند نمازش را بجهت آن قطع کند) **بغیرالمتابعة** و اما قطع کردن به سبب متابعت امام در انجام رکنی (مثل سجود همراه امام) جایز است چنانکه گفته شد.

(وتجب) على المأموم (المتابعة) لإمامه في الأفعال إجماعاً، بمعنى أن لا يتقدمه فيها، بل إما أن يتأخر عنه وهو الأفضل، أو يقارنه، لكن مع المقارنة تفوت فضيلة الجماعة، وإن صحت الصلاة، وإنما فضلها مع المتابعة.

(وتجب) على المأموم (المتابعة)... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: بر مأموم واجب است اینکه در کارهای نماز (مثل رکوع و سجود و سر برداشتن از رکوع و سجود و قیام بعد سجود) متابعت امام کند به این معنی که کارهای نماز را پیش از امام انجام ندهد بلکه یا باید کمی بعد از امام بجا آورد (به این معنی که هر کاری را که امام شروع کرد بعدش مأموم شروع کند و هر وقت امام از آن فارغ شد مأموم بعدش فارغ شود، نه اینکه مقصود این است که در هر کاری امام فارغ شود سپس مأموم شروع کند، مثلاً وقتی امام رکوع رفت کمی پس از آن مأموم رکوع رود نه اینکه مأموم صبر کند که امام از رکوع سر بردارد و مأموم به رکوع رود) چنانکه افضل همین است. و یا اینکه مقارن و همراه با امام انجام دهد البته در این صورت ثواب جماعت به او داده نمی شود گرچه نمازش صحیح است و باطل نمی شود و همانا فضیلت و ثواب، در متابعت و بعد از امام انجام دادن است.

ترجمه و شرح عبارت: **وتجب...** یعنی واجب است بر مأموم اینکه متابعت امامش نماید در کارهای نماز، به این معنی که پیشی نگیرد امام را در آن کارها (یعنی در هر کاری از کارهای نماز زودتر از امام شروع کند و نه زودتر از او آن فارغ شود) بلکه یا باید بعد از او بجا آورد (یعنی شروع در انجام فعل نکند مگر بعد از شروع امام در آن) که افضل همین است و یا اینکه مقارن با امام انجام دهد ولی با مقارنت، فوت می گردد فضیلت جماعت گرچه نماز صحیح است و همانا فضیلت جماعت با متابعت (و بعد از امام انجام دادن) است **یفوت فضیلة الجماعة** احتمال دارد که

مقصود این باشد که هیچ ثواب جماعت در صورت مقارنت به او داده نمی‌شود و احتمال دارد مقصود این است که ثواب کامل جماعت به او داده نمی‌شود بلکه کمترین ثواب جماعت داده می‌شود.

أما الأقوال، فقد قطع المصنف بوجوب المتابعة فيها أيضا في غيره، وأطلق هنا بما يشملها. وعدم الوجوب أوضح إلا في تكبيرة الإحرام، فيعتبر تأخره بها، فلو قارنه، أو سبقه لم تنعقد. وكيف تجب المتابعة فيما لا يجب سماعه، ولا إسماعه إجماعاً؟! مع إيجابهم علمه بأفعاله، وما ذاك إلا لوجوب المتابعة فيها.

أما الأقوال، فقد قطع... توضيح: آنچه گفته شد راجع به افعال و کارهای نماز بود و اما اقوال نماز (واذکاری که در نماز خوانده می شود مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد) محل خلاف است.

مصنّف در غیر این کتاب صریحاً بطور جزم فرموده که در اقوال نیز همانند افعال، متابعت امام واجب است و باید بعد از ذکر گفتن امام، مأموم ذکر بگوید.

و در این کتاب عبارتش (وجوب متابعت) مطلق است شامل متابعت در اقوال هم می شود. پس از اطلاق عبارتش استفاده می شود که متابعت در اقوال را هم واجب می داند.

ولی شارح می فرماید که از نظر ادله، عدم وجوب متابعت در اقوال واضحتر است پس اگر مأموم اذکار نماز را قبل از امام بگوید جماعت صحیح است. آری، فقط در تکبيرة الاحرام، واجب است متابعت کند یعنی باید بعد از تکبیر امام، تکبیر را بگوید پس اگر با امام و یا قبل از امام بگوید جماعتش صحیح نیست.

سپس شارح دلیل می آورد بر نظر خودش (که متابعت در اقوال واجب نیست) به اینکه فقهاء واجب نکرده اند بر مأموم، اینکه اذکار امام را بشنود و همچنین بر امام واجب نکرده اند که اذکار را به مأمومین بشنوند پس وقتی اذکار، نه شنیدنش واجب است و نه شنوندنش، معلوم می شود که متابعت مأموم، امام را در اذکار واجب نیست و گرنه اگر با این حال بگوئیم متابعت او واجب است لازم می آید مأموم تکلیف به

مالایطاق شود چون متابعت در ذکر، موقوف است بر اینکه مأوم بشنود ذکر امام را، و حال اینکه بر امام واجب نیست بشنوند پس چه بسا تکلیف مأوم به متابعت، تکلیف به چیزی است که از طاقت و قدرت او خارج است.

بر خلاف افعال و کارهای نماز، زیرا فقهاء در آنها واجب دانسته‌اند بر مأوم اینکه علم به افعال امام داشته باشد و این بجهت این است که چون متابعت امام در افعال واجب است فلذا متابعت در افعال را واجب می‌دانیم ولی در اذکار واجب نمی‌دانیم. ترجمه و شرح عبارت: «أما الاقوال... یعنی اما اقوال (اذکاری که باید گفته شود) پس بتحقیق مصتّف بطور جزم فرموده به وجوب متابعت در اقوال نیز در غیر این کتاب، ولی در این کتاب «لمعه» به طور اطلاق عبارتی گفته که شامل وجوب متابعت در اقوال هم می‌شود (شارح می‌فرماید: ) وعدم وجوب اوضح است (از نظر ادله) جزدر تکبیرة الاحرام که لازم است مأوم عقب بیندازد آن را (وبعد از تکبیر امام، بگوید).

پس بنابراین اگر آن را همراه با امام بگوید یا پیشی بگیرد او را، جماعتش صحیح نیست تأخّره ضمیر به مأوم بر می‌گردد بها به تکبیرة الاحرام قارنه ضمیر به امام بر می‌گردد. و همچنین ضمیر - سبقة - وکیف تجب... (دلیل شارح است بر عدم وجوب متابعت در اقوال) یعنی چگونه متابعت واجب باشد در اقوالی که نه شنیدنش واجب است (بر مأوم) و نه شنوندنش (بر امام) به اجماع فقهاء.

ولی فقهاء واجب دانسته‌اند علم مأوم به افعال امام را و این نیست مگر بجهت اینکه متابعت (مأوم، امام را) در افعال واجب است.

(فلو تقدم) المأموم على الإمام فيما يجب فيه المتابعة (ناسيا تدارك) ما فعل مع الإمام، (وعامدا) يَأْتُمُ و (يستمر) على حاله حتى يلحقه الإمام. والنهي لاحق لترك المتابعة، لالذات الصلاة أو جزئها، ومن ثم لم تبطل، ولو عاد بطلت، للزيادة. وفي بطلان صلاة الناسي لو لم يعد قولان أجودهما عدم. والظان كالناسي، والجاهل عامد.

(فلو تقدم) المأموم على الإمام... توضیح: گفتیم که متابعت در افعال واجب است و همچنین متابعت در اقوال به نظر بعضی، پس بنابراین، اگر از روی فراموشی پیش از امام، فعل و یا ذکر را انجام داد (مثلاً پیش از امام به رکوع رود) باید برگردد و دوباره به همراه امام انجام دهد گرچه آن فعلی که دوباره انجام دهد رکن باشد (مثل رکوع) زیرا این مورد از مواردی است که زیادی رکن سهواً در آن مبطل نماز نیست چنانکه در جای خود - در بحث تروک - شارح ذکرش نمودند.

و اما اگر عمداً پیش از امام انجام دهد گناه کرده ولی نمازش باطل نیست و وظیفه اش آن است که بر همان حالش (مثلاً در رکوع) بماند تا اینکه امام به او برسد، زیرا اگر برگردد و دوباره با امام انجام دهد لازم می آید زیادی رکن عمداً شود و این مبطل است.

اگر کسی گوید که: چرا نمازش باطل نمی شود و حال اینکه وقتی متابعت واجب بود پس نهی شده از ترک متابعت، و در علم اصول فقه گفته اند که نهی دلالت بر فساد و بطلان می کند پس مأموم وقتی متابعت نکرد و پیش از امام انجام داد باید نمازش باطل شود؟

شارح جواب می دهد: که نهی در اینجا به خود نماز و یا به جزئی از آن تعلق نگرفته بلکه نهی به صفتی خارج از نماز تعلق گرفته که آن ترک متابعت باشد و نهی در



صورتی دلالت بر فساد می‌کند که به خود عبادت و یا به جزء آن تعلق بگیرد نه به صفت خارجی، (توضیح مختصری در این باره در جلدهای پیشین این شرح داده‌ایم مراجعه به آنجا شود).

ترجمه و شرح عبارت: **فلو تقدّم...** یعنی پس اگر (متابعت نکند مأموم بلکه) پیشی بگیرد بر امام در چیزهایی که متابعت در آنها واجب است (مثل افعال و نیز اقوال بقول بعضی) و این تقدم از روی فراموشی بوده باشد باید تدارک کند (یعنی برگردد و) آنچه را که (از روی فراموشی قبل از امام) بجا آورده (یکبار دیگر) با امام (انجام دهد) تدارک جواب - فلو - می‌باشد **مع الإمام** متعلق است به - تدارک - نه به **فعل**، چنانکه در ترجمه عبارت روشن شد.

**وعامداً...** یعنی و اگر (تقدّمش بر امام) عمداً باشد گناه کرده و باید بماند بر همان حالش تا اینکه برسد به او امام **والنهی لاحق**... (جواب است از اشکال مقدر که توضیحش دادیم) یعنی ونهی تعلق گرفته به ترک متابعت نه به ذات نمازونه جزئش و از این جهت است که نماز باطل نمی‌شود (به متابعت نکردن مأموم عمداً) **ولو عاد بطلت...** یعنی اگر (در آن صورت تقدم عمدی) برگردد (و دوباره با امام بجا آورد) نمازش باطل می‌شود، زیرا زیادی رکن (رکوع مثلاً) می‌شود.

**وفي بطلان صلاة...** توضیح: در صورت نسیان گفته شد که وظیفه مأموم آن است که برگردد و دوباره با امام بجا آورد حالا اگر بزرگشت آیا نمازش باطل می‌شود یا نه؟ دو قول است: شارح می‌فرماید عدم بطلان بهتر است.

ترجمه: و در باطل شدن نماز فراموشکار (که از روی فراموشی مقدم بر امام شده) اگر بزرگردد، دو قول است بهترین آنها عدم بطلان است.

**والظان كالناسي** اگر مأوم بگمان اینکه امام کاری را انجام داده به قصد متابعت با او انجام دهد مثلاً به گمانش امام سراز رکوع برداشته، سراز رکوع بردارد و ببیند هنوز امام سر بر نداشته، اینجا حکمش حکم صورت نسیان است که برگردد به رکوع و به همراهی امام سراز رکوع بردارد.

**والجاهل عامد مأومی** که به واسطه ندانستن مسأله، پیش از امام فعلی را انجام دهد، حکمش مانند حکم صورت عمد است که باید به همان حال بماند تا امام به او برسد.

(ویستحب إسماع الإمام من خلفه) اذکاره، لیتابعه فیها وإن کان مسبوقاً، ما لم یؤدّ إلى العلو المفرط فیسقط الإسماع المؤدی إليه.

## مستحبات جماعت

ویستحب اسماع الإمام... توضیح: در نماز جماعت چند چیز مستحب است مصتّف یکی را ذکر کرده و آن اینکه:

مستحب است امام جماعت در ذکرهایی که می شود بلند خواند (مثل ذکر رکوع و ذکر سجود و قنوت و تشهد) صدای خود را بقدری بلند کند که مأمومین بشنوند تا آنها متابعت وی نمایند.

و در این استحباب، فرقی نیست چه اینکه مأموم از اول نماز حاضر بوده یا در اثناء نماز رسیده، مثلاً مأموم در رکعت دوم امام برسد، چون در این صورت مستحب است با امام متابعت نماید و با وی قنوت و یا تشهد مثلاً بگوید گرچه آن رکعت، رکعت اول او می باشد. پس حتی در این صورت، بر امام مستحب است بلند بگوید ذکر قنوت و ذکر تشهد را تا مأموم تازه رسیده متابعت او کند در آن اذکار.

البته باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند پس اگر مأموم مثلاً گوشش سنگین باشد و یا امام بخواهد به مأموم در صف دورتر هم بشنواند که در این دو مثال، رساندن صدا، باعث بلندی آن بیش از اندازه می شود، در اینجا رساندن صدا برای امام مستحب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ویستحب**... یعنی مستحب است شنواندن امام، کسانی را که پشت سر او هستند (یعنی به مأمومین) ذکرهای نماز را تا متابعت کنند وی را در آن اذکار.

(واین استحباب برای امام هست) گرچه مأموم، مسبوق باشد (یعنی قبل از رسیدن مأموم به نماز، امام یک رکعت نماز را خوانده، چون برای مأمومی که در اثناء می‌رسد مستحب است متابعت امام کند در اذکار مثل تشهد و قنوت گرچه رکعت اول اوست چنانکه گفتیم) *مَنْ خَلَفَهُ مَفْعُولٌ أَوَّلٌ* است برای - إسماع - اذکاره مفعول دوم است *مَالِمُ يُؤَدِّ إِلَى الْعُلُوِّ...* (مربوط است به یستحب إسماع...) یعنی استحباب اسماع برای امام آن وقتی است که شنواندن باعث بلندی صدا بیش از اندازه نشود پس بنابراین، ساقط است استحباب اسماعی که می‌کشاند صدا را به بلندی بیش از اندازه الیه ضمیر به علومفرط بر می‌گردد.

(ویکره العکس) بل یتستحب للمأموم ترک إسماع الإمام مطلقاً، عدا تکبیرة الإحرام لو کان الإمام منتظراً له فی الرکوع ونحوه، وما یفتح به علی الإمام، والقنوت علی قول.

## مکروهات جماعت

(ویکره العکس)... توضیح: چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است عبارتند از:  
 اول: مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بلند بگوید که امام بشنود بلکه نه فقط به گوش امام رساندن مکروه است، مستحب است برای او اینکه ترک آن کند، چه در نمازهای جهری (صبح و مغرب و عشاء) و چه اخفاتی (ظهر و عصر) و نیز در تمام اذکار مگر در سه مورد:

۱. تکبیرة الاحرام در جایی که امام در رکوع بفهمد که مأمومی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند، رکوع را کمی طول داده که آن مأموم تازه رسیده به رکوع برسد تا در رکعت بنماید. در این صورت آن مأموم وقتی اقتدا می نماید می تواند تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا امام از اقتدای او اطلاع یابد و بیش از آن مقدار رکوع را طول ندهد.
۲. جایی که امام یک کلمه مثلاً از قرائت حمد و سوره و یا اذکار دیگر فراموش کند، مأموم اگر خواست آن کلمه را یاد او آورد ناچار بلند بگوید که امام بشنود پس این رساندن به گوش امام مکروه نیست.
۳. قنوت به فتوای بعض فقهاء، که مأموم می تواند ذکرهای قنوت را بلند بگوید که به گوش امام برسد و برای او مکروه نیست.

ترجمه و شرح عبارت: و یکره... یعنی مکروه است عکس حکم قبلی (یعنی مکروه است رساندن مأموم ذکرها را به گوش امام) بلکه مستحب است برای مأموم، ترک کند رساندن به گوش امام را مطلقاً در تمام اذکار نماز عدا تکبیرة... مگر در تکبیرة

الاحرام اگر امام منتظر مأموم بود در رکوع، و این مورد اول است که برای مأموم مکروه نیست إسماع منتظراً له... ناگفته نماند که چنین انتظار برای امام مستحب است ونحوه یعنی و مانند رکوع (مثل اینکه امام منتظر مأموم باشد در قرائت حمد که مأموم برسد و در رکعت کند (یعنی آن رکعت برای او رکعت حساب شود) و یا مثل اینکه امام منتظر مأموم باشد در تشهد و یا در سجود که مأموم برسد و متابعت وی کند تا مأموم به فضیلت و ثواب جماعت برسد گرچه آن رکعت، رکعت برای او حساب نمی شود.

خلاصه اینکه در همه این مثال‌ها وقتی مأموم اقتدا کرد و تکبیر الاحرام گفت می تواند آن را بلند بگوید تا امام بیش از آن اندازه منتظر نشود و طول ندهد).

وما یفتح به علی الامام (عطف است بر- تکبیر الاحرام -) یعنی وعدا ما یفتح...

و این مورد دوم از مواردی است که برای مأموم، إسماع مکروه نیست.

ترجمه: و لفظی که مأموم به واسطه آن، یاد امام می آورد (فراموش شده وی را) و

اینکه شارح تعبیر به - فتح - کرد چون وقتی مأموم به واسطه آن لفظ، یاد امام آورد گویا

مأموم چیزی را که بر امام بسته شده بود بازش کرد.

وأن يأتيهم كل من الحاضر والمسافر بصاحبه) مطلقاً. وقيل: في فريضة مقصورة، وهو مذهبه في «البيان». (بل) بـ (المساوي) في الحضر والسفر، أو في الفريضة غير المقصورة.

(وأن يؤم الأجدم والأبرص الصحيح)، للنهي عنه و عما قبله في الأخبار المحمول على الكراهة جمعاً.

(والمحذود بعد توبته) للنهي كذلك، وسقوط محله من القلوب.

و أن يأتيهم كل من الحاضر... توضيح: دوم: از مکروهات نماز جماعت اینکه مسافر امامت کند برای شهری و یا شهری امامت کند برای مسافر، بلکه مستحب این است که مسافر برای مسافر و شهری برای شهری امامت کند. و این کراهت در همه نمازهای یومیه است ولی بعضی گفته اند که آن کراهت، فقط در نمازهای چهار رکعتی است که شکسته می شود برای مسافر پس بنابراین در نماز صبح و مغرب کراهت ندارد.

ناگفته نماند که منظور از کراهت در این گونه موارد آن است که ثواب نماز، کمتر می شود.

ترجمه و شرح عبارت: و (مکروه است) اینکه اقتدا کند هر کدام از شهری و مسافربه دیگری (یعنی شهری به مسافر و مسافربه شهری اقتدا کند) مطلقاً در تمام نمازهای یومیه و قیل بعضی گفته اند کراهت، فقط در نماز واجبی که شکسته می شود (یعنی نمازهای چهار رکعتی) می باشد و این قول، مذهب مصتف است در کتاب «بیان» بل بالمساوی... بلکه اقتدا کند (هر کدام از مسافر و شهری) به مساوی خودش در شهری بودن یا مسافر بودن أو في الفريضة... و یا اقتدا کند (شهری به مسافر و یا مسافر به

شهری) در نمازی که شکسته نمی‌شود (صبح و مغرب) و این بنا بر قول مصنف در کتاب «بیان».

وَأَنْ يَوْمَ الْأَجْزَمِ... توضیح: سوم: از مکروهات جماعت اینکه کسی که مرض جذام (خوره) و یا پیسی دارد امامت کند برای مأوم سالم.

و دلیل کراهت در این و نیز در مکروه قبلی (اقتدای مسافره شهری و به عکس) یکدسته روایاتی است که نهی از آن کرده و این نهی باید حمل بر کراهت شود (نه حرمت) چون در مقابل آن روایات، دسته دیگری از روایات هست که اجازه داده آن اقتدا و امامت را.

ترجمه: و (مکروه است نیز) اینکه امامت کند صاحب مرض جذام و مرض برص، بر شخص سالم، زیرا نهی شده از آن و (نیز نهی شده) از ماقبل آن (یعنی امامت مسافر به شهری و بعکس) در روایات **المحمول** صفت نهی است یعنی آن نهی حمل شده بر کراهت (نه حرمت) بجهت جمع (بین دودسته روایات).

و **المحدود بعد توبته**... توضیح: چهارم: از مکروهات اینکه امامت کند کسی که حد و تازیانه خورده و توبه کرده. و دلیل کراهت، روایتی است که نهی از آن کرده و این نهی باید حمل بر کراهت شود، چون در مقابل آن روایات دیگری هست که اجازه داده امامت وی را. و دلیل دیگر اینکه چنین کسی در دل مردم جا ندارد و احترامش در بین مردم از بین رفته و از او نفرت دارند. **للهي كذلك** یعنی به جهت نهی که این نهی حمل شده بر کراهت بجهت سازش دادن بین دودسته روایات.



(والأعرابي) وهو المنسوب إلى "الأعراب" وهم سكان البادية (بالمهاجر) وهو المدني المقابل للأعرابي، أو المهاجر حقيقة من بلاد الكفر إلى بلاد الإسلام. ووجه الكراهة في الأول مع النص بعده عن مكارم الأخلاق ومحاسن الشيم المستفادة من الحضر. وحرّم بعض الأصحاب إمامة الأعرابي عملاً بظاهر النهي ويمكن أن يريد به من لا يعرف محاسن الإسلام وتفصيل الأحكام منهم، المعني بقوله تعالى: "الأعراب أشد كفراً ونفاقاً" أو على من عرف ذلك وترك المهاجرة مع وجوبها عليه، فإنه حينئذ تمتنع إمامته، لإخلاله بالواجب من التعلم والمهاجرة.

(والمتيمم بالمتطهر بالماء) للنهي عنه، ونقصه لا بمثله.

(والاعرابي) وهو المنسوب... توضيح: پنجم: از مکروهات اینکه بیابان نشین امامت کند برای شهرنشین ویا مسلمانی که در بلاد کفر ساکن است امامت کند برای مسلمانی که در بلاد اسلامی ساکن است.

و دلیل کراهت در اولی (که بیابان نشین امامت کند برای شهرنشین) دو چیز است، اول: روایت که نهی کرده از امامت اعرابی واین نهی حمل بر کراهت شده. و دلیل دوم: دلیل عقلی است و آن اینکه چون نوعاً انسان بیابانی از اخلاق خوب و عادات نیکویی که معمولاً از شهرنشینی تحصیل می شود به دور می باشد فلذا سزاوار نیست کسی که شهرنشین است و مودب به آداب و اخلاق حسنه است به بیابان نشین اقتدا کند گرچه عادل هم باشد.

بعضی از فقهاء فرموده اند امامت اعرابی، حرام است یعنی اگر امامت کند صحیح نیست جماعت، زیرا نهی شده از آن و ظاهر نهی دلالت بر حرمت می کند.

شارح می فرماید که منافاتی بین آن دو قول نیست، زیرا شاید مقصود بعض فقهاء،

از اعرابی یکی از این دو معنی است که:

۱. بیابان نشینی که هیچ حکمی از احکام اسلام را که تعلمش واجب است، یاد نگرفته و نرفته یاد بگیرد با اینکه برای او امکان یاد گرفتن بوده.

۲. غیر مهاجر با اینکه هجرت بر او واجب بوده یعنی کسی که احکام اسلامی را می‌داند اما در بلاد کفر است و بر او واجب شده هجرت و سفر کند به بلاد اسلامی و در این بلاد ساکن شود ولی هجرت نکند و در بلاد کفر بماند.

خلاصه اینکه اعرابی به این دو معنی چون ترک واجب می‌کند (که واجب در معنای اول، تعلم احکام است و در معنای دوم، مهاجرت است) فلذا فاسق می‌شود و امامت فاسق جایز نیست.

پس نزاعی بین قائلین به حرمت و قائلین به کراهت نیست، زیرا قائلین به حرمت مقصودشان اعرابی به یکی از آن دو معنی مذکور است و اما قائلین به کراهت (مثل مصتف) مقصودشان از اعرابی، یا بیابان نشینی است که عادل است (که قهراً احکام اسلام را می‌داند و ترک واجب نکرده که سبب فسق او شود) و یا مقصود غیر مهاجری است که هجرت بر او واجب نبوده تا ترک هجرت سبب فسق او شود. پس امامت اعرابی به یکی از این دو معنی مکروه است به دودلی که سابقاً گذاشت.

ترجمه و شرح عبارت: **والاعرابی...** (و نیز مکروه است اینکه امامت کند) اعرابی - به فتح همزه - و آن شخص منسوب به اعراب را گویند و اعراب (به فتح همزه صیغه جمع است اما مفرد ندارد نه اینکه مفردش عرب باشد، زیرا مقصود از اعراب) بیابان نشین هاست (چه عربی زبان باشند و چه عجمی زبان) **بالمهاجر یعنی** (اعرابی امامت کند) بر مهاجر یعنی شهرنشین که (از بیابان هجرت به شهر کرده و این معنی) مقابل اعرابی (بیابان نشین) است **أوالمهاجر...** یا اینکه مقصود از مهاجر، هجرت کننده حقیقی است (در عرف شرع یعنی کسی که هجرت کرده) از شهرهای کفر به

شهرهای اسلام (پس بنابراین مقصود از اعرابی غیر مهاجر خواهد بود نه بیابان نشین پس کراهت دارد امامت غیر مهاجر به مهاجر).

و وجه الکراهة فی الأول... یعنی دلیل کراهت در اولی (که مقصود از اعرابی، بیابان نشین باشد) علاوه بر وجود روایت (که نهی از امامت وی کرده) آن است که دور است اعرابی از اخلاق خوب و عادات نیکو که تحصیل می شود از شهرنشینی فی الأول شارح دلیلی برای کراهت امامت اعرابی به معنای دوم (یعنی غیر مهاجر) ذکر نکرده البشیم به کسر شین و فتح یا ء جمع شیمه یعنی عادت و حرّم... یعنی و حرام که بعض اصحاب، امامت اعرابی را، زیرا عمل نموده به ظاهر نهی (چون نهی دلالت بر حرمت می کند ولی شارح و مصنف این نهی را حمل بر کراهت کرده اند).

و یمکن أن یرید... شارح می فرماید که (منافاتی و نزاعی بین آن دو قول نیست زیرا) ممکن است قصد کرده (آن بعض اصحاب) به اعرابی، کسی را از اعراب که یاد نگرفته محاسن اسلام و تفصیل احکام را، که همین مقصود است در آیه قرآن: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾ یعنی بادیه نشینان سخت ترند از نظر کفر و نفاق (از مردم شهرنشین) - که مقصود از اعراب در آیه همان بیابان نشین هایی هستند که احکام اسلام را یاد نگرفته اند او علی من عرفا... و یا اینکه (حمل می شود اعرابی در کلام آن بعض اصحاب) بر کسی که احکام اسلام را می داند ولی ترک کرده هجرت (از بلاد کفر به بلاد اسلام) را با واجب بودن مهاجرت بر او پس (وقتی که مقصود از اعرابی، یکی از آن دو معنی باشد و بر او تعلم احکام واجب بود و یا مهاجرت واجب بود، معلوم است که) در این زمان جایز نیست امامت کند (چون او فاسق است) بجهت اینکه وی واجبی را ترک کرده که آن واجب عبارت است از تعلم احکام (اگر مقصود از اعرابی،

اولی باشد یعنی: من لا يعرف محاسن... و مهاجرت (اگر مقصود از اعرابی، دومی باشد یعنی: من عرف ذلك وترك المهاجرة).

**والمتميم بالمتطهر...** توضیح: ششم: از مکروهات نماز جماعت اینکه کسی که تیمم کرده امامت کند برای کسی که وضو و یا با غسل باشد. و دلیل کراهت: (اول) نهی از آن است و (دوم) چون تیمم، طهارت ناقصی است (زیرا تیمم در صورت وجود عذر شرعی است) و وضو یا غسل، طهارت کامل است و سزاوار نیست کسی که با طهارت کامل می باشد اقتدا کند به کسی که با طهارت ناقص است **نقصه** ضمیر به متمم برمی گردد و این دلیل دوم کراهت است.

**لايمثله** یعنی ولی مکروه نیست کسی که تیمم کرده امامت کند برای مأمومی مثل خودش که تیمم کرده.

(وَأَنْ يُسْتَنْابَ الْمَسْبُوقَ) بِرُكْعَةٍ، أَوْ مُطْلَقًا إِذَا عَرِضَ لِلْإِمَامِ مَانِعٌ مِنَ الْإِتِمَامِ، بَلْ يَنْبَغِي اسْتِنَابَةٌ مِنْ شَهِدِ الْإِقَامَةِ.

(وَأَنْ يُسْتَنْابَ الْمَسْبُوقَ)... توضیح: هفتم: از مکروهات جماعت اینکه اگر برای امام جماعت در اثناء نماز، اتفاقی افتد (مثل اینکه حدثی از اوسرزند یا بی‌هوش شود) که نتواند نماز را تمام کند، از آنجایی که باید کسی از مأمومین به جای او گماشته شود برای امامت، مکروه است که به جای او مأمومی که در اثناء نماز رسیده گماشته شود بلکه سزاوار آن است که مأمومی که از اول اقامه نماز حاضر بوده، نیابت از امام کند.

سپس شارح، مسأله نیابت از امام را توضیح می‌دهد و می‌فرماید: وقتی که نماز امام باطل شد، مسأله دو صورت دارد:

اگر چنانچه آن پیشامد برای امام طوری بود که امام را از حالت تکلیف بیرون نمی‌برد مثل اینکه حدثی از اوسرزند، در این صورت حق انتخاب نایب با خود امام است.

و اما اگر چنانچه آن پیشامد، امام را از حالت تکلیف بیرون برد مثل بی‌هوشی و یا مردن، در این صورت مأمومین می‌توانند کسی را از صف اول برای امامت به نیابت از امام، اختیار کنند.

در صورت اول (که امام خودش نایب انتخاب کرده) محل خلاف است که آیا بر مأمومین لازم است نیتشان را تجدید کنند به امام دومی یا اینکه احتیاج به آن نیست؟ شارح می‌فرماید: اقوی تجدید است، ولی بعضی گفته‌اند که: تجدید نیت لازم نیست زیرا امام دوم جانشین امام اول است پس حکم او را دارد و همان نیت اول کافی است.

و اما در صورت دوم (که مأمومین کسی را انتخاب کنند به نیابت از امام) خلافتی نیست که باید نیت را تجدید کنند به امام دومی و در این نیت، فقط قصد اقتداء به وی کافی است و بیش از آن، قصد چیز دیگری از قبیل خصوصیات نماز و اینکه این امام جدید، نایب از امام اول است و یا اینکه این امام دوم است، قصد هیچ کدام از اینها لازم نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَنْ يَسْتَنْبِطَ** یعنی و (نیز مکروه است) اینکه به نیابت (از امام) گماشته شود آن مأمومی که (از اول نماز حاضر نبوده بلکه) یک رکعت از نماز قبل از وی خوانده شده (و او به مقدار یک رکعت از جماعت عقب مانده) و یا حتی کمتر از یک رکعت خوانده شده (یعنی او در اثناء رکعت اول رسیده) و این استنابت هنگامی است که پیش آید برای امام مانعی از تمام کردن نماز (مثل حدث یا مردن یا بیهوشی) بلکه سزاوار آن است که به نیابت گماشته شود آن مأمومی که در اقامه نماز حاضر بوده **أَوْ مَطْلَقاً** یعنی چه یک رکعت عقب مانده و چه بیشتر و چه کمتر.

ومتى بطلت صلاة الإمام فإن بقي مكلفا فالاستنابة له، وإلا فللمأمومين وفي الثاني يفتقرون إلى نية الائتتام بالثاني. ولا يعتبر فيها سوى القصد إلى ذلك. والأقوى في الأول ذلك. وقيل: لا، لأنه خليفة الإمام فيكون بحكمه.

ومتى بطلت صلاة الامام... توضيح: هنگامی که نماز امام باطل شد (به عارض شدن مانع) چنانچه اگر امام بر تکلیفش باقی مانده بود (مثل اینکه حدثی از او سرزده که نمازش باطل می شود اما از تکلیف بیرون نمی رود) پس در این صورت، حق نایب گرفتن به جای خویش، با خود اوست و إلا و اما اگر بر تکلیفش باقی نماند (مثل اینکه بی هوش شد یا مرد) پس جایز است برای مأمومین، نایب بگیرند به جای امام.

وفي الثاني يفتقرون... در صورت دوم (که مأمومین انتخاب نایب کنند) احتیاج دارند که تجدید نیت کنند یعنی لازم است نیتشان را برگردانند به نیت اقتداء به امام دوم و لازم نیست در این نیت مگر تنها قصد اقتداء به امام دوم و الأقوی في الاول... شارح می فرماید: اقوی در صورت اول (که امام خودش انتخاب نایب کرده) نیز آن است که تجدید نیت کنند به امام دوم، ولی بعضی گفته اند (در این صورت) احتیاجی به آن نیست، زیرا امام دوم نایب امام اول است پس او در حکم امام اول است (پس همانطوری که در امام اول، برای مأمومین تجدید نیت در اثناء نماز لازم نبود همچنین در امام دوم).

ثم إن حصل قبل القراءة قرأ المستخلف أو المنفرد. وإن كان في أثنائها، ففي البناء على ما وقع من الأول، أو الاستئناف، أو الاكتفاء بإعادة السورة التي فارق فيها أوجه، أوجودها الأخير. ولو كان بعدها ففي إعادتها وجهان، أوجودهما العدم.

ثم إن حصل قبل... مطلب دیگری است توضیحش اینکه: پیش آمدن مانع، سه صورت دارد:

۱. اینکه آن مانع پیش از شروع قرائت، اتفاق افتاد. در این صورت خلافی نیست که باید امام دوم قرائت را از اول بخواند. و همچنین اگر مأموم بعد از آن پیشامد برای امام، قصد فردی کرد و اقتدا به امام دوم نکرد باید قرائت را از اول برای خود بخواند.

۲. اینکه آن مانع در اثناء قرائت پیدا شود، در این صورت محل خلاف است:  
الف: بعضی گفته‌اند که باید امام دوم، دنباله قرائت امام اول را از همان جایی که قطع شده بخواند.

ب: بعضی دیگر گفته‌اند که امام دوم، قرائت را از سر بگیرد یعنی از اول، قرائت (حمد و سوره) را اعاده کند گرچه آن مانع بعد از حمد و در اثناء سوره قل هو الله، پیدا شده باشد.

ج: بعضی دیگر گفته‌اند که فقط همان سوره‌ای که مانع در آن پیدا شده را از سر بگیرد به این معنی که اگر در اثناء سوره حمد، مانع پیش آمده، حمد را از سر گیرد و اگر در اثناء سوره‌ای که بعد از حمد خوانده می‌شود مانع پیش آمده، فقط همان سوره را اعاده کند نه حمد را.

۳. اینکه آن مانع، بعد از فارغ شدن امام از قرائت، اتفاق افتد. در این صورت محل خلاف است که آیا باید امام دوم قرائت را از سر بخواند یا اینکه قرائت امام اول برای مأمومین کافی است.



ترجمه و شرح عبارت: ثمّ إن حصل... سپس (مطلب دیگر اینکه) اگر آن مانع پیدا شود (برای امام) پیش از قرائت باید نایب وی بخواند همه قرائت را و (همچنین بخواند قرائت را) مأمومی که (بعد از پیش آمدن مانع برای امام) قصد فرادئ کرده. و اگر مانع در اثناء قرائت پیدا شد پس در این صورت آیا باید (امام دوم) بنا بگذارد بر (ادامه) مقداری که واقع شده از امام اول (یعنی مقداری از قرائت که امام اول خوانده یا اینکه باید (امام دوم) از سر بگیرد قرائت را و یا اینکه باید اکتفا کند به اعاده همان سوره‌ای که امام اول در آن سوره، از جماعت جدا شده (بجهت مانعی که در آن سوره برای امام پیدا شده پس اگر آن سوره، سوره حمد بود، آن را امام دوم اعاده کند و از نو بخواند و اگر آن سوره، سوره بعد از حمد بوده فقط آن سوره را اعاده کند نه حمد را) أوجه چند احتمال است (یعنی آن سه احتمالی که ذکر شد) بهترین آنها احتمال آخری است.

ولو كان بعدها... و اگر مانع، بعد از (تمام شدن) قرائت پیدا شود پس (در این صورت) آیا باید (امام دوم) قرائت را اعاده کند (یا اینکه قرائت امام اول کافی است) دو احتمال است، بهترین آنها اعاده نکردن است.

(ولو تبین) للمأموم (عدم الأهلیة) من الإمام للإمامة بحدث أو فسق، أو كفر (في الأثناء انفراد) حين العلم. والقول في القراءة كما تقدم.

(وبعد الفراغ لا إعادة) على الأصح مطلقاً للامتنان. وقيل: يعيد في الوقت، لفوات الشرط. وهو ممنوع مع عدم إفضائه إلى المدعى.

(ولو تبین) للمأموم (عدم الأهلیة)... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: اگر در اثناء نماز برای مأموم معلوم شود که امام، صلاحیت امامت ندارد چون وضو ندارد و یا فاسق و یا کافر است، لازم است مأموم بلافاصله از همان وقت قصد فرادی کند، و در قرائت نمازش به همان وظیفه‌ای که در مسأله گذشته گفته شد عمل کند که اگر چنانچه قبل از قرائت امام، عدم صلاحیت او معلوم شود مأموم باید برای خود از اول قرائت بخواند و اگر در اثناء بود سه احتمال است و اگر بعد از قرائت بود دو احتمال است.

و اگر مأموم بعد از نماز بفهمد امام صلاحیت نداشته (مثلاً عادل نبوده و یا کافر بوده و یا بی وضو بوده) در این صورت قول اصح آن است که نماز مأموم صحیح است و اعاده اش لازم نیست نه در داخل وقت اگر وقت نماز باقی باشد و نه در خارج وقت اگر وقت باقی نباشد.

و دلیلش آن است که چون مأموم به عقیده اش او را عادل می دانسته و بجهت امتثال امر شارع مقدس با او نماز خوانده فلذا تکلیف نماز از گردش ساقط است.

ولی بعضی گفته اند که: اگر وقت نماز باقی باشد باید نمازش را اعاده کند، زیرا معلوم شده که آن نمازش باطل بوده چون شرطش موجود نبوده، زیرا شرط صحت جماعت، صلاحیت امام است (مثلاً عادل باشد) و در اینجا معلوم شده که وی صلاحیت نداشته.

شارح جواب می‌دهد از این قول به اینکه ما قبول نداریم شرط صحت جماعت، حاصل نبوده، زیرا شرط همانا گمان به صلاحیت امام است ظاهراً، نه علم به آن (یعنی مثلاً شرط صحت، ظن به عدالت اوست نه علم به عدالتش که در واقع باید عادل بوده باشد) و در اینجا مأموم در حین نماز، گمان به عدالت امام داشته پس شرط صحت در حین نماز حاصل بوده پس تکلیف ازگردنش ساقط است.

علاوه بر این گوئیم که آن دلیل، اثبات مدّعی شما را نمی‌کند چون مدّعی شما اعاده نماز، فقط در داخل وقت است و حال اینکه دلیل شما لازمه اش آن است که در خارج از وقت هم نمازش را قضا کند چون وقتی شما نماز را بجهت نبود شرطش باطل دانستید، تکلیف ازگردنش ساقط نشده پس اگر در داخل وقت باشد باید اعاده کند و در خارج وقت باید قضا کند تا تکلیف ساقط گردد، و حال اینکه هیچ کسی از فقهاء قائل به قضای نماز بعد از خروج وقت نشده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تبین...** یعنی اگر معلوم شود برای مأموم شایسته نبودن امام برای امامت به سبب مُحدِّث بودن امام یا فسق او یا کفر او **في الاثناء** متعلق است به - تبین - یعنی در اثناء نماز برای مأموم معلوم شود **إنفرد** (جواب - لو - می‌باشد یعنی باید مأموم قصد فرادی کند همان زمانی که علم به عدم اهلیت پیدا کرد **والقول** (این کلمه مبتدا است و خبرش - کما تقدم - می‌باشد) یعنی بحث در قرائت مأموم (که وظیفه اش نسبت به قرائتش چیست؟) همان است که در مسأله قبل گذشت. **وبعد الفراغ** و (اما اگر) بعد از فراغ شدن مأموم از نماز (برای مأموم معلوم شود عدم اهلیت امام) لازم نیست اعاده کند نمازش را (بلکه صحیح است) بنا بر قول اصح **مطلقاً** نه در داخل وقت و نه در خارج وقت **للامتثال** یعنی زیرا مأموم اطاعت کرده و نماز با امام خوانده **وقیل...** یعنی و گفته شده باید اعاده کند نمازش را در داخل وقت (اگر وقت

نماز باقی باشد و اما اگر وقت خارج شده قضای آن لازم نیست) لفوات الشرط (این جمله دلیل وجوب اعاده است) یعنی زیرا شرط نماز (که اهلیت امام باشد) فوت شده (پس مشروط هم که نماز باشد باطل خواهد بود).

وهو ممنوع... (این جمله جواب شارح است) یعنی فوت شرط را قبول نداریم (چنانکه توضیح آن داده شد) و علاوه بر آن گوئیم که آن دلیل، شما را به مدعا نمی‌رساند.

(ولو عرض للإمام مخرج) من الصلاة لا يخرج عن الأهلية كالحدث (استناب) هو، وكذا لو تبين كونه خارجا ابتداء لعدم الطهارة، ويمكن شمول "المخرج" في العبارة لهما.

(ويكره الكلام) للمأموم والإمام (بعد) قول المؤذن: (قد قامت الصلاة)، لما روي أنهم بعدها كالمصلين.

(ولو عرض للإمام مُخْرِجٌ)... توضیح: حکم این مسأله از مسأله کراهت استنابت مأموم مسبوق به رکعت، دانسته شد و حالا در اینجا حکم مسأله را مستقلاً بیان می‌کند و توضیحش اینکه:

اگر برای امام در اثناء نماز، مانعی از تمام کردن نماز پیدا شود که تنها نماز را باطل و وی را از نماز خارج کند اما وی را از اهلیت ذاتی برای امامت بیرون نبرد (مثل اینکه حدثی از او سرزند و یا مرضی پیدا شود که این دو، مثال مانع از تمام کردن نمازند) در این صورت، امام خود به جای خویش نایب بگذارد تا برای مأمومین نماز را تمام کند. و همچنین نایب بگذارد در صورتی که در اثناء بفهمد که او از ابتدای نمازی وضو بوده و یا لباسش یا بدنش نجس بوده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عرض...** یعنی اگر عارض شود برای امام (در اثناء نماز) خارج سازنده‌ای (که امام را خارج می‌کند) از نماز اما وی را خارج نمی‌کند از شایستگی (ذاتی برای امامت) مثل حدث (که در اثناء نماز از او سرزند) **مُخْرِجٌ بضم میم و کسر راء لایخرج** احتمال دارد که بصیغه مضارع از باب افعال باشد (یعنی بضم یاء و کسر راء باشد) پس بنابراین صفت است برای **مُخْرِجٌ** یعنی خارج سازنده‌ای که او را از اهلیت خارج نکند.

و احتمال دارد بصیغه مضارع از فعل مجرد باشد (یعنی به فتح یاء و ضم راء) پس بنابراین، حال است از امام یعنی در حالی که امام خارج نشود به سبب آن مُخْرَج، از اهلیت.

خلاصه مقصود این است که اگر آن مانع مثل حدث و یا مرض باشد که او را از اهلیت ذاتی امامت بیرون نمی برد، حق نایب گرفتن با امام است و اما اگر مانع مثل مردن یا بی هوش شدن و یا کافر شدن و یا فاسق شدن باشد که عارض شدن اینها در اثناء نماز، نه فقط نماز را باطل می کنند بلکه انسان را از اهلیت ذاتی برای امامت بیرون می سازند در این صورت مأمومین حق نایب گذاشتن به جای امام دارند **إستتاب هو جواب است برای - لو - و ضمیر به امام برای گردد و کذالوتیین ...** و همچنین (نایب به جای خود بگذارد) اگر معلوم شود (برای امام) که وی خارج (از نماز) بوده از ابتدای نماز چون بی وضو بوده (و یا لباس و بدنش نجس بوده).

**و یمكن شمول المخرج ...** شارح می فرماید که ما کلمه - مُخْرَج - در عبارت مصتَف را ابتداء اختصاص دادیم به صورت اول (که مثل حدث عارض شود) و صورت دوم را (که در اثناء برای او معلوم شود از اول بی وضو بوده) ما بعداً ملحق به صورت اول کردیم و گفتیم حکم این صورت هم مانند صورت اول است. حال می گوئیم که ممکن است کلمه - مخرج - در عبارت مصتَف شامل هر دو صورت باشد به اینکه مقصود از خارج کننده از نماز، هم مثل حدث است که در اثناء پیدا شود و هم مثل حدثی که از ابتداء نماز بوده ولی علم به آن در اثناء پیدا شود، زیرا او تا وقتی که معلومش نشده که بی وضوست خارج از نماز نمی باشد و وقتی که معلومش شد بی وضوست از همان وقت از نماز خارج می شود پس در صورت دوم، حدث با علم به آن، مُخْرَج است همانطوری که در صورت اول، وقوع خود حدث، مخرج بود.

(ویکره الکلام) للمأموم... توضیح: بعد از اینکه مؤذن، جمله قد قامت الصلوة - گفت مکروه است امام و مأموم صحبت کنند. و دلیلش روایتی است که می‌گوید امام و مأمومین بعد از گفته شدن آن جمله مانند نمازگزارانند یعنی همانطوری که نمازگزاری که مشغول نماز است نباید در اثناء صحبت کند همچنین مأمومین بعد از آن جمله، بجهت شباهتی که به نمازگزار دارند فلذا کراهت دارد صحبت کنند.

(والمصلي خلف من لا يقتدى به)، لكونه مخالفا (يؤذن لنفسه ويقيم) إن لم يكن وقع منهما ما يجزئ عن فعله، كالآذان للبلد إذا سمعه أو مطلقا. (فإن تعذر) الأذان لخوف فوت واجب القراءة (اقتصر على) قوله: (قد قامت) الصلاة مرتين (إلى آخر الإقامة) ثم يدخل في الصلاة منفردا بصورة الاقتداء، فإن سبقه الإمام بقراءة السورة سقطت، وإن سبقه بالفاتحة أو بعضها قرأ إلى حد الراكع وسقط عنه ما بقي، وإن سبق الإمام سبح الله استحبابا إلى أن يركع. فإذا فعل ذلك غفر له بعدد من خالفه وخرج بحسناتهم، روي ذلك عن الصادق عليه السلام.

## مسأله تقيه در نماز

والمصلي خلفا من لا يقتدى... توضیح: کسی که بجهت تقيه می خواهد به امام سنی مذهب، اقتدا کند و در جماعت آنها شرکت کند، وظیفه او آن است که بصورت ظاهر به جماعت اقتداء کند ولی در حقیقت به قصد فرادی باشد و وظایف نمازگزار منفرد را در حدی که می تواند انجام دهد چنانکه شارح بعداً اشاره می کند فلذا می فرماید:

وظیفه اش در مورد اذان واقامه آن است که برای خود، اذان واقامه بگوید و به اذان واقامه امام اعتنا نکند.

این در صورتی که در شهر، مؤذن شیعه ای اذان نگفته باشد پس اگر چنین اذانی گفته شود و او هم شنیده باشد، برای او همان اذان کافی است و لازم نیست برای خودش اذان بگوید.

ترجمه و شرح عبارت: **والمصلي**... یعنی کسی که نماز می خواند پشت سر کسی که اقتداء به او نمی شود کرد بجهت مخالف مذهب بودنش (یعنی امام سنی است و



مأموم شیعه بجهت تقیه پشت سر او نماز بخواند) در اینجا اذان و اقامه بگوید برای خودش (زیرا اذان و اقامه، امام سنی اعتباری ندارد) و این در صورتی که واقع نشده باشد از اذان و اقامه چیزی که از اذان و اقامه نمازگزار مجزی باشد (یعنی اذان و اقامه‌ای که جای اذان و اقامه وی را بگیرد گفته نشده باشد) مثل اذان شهر بشرطی که آن را شنیده باشد و یا هر اذانی (چه اذان شهر و چه غیر آن مثل اذانی که برای نماز جماعت شیعه که قبل از جماعت سنی منعقد شده بود گفته شده و مأموم آن را شنیده) **لَا يُقْتَدَى بِصِيغَةٍ مَجْهُولٍ أَوْ مَطْلَقاً** احتمال دارد مقصود از مطلقاً هر اذانی باشد چنانکه در بالا توضیح دادیم و احتمال دارد مقصود از آن، در مقابل - اذا سمعه - باشد یعنی چه اینکه اذان را بشنود یا نشنود چون اصل در وضع اذان، اعلام به وقت است و این اعلام به واسطه اذان بلد حاصل شد گرچه آن را نشنود. و شاهد بر این، آن مسأله‌ای است که در بحث اذان و اقامه گذشت و آن مسأله اینکه اگر جماعت دومی در مسجد وارد شوند ببینند جماعت قبلی نماز خوانده‌اند و هنوز متفرق نشده‌اند، چنانچه این جماعت دوم بدانند که جماعت اول، اذان و اقامه گفته‌اند، می‌توانند به اذان و اقامه آنها اکتفا کنند و برای خودش اذان و اقامه نگویند پس چنانکه ملاحظه می‌کنید لازم نیست این جماعت دوم اذان جماعت اول را شنیده باشند.

**فان تعذر الأذان...** توضیح: اگر چنانچه نتواند اذان و اقامه برای خود بگوید زیرا ترس آن دارد که اگر اذان و اقامه بگوید، امام سنی به رکوع رود و مأموم قرائت را نرسد بخواند (چون باید قرائتش را خود بخواند و به قرائت امام اکتفا نکند، زیرا صورت جماعت است و حقیقتاً احکام جماعت بر او بار نمی‌شود) در این صورت کافی است که از فصول اقامه، دومرتبه قد قامت الصلاة بگوید و بعد فصول آن را تا آخر اقامه بگوید یعنی دو تکبیر و یک لا اله الا الله.

پس از اداء وظیفه اذان و اقامه، داخل در نماز آنها شود به قصد فرادی در واقع ولی در ظاهر بصورت جماعت (که به آنها نشان دهد اقتدا به آنها کرده) و قرائتش را خود بخواند.

پس اگر چنانچه امام سوره را تمام کرد و به رکوع رفت و او هنوز سوره را نخوانده که اگر بخواند سوره بخواند هر آینه به رکوع امام نمی‌رسد در این صورت اکتفا به خواندن حمد تنها کند و به رکوع رود و سوره از او ساقط است.

و اگر امام رکوع رود پیش از آنکه مأموم شروع به حمد کند و یا پیش از آنکه مأموم حمد را تمام کند، در این صورت وظیفه مأموم آن است که هر قدری از حمد را که بتواند شروع بخواند کند و همین طور بخواند حتی در اثناء حال خم شدن به رکوع تا به رکوع امام برسد و وقتی به حد رکوع رسید قطع کند حمد را و ما بقی از او ساقط است.

و اگر بعکس بود یعنی مأموم تمام حمد و سوره را پیش از امام تمام نماید، مستحب است تسبیح و ذکر خدا گوید تا وقتی که امام به رکوع رود.

ترجمه و شرح عبارت: **فإن تعدّ الأذان...** کویا مقصود شارح از اذان، معنای عامی است که شامل اذان و اقامه هر دو است پس مقصود شارح هم اذان و هم اقامه است که هر دو متعذر شوند **لخوف فوت واجب القرائه** یعنی بجهت اینکه ترس فوت شدن قرائتی که واجب است دارد (و یا می‌ترسد اگر اذان بگوید، مردم اطلاع پیدا کنند و بر او ضرر جانی یا مالی زیادی برسانند) **فإن سبقه...** یعنی اگر سبقت گیرد مأموم را امام (مخالف) در خواندن، سوره (که امام سوره را خواند و به رکوع رفت و مأموم هنوز سوره را نخوانده و فقط حمد را خوانده) ساقط می‌شود سوره از مأموم (و تنها همان حمدی که خوانده کافی است او را) **وإن سبقه...** یعنی و اگر امام سبقت گیرد مأموم را در خواندن

تمام حمد (یعنی مأموم هنوز هیچ مقدار حمد را نخوانده، امام برکوع رود) و یا بعض حمد (یعنی مأموم هنوز مقداری از حمدش مانده، امام به رکوع رود) باید مأموم بخواند حمد را (هر قدری که می‌رسد بخواند حتی در اثناء خم شدن به رکوع) تا اینکه به حد رکوع رسد و ساقط می‌شود از او باقیمانده از حمد.

**وإن سبق الإمام...** و اگر (بعکس باشد یعنی) مأموم سبقت گیرد امام را (یعنی پیش از امام، مأموم از حمد و سوره فارغ شود) مستحب است مأموم تسبیح و ذکر خدا گوید تا وقتی که امام به رکوع رود.

**فلذا فعل ذلك...** توضیح: وقتی نمازگزار پشت سر امام مخالف، نمازش را به کیفیت مذکور خواند (یعنی بصورت جماعت و اقتدا به امام، ولی به قصد فرادی و به وظایف نمازگزار منفرد عمل کرد که اذان و اقامه را تا حدی که توانست بجا آورد و همچنین قرائت نماز را) خداوند به تعداد افراد جماعت سنی‌های حاضر در آن نماز، از گناهان آن شیعه نمازگزار می‌آمرزد و کارهای نیک و حسنه آنها را به وی می‌دهد که او از نماز با آن حسنات بیرون می‌آید.

ترجمه: وقتی مأموم، آن کیفیت نماز را با امام سنی بجا آورد آمرزیده می‌شود به عدد افراد مخالفین با او، و خارج می‌شود از نماز همراه با اعمال حسنات مخالفین و این روایت شده از امام صادق علیه السلام.

(ولا یؤم القاعد القائم) وکذا جمیع المراتب، لا یؤم الناقص فیها الکامل، للنهی، والنقص. ولو عرض العجز فی الأثناء انفراد المأموم الکامل حینئذ إن لم یمکن استخلاف بعضهم.

## کسانی که امامشان جایز نیست

(ولا یؤم القاعد القائم)... توضیح: امامت چند کس جایز نیست:

۱. جایز نیست کسی که نشسته نماز می خواند امامت کند برای کسی که ایستاده نماز می خواند پس اگر امامت کند نماز جماعت باطل است و دلیل آن چون نهی شده از آن.

و نیز در مراتب دیگر، آنکه در مرتبه ناقص است جایز نیست امامت کند به آنکه در مرتبه کاملتر از اوست یعنی آنکه به پهلو خوابیده نماز می خواند امامت نکند به آنکه نشسته می خواند، و نیز آنکه به پشت خوابیده نماز می خواند امامت نکند به آنکه به پهلو خوابیده نماز می خواند، و نیز آنکه با اشاره سر و یا چشم رکوع انجام می دهد امامت نکند به آنکه رکوع و سجودش معمولی است.

و دلیل همه اینها آن است که نماز در مرتبه پایین، ناقص است و نماز در مرتبه بالا، کامل است، و صحیح نیست کامل اقتدا به ناقص کند فیها در مراتب للنهی یعنی در روایت نهی شده و این دلیل اختصاص دارد به امامت قاعد به قائم والنقص یعنی وللنقص، این دلیل برای همه مراتب است.

ولو عرض العجز... توضیح: اگر چنانچه عجز از قیام و یا مراتب دیگر در اثناء نماز برای امام پیدا شود، جایز نیست مأمومی که در وقت عجز امام، کامل است بقیه نماز را با وی بخواند بلکه باید قصد فرادی کند و خودش نماز را تمام نماید. و این در

صورتی که امام و یا مأمومین نتوانند به جای امام کسی را جانشین قرار دهند و اما اگر ممکن شود جای امام کسی را جانشین قرار دهند، مأموم قصدش را به آن امام دوم برگرداند و بقیه نماز را با وی بخواند **الکامل حینئذ معنای** - حینئذ - یعنی در این زمان که عجز برای امام پیش آمد، و این کلمه احتمال دارد قید باشد برای - الکامل - یعنی مأمومی که در آن وقت نسبت به امام، کامل می باشد، و احتمال دارد قید باشد برای - انفراد - و شاید این احتمال دوم بهتر باشد **إن لم یمكن... یعنی** (قصد فرادی کند) در صورتی که ممکن نباشد نایب قرار دادن بعضی مأمومین به جای امام.

(ولا الأمي): وهو من لا يحسن قراءة الحمد والسورة أو أبعاضهما ولو حرفاً، أو تشديداً، أو صفة واجبة (القارئ) وهو من يحسن ذلك كله، ويجوز بمثله مع تساويهما في شخص المجهول، أو نقصان المأموم، وعجزهما عن التعلم لضيق الوقت، وعن الائتتام بقارئ، أو أتم منهما. ولو اختلفا فيه لم يجز وإن نقص قدر مجهول الإمام، إلا أن يقتدي جاهل الأول بجاهل الآخر، ثم ينفرد عنه بعد تمام معلومه، كافتداء محسن السورة خاصة بجاهلها، ولا يتعاكسان.

۲. (ولا الأمي) وهو من لا يحسن... توضیح: دوم از کسانی که جایز نیست امامت کند، کسی است که هیچ حمد و سوره بلد نیست، امامت کند برای کسی که بلد است و همچنین کسی که بعضی آن را بلد نیست گرچه اداء یک حرف و یا اظهار تشدید و یا صفتی از صفات واجب کلمات - مثل حرکت و سکون، مدّ و قصر - باشد که عاجز از آنها است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا الأمي**... یعنی و نیز جایز نیست امامت امی و آن (منسوب به امّ (مادر) است و در کلام عرب کسی است که سواد خواندن و نوشتن ندارد و اینکه نسبت به مادر داده می شود کنایه از این است که نزد مادر تربیت یافته و به مدرسه و مکتب نرفته تا خواندن و نوشتن یاد بگیرد، اما مقصود در این مقام: کسی است که هیچ قرائت حمد و سوره بلد نیست یا بعضی آن را گرچه یک حرف و یا تشدید و یا صفت واجبی (از صفات کلمات مثل حرکت) باشد **القارئ** مفعول فعل مقدر است یعنی لایوم الأمي، القارئ **وهومن یحسین**... یعنی مقصود از قاری (در مقابل امی) کسی است که قرائت حمد و سوره با خصوصیات - مثل تشدید و صفات واجبه کلمات - را می داند.

ویجوز بمثله... یعنی ولی جایز است امّی برای مثل خودش امّی دیگر، امامت کند به دو شرط:

۱. اینکه هر دو در عین چیزی که بلد نیستند مساوی باشند (یعنی مثلاً زید همان چیزی را که عمرو بلد نیست، او هم بلد نیست مثل اینکه هر دو، آیه آخر سوره حمد را بلد نباشند پس زید می‌تواند برای عمرو امامت کند).

و یا اینکه مجهول مأموم بیشتر از مجهول امام باشد مثلاً عمرو تمام آیه آخر را جاهل است ولی زید نصف آن آیه را جاهل است، در این صورت نیز امامت زید برای عمرو جایز است.

۲. شرط دوم: اینکه هر دو نتوانند آن مجهولشان را یاد بگیرند بجهت تنگی وقت. و نیز یک کس دیگری که قرائتش کامل و یا نسبت به آنها کامل تر باشد، نبوده باشد که به او اقتدا کند.

(پس اگر این شرط نبود بلکه یکی از زید و یا عمرو توانست مجهولش را یاد بگیرد، باید یاد بگیرد و نمی‌تواند اقتدا به آن دیگری کند و همچنین اگر کس دیگر باشد که به او اقتدا کند باید چنین کند).

و اگر شرط اول نبود یعنی هر دو امّی، در عین چیزی که بلد نیستند مختلف باشند، مثلاً زید آیه اول حمد را بلد نیست و عمرو آیه آخر حمد را بلد نیست، در این صورت اقتداء یکی به دیگری جایز نیست گرچه آنکه می‌خواهد امام شود مقدار مجهولش کمتر از مقدار مجهول مأموم باشد مثلاً زید یک آیه اول حمد را بلد نیست ولی عمرو دو آیه آخر حمد را بلد نیست.

آری، آنکه اول قرائت را بلد نیست (مثلاً زید) می‌تواند اقتدا کند به آنکه آخر قرائت را بلد نیست (مثل عمرو) و وقتی که عمرو مثلاً آن مقدار معلومش را خواند مأموم قصد

فردائی کند و بقیه را که بلد است خودش بخواند ولی جایز نیست بعکس اقتدا کنند یعنی جایز نیست آنکه آخر قرائت را بلد نیست (مثل عمرو) اقتدا کند به آنکه اول قرائت را بلد نیست (مثل زید).

مثال دیگر اگر عمرو و حمد را بلد است و زید سوره را بلد است در اینجا زید می تواند به عمرو اقتدا کند تا وقتی که عمرو از قرائت حمد فارغ شود آن وقت زید قصد فردائی نماید و سوره را که بلد است (و عمرو بلد نیست) خودش بخواند اما صحیح نیست در آن مثال، عمرو اقتدا به زید کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجوز بمثله...** یعنی جایز است اُمّی اقتدا کند به مثل خودش (اُمّی دیگر، به دوش شرط: یکی) بشرط اینکه مساوی باشند هر دو در عین چیزی که مجهول آنهاست و یا (اگر هم مساوی نباشند) مأموم (قرائتش) ناقص باشد از (قرائت) امام (یعنی مجهول بیشتر از مجهول امام باشد چنانکه در توضیح قبل مثال زدیم).

و (شرط دوم: اینکه) عاجز باشند هر دو از یاد گرفتن (مجهولشان) بجهت تنگی وقت (و یا عذرهای دیگری) و (نیز عاجز باشند) از اقتدا کردن به یک قاری (که کاملاً حمد و سوره را بلد است) و یا (از اقتدا به یک) اُمّی سومی که (قرائتش گرچه غلط دارد ولی) کاملتر است از آنها **وعن الائتمام عطف است بر - عن التعلّم - یعنی وعجزهما عن الائتمام... أو أتمّ منهما عطف است بر - قار -**

**ولو اختلفا فيه...** (این در مقابل - مع تساویهما - می باشد) یعنی واگر (هر دو مساوی نبودند در عین مجهول بلکه) مختلف بودند در آن، در این صورت جایز نیست، (اقتدا کند یکی به دیگری) گرچه مقدار سجهول امام کمتر (از مقدار مجهول مأموم) باشد **إلّا أن یقتدی...** یعنی مگر اینکه (در همین صورت اختلاف) آنکه اول



قرائت را بلد نیست اقتدا کند به آنکه آخر قرائت را بلد نیست، سپس آن مأموم منفرد شود از امام بعد از تمام شدن آنچه را که امام بلد بود (و خود مأموم بقیه قرائت را که خودش بلد است بخواند) مثل اقتدا کردن آنکه فقط سوره را بلد است (و حمد را جاهل است که اول قرائت می باشد) به آنکه فقط سوره را بلد نیست (و حمد را بلد است) ولی جایز نیست عکس شوند (یعنی اقتدا نکند آنکه فقط جاهل به آخر قرائت است به آنکه فقط جاهل به اول قرائت است مثل اقتداء جاهل سوره به جاهل حمد).

(ولا المؤلف اللسان) کالْأَثَغ - بالمثلثة - وهو الذي يبذل حرفا بغيره، وبالمثلثة من تحت وهو الذي لا يبين الكلام، والتمتام والفأفاء وهو الذي لا يحسن تأدية الحرفين (بالصحيح). أما من لم تبلغ آفته إسقاط الحرف، ولا إبداله، أو يكرره فتركه إمامته بالمتقن خاصة.

۳. (ولا المؤلف اللسان)... توضیح: کسی که در زبانش آفتی هست جایز نیست امامت کند برای کسی که سالم از آفت است.

و کسی که آفت دارد مثل اَلْأَثَغ (به ثاء سه نقطه و غین) و آن کسی را گویند که در موقع اداء کلام، به واسطه لکننت و آفتی که در زبان دارد آن را تبدیل به حرف دیگر می‌کند، مثلاً حرف سین را به حرف ثاء سه نقطه اداء می‌کند و یا حرف راء را به حرف لام اداء می‌کند.

و مثل اَلْيَغ (با یاء دو نقطه و غین) و آن کسی را گویند که کلام را واضح و آشکار بیان نمی‌کند (و حروف را صحیح اداء نمی‌کند بطوری که در وقت اداء، حرفی را ساقط می‌نماید).

و مثل تَمْتَام (بر وزن فعلال) و آن کسی را گویند که به آسانی نمی‌تواند حرف تاء را اداء کند بلکه بعد از چند بار تردید و تکرار آن، آن را ادا می‌کند مثلاً کلمه تهران را چنین می‌گوید: تتتهران.

و مثل فَأَفَاء (بر وزن فعلال) و آن کسی را گویند که به آسانی نمی‌تواند حرف فاء را ادا کند مگر بعد از چند بار تردید در آن، مثلاً کلمه فاصله - را چنین می‌گوید: ففاصله. و اما اگر کسی آفت زبانش بحدی نیست که در موقع اداء کلمه، حرفی از آن را ساقط کند (چنانکه - اَلْيَغ - ساقط می‌کند) و نیز بحدی نیست که حرفی را به حرف دیگر تبدیل کند (چنانکه - اَلْأَثَغ - تبدیل می‌کند) و یا بحدی نیست که حرفی را تکرار

نماید (چنانکه تَمْتَام و فَاء تکرار می‌کند) در این صورت امامت وی برای کسی که زبانش آفت ندارد و خوب ادا می‌کند، کراهت دارد نه حرام.

ترجمه و شرح عبارت: **وَالْمَوْفُ...** یعنی **وَلَا يُؤْمُ الْمَوْفِ اللِّسَانُ بِالصَّحِيحِ - وَمَوْفُ** اسم مفعول است از آفت **بِالْمَثَلَةِ** یعنی **أَلْثَغِ** که ضبط لغوی اش به تاء سه نقطه است **و بِالْمَثَنَاءِ مِنْ تَحْتِ** یعنی **وَمِثْلِ - الْيَغِ -** که ضبط لغوی اش به دو نقطه از زیر یعنی به یاء است **وَهُوَ الَّذِي لَا يُحْسِنُ...** یعنی هر کدام از تَمْتَام و فَاء عبارتند از کسی که نمی‌تواند خوب دو حرف را اداء کند (یعنی تَمْتَام نمی‌تواند حرف تاء را خوب و آسان ادا کند، و فاء نمی‌تواند حرف فاء را خوب ادا نماید) **بِالصَّحِيحِ** یعنی مؤف اللسان امامت نکند به صحیح اللسان.

**أَمَّا مَنْ لَا تَبْلُغُ...** یعنی امامت کسی که نمی‌رسد آفت زبانش به حد ساقط کردن یک حرف از کلامش (و این در مقابل - أَلِغِ - می‌باشد) **وَلَا إِبْدَالَهُ** و نیز (آفت زبانش) به **حَدِّ** تبدیل حرف به حرف دیگر نمی‌رسد (و این در مقابل **أَلْثَغِ** می‌باشد) **أَوْ تَكَرُّرَهُ** و نیز به حد تکرار حرف نمی‌رسد (و این در مقابل تَمْتَام و فَاء است).

ناگفته نماند که در یک نسخه خطی و بعض نسخه‌های چاپی - اویکزه - می‌باشد و بنابراین، معنی عبارت تغییر می‌کند، زیرا بنابراین - یکره - عطف است بر - لا تبغ - یعنی و یا کسی که حرف را تکرار می‌کند و به آسانی ادا نمی‌تواند بکند بلکه بعد از تکرار و تردید آن حرف، آن را ادا می‌کند پس چنین کسی جایز است امامت کند ولی مکروه است پس بنابراین مقصود از تَمْتَام و فَاء کسی می‌باشد که حرف تاء و یا فاء را نمی‌تواند ادا کند و این نسخه‌ای که ذکر گردید موافق است با آنچه که شارح در کتاب «روض الجنان» فرموده.

فتکره جواب - اما - است إمامته ضمیر به من - برمی‌گردد بالمتقین یعنی به کسی که (زبانش صحیح است و) کلام را خوب و محکم ادا می‌کند خاصه قید است برای - مُتَقِن - یعنی کراهت امامت او برای شخص متقن تنهاست و اما امامتش برای مثل خودش که مؤف اللسان باشد کراهت ندارد.

(ويقدم الأقرأ) من الأئمة لو تشاحوا، أو تشاح المأمومون، وهو الأجود أداء وإتقاناً للقرأة، ومعرفة أحكامها ومحاسنها، وإن كان أقل حفظاً. فإن تساوا فالأحفظ.

## مرجحات امامت

(ويقدم الأقرأ) من الأئمة... توضيح: اگر چنانچه چند امام جماعت اختلاف کردند در امامت نمودن و اختلافشان به این صورت بود که هر کدام دیگری را مقدم می‌کرد به امامت و می‌گفت تو امامت کن، و یا به این صورت که هر کدام می‌خواست خودش مقدم شود برای امامت، البته بطوری که چنین اختلاف، منافات با عدالتشان و خلوص نیت نداشته باشد، مثلاً هر کدام به نیت اینکه چون امامت فضیلتش بیش از مأمومیت است فلذا هر کدام می‌خواهد آن فضیلت بیشتر را به واسطه امامت بدست آورد.

و یا اگر ائمه جماعت نزاع نداشتند ولی مأمومین با هم اختلاف داشتند در انتخاب یکی از امام‌ها.

خلاصه اینکه چه در صورت اختلاف ائمه جماعت و چه در صورت اختلاف مأمومین، در اینجا برای امامت، مرجحاتی ذکر کرده‌اند که به ترتیب آن، امام انتخاب شود:

۱. اولین مرجح این است که هر کدام، أقرأ از دیگری باشد او مقدم است یعنی امامی که بهتر اداء کلمات می‌کند و محکمتر قرائت می‌خواند و آشناتر به احکام قرائت (واجبات و مستحبات قرائت) و مُحَسِّنَات قرائت (که در علم قرائت و تجوید ذکر کرده‌اند) باشد گرچه قرآن کمتر از دیگران حفظ کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيَقْدَمُ الْأَقْرَأُ...** و (مستحب است) مقدم شود آن امام جماعتی که قرائتش بهتر است از امام‌های دیگر، و این اگر نزاع نمایند آن امام‌ها با یکدیگر (که هر کدام می‌خواهد خود مقدم شود برای امامت و یا هر کدام می‌خواهد دیگری را مقدم بدارد برای امامت) و یا در صورتی که مأمومین نزاع کنند (که هر کدام از مأمومین می‌خواهد یکی از امام‌ها را انتخاب کند).

و **أَقْرَأُ**: آن کسی است که بهتر ادا می‌نماید کلمات را و بهتر قرائت می‌خواند و آشناتر است به احکام قرائت و محاسن آن، گرچه وی کمتر قرآن حفظ کرده باشد و **معرفة...** ظاهراً عطف است بر - قرائة - و نیکو در عبارت این بود که چنین باشد: و **معرفة لأحكامها** - که عطف می‌شود بر - أداء - **فإن تساووا فالأحفظ** و اگر چنانچه در اقرء بودن مساوی باشند، آنکه قرآن بیشتر حفظ کرده او بر دیگران مقدم است.

فإن تساوا فيهما (فالأفقه) في أحكام الصلاة. فإن تساوا فيها فالأفقه في غيرها. وأسقط المصنف في «الذكري» اعتبار الزائد، لخروجه عن كمال الصلاة. وفيه: أن المرجح لا ينحصر فيها، بل كثير منها كمال في نفسه، وهذا منها مع شمول النص له.

۲. فإن تساوا فيهما... توضیح: اگر چنانچه امامها در اداء قرائت و در حفظ قرآن، برابر بودند، در این صورت مرجح همانا داناتر بودن به احکام نماز است یعنی امامی که مسائل نماز بیشتری داند مقدم است بر آنکه کمتری داند.

و اگر در دانستن احکام نماز نیز مساوی بودند، همانا مرجح در این صورت بیشتر دانستن مسائل دیگر شرع است یعنی آنکه علاوه بر احکام نماز، احکام غیر نماز را بیشتری داند مقدم است بر آنکه احکام دیگر را کمتری داند.

ترجمه و شرح عبارت: فإن تساوا فيهما... یعنی اگر مساوی بودند در اداء قرائت و حفظ قرآن پس آنکه افقه (داناتر) است در مسائل نماز، مقدم است و اگر مساوی بودند در آن پس آنکه افقه است در غیر مسائلی نماز، مقدم است.

وأسقط المصنف... توضیح: مصنف در کتاب «ذكري» داناتر بودن در غیر احکام نماز را از مرجحات امامت قرار نداده، به دلیل اینکه چون داناتر بودن در آن ربطی به کمال نماز ندارد.

شارح جواب می دهد که: لازم نیست مرجح، مربوط به نماز باشد یعنی اینجور نیست که باید صفتی که موجب کمال نماز است مرجح امامت باشد بلکه بسیاری از آن مرجحاتی که ذکر کرده اند به خودی خود کمال برای امام محسوب است گرچه ربطی به کمال نماز ندارند مثل چند مرجحی که بعد از این ذکر می گردد (مثل هجرت و سن و جمال) پس افقه بودن در غیر مسائل نماز هم از جزو این مرجحات باشد که به خودی خود کمالی برای امام است.

علاوه بر آن گوئیم: که روایت مطلق است شامل افقه بودن در غیر مسائل نماز هم می باشد، زیرا روایت تعبیر به افقه یا اعلم و یا أفضل دارد و این تعبیرات هر کدام باشد مطلق است شامل غیر مسائل نماز هم می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَسْقَطُ...** یعنی ساقط کرده مصتف در کتاب «ذکری» اعتبار زاید (بر احکام نماز) را (یعنی گفته است که افقه بودن در غیر احکام نماز، مرجح امامت نیست و اعتباری ندارد) زیرا آن خارج است از کمال نماز (و ربطی به کمال نماز ندارد) **وفیه أن المرجح...** (این جواب شارح است) یعنی و در آن رأی مصتف، این اشکال است که مرجح امامت منحصر در نماز نیست (یعنی منحصر در چیزهایی که مربوط به نماز و کمال آن باشد نیست) بلکه بسیاری از مرجحات، کمال محسوب می شوند به خودی خود (برای امام) و این (یعنی افقه بودن در غیر احکام نماز) هم از آن مرجحاتی است که برای امام کمال است فی نفسه مع شمول النص له (این جواب دوم است) یعنی علاوه بر آن گوئیم: روایت، شامل آن زاید هم هست (پس به مقتضای اطلاق روایت، زاید بر احکام نماز هم از مرجحات امامت می باشد).



فإن تساووا في الفقه والقراءة (فالأقدم هجرة) من دار الحرب إلى دار الإسلام. هذا هو الأصل. وفي زماننا قيل: هو السبق إلى طلب العلم. وقيل: إلى سكنى الأمصار مجازاً عن الهجرة الحقيقية، لأنها مظنة الاتصاف بالأخلاق الفاضلة والكمالات النفسية، بخلاف القرى والبادية. وقد قيل: إن الجفاء والقسوة في الفدادين بالتشديد، أو حذف المضاف. وقيل: يقدم أولاد من تقدمت هجرته على غيره.

۳. فإن تساووا في الفقه... توضیح: اگر چنانچه در فقه و در قرائت هم برابر بودند، در این صورت مرجح امامت همانا اقدم بودن در هجرت است یعنی آنکه زودتر از کشور کفر به کشور اسلامی هجرت کرده و در آن ساکن شده، مقدم است برای امامت. شارح می‌فرماید: که معنای اصلی (حقیقی) هجرت همین است که گفتیم، چنانکه در صدر اسلام چنین بوده که مسلمانان از کشور کفر تدریجاً و یکی پس از دیگری به کشور اسلام هجرت می‌کردند ولی در زمان ما چون آن معنی تحقق ندارد فلذا فایده‌ای ندارد که معیار و مرجح امامت را هجرت به آن معنی قرار دهیم بلکه باید میزان و معیار را هجرت به معنای مجازی آن قرار داد که یکی از این دو معنی است که ذیلاً ذکر می‌گردد:

الف: بعضی گفته‌اند در زمان ما معیار زودتر از دیگران به طلب علم دین رفتن است پس آنکه زودتر به طلب علم رفته و در صدد آموختن علم شرع و احکام دینی بوده، او مقدم است.

ب: بعضی گفته‌اند در زمان ما معیار زودتر از دیگران از دهات و یا بیابان هجرت به شهر کردن و شهرنشین شدن است، زیرا انسان در شهر متصف به اخلاق و صفات آراسته روحی و آداب حسنه می‌شود برخلاف دهات و بیابان که غالباً اهالی آنها دور از

کمالات و آداب می‌باشند پس کسی که زودتر به شهر آمده، بیشتر از دیگران به کمالات اخلاقی متصف می‌شود فلذا او مقدم است برای امامت نمودن.

ترجمه و شرح عبارت: **وإن تساوا...** یعنی اگر آنها در فقه و در قرائت هم برابر بودند در این صورت، آنکه زودتر هجرت کرده از سرزمین جنگ (یعنی کشور کفر) به سرزمین اسلام، مقدم است برای امامت **هذا هو الاصل** یعنی این معنایی که کردیم معنای اصلی هجرت است **وفي زماننا...** یعنی گفته شده که در زمان ما مقصود از اقدم بودن در هجرت، زودتر به طلب علم رفتن است **وقیل...** یعنی و بعضی دیگر گفته‌اند که (مقصود از آن در زمان ما) زودتر به سکونت در شهرها رفتن است و این معنی، مجاز است از هجرت حقیقی (که هجرت از شهرهای کفر به شهرهای اسلام است چنانکه در بالا ذکر کرد) زیرا شهرها محل گمان آراسته شدن به اخلاق فاضله و کمالات روحی، برخلاف دهات و بیابان (که در آن خبری از اخلاق و آداب حسنه نیست) **وقد قیل إن الجفاء والقسوة...** (این را شارح تأیید می‌آورد برای نبود اخلاق در دهات و بیابان) یعنی و بتحقیق گفته شده (چنانکه از پیغمبر روایت شده) که تندخویی و قساوت قلب (سنگدلی) در فدادین (یعنی دهات نشین‌ها و بیابان نشین‌هاست).

فدادین اگر به تشدید دال اول خوانده شود جمع فدّاد می‌باشد و فدّاد به کسی گویند که در گله و زراعت‌ها صدایش را بلند و درشت می‌کند و به اصطلاح داد می‌زند و مقصود اهل دهات و بیابان است.

و اگر فدّادین بدون تشدید دال اول خوانده شود جمع - فدّان - به تشدید دال است، و فدّان به معنای گاوی است که شخم می‌زند پس بنابراین باید در عبارت مضافی مقدر شود یعنی: **فی اصحاب الفدادین** (یعنی صاحبان گاوهای شخم‌زن) و مقصود همان اهل دهات و بیابان است. **وقیل یقَدّم أولاد من...** بعضی از فقهاء

گفته‌اند که اولاد کسانی که هجرتشان اقدم بوده مقدم می‌باشند (برای امامت) از غیرشان.

فإن تساووا في ذلك (فالأسن) مطلقا، أو في الإسلام كما قيده في غيره.

فإن تساووا فيه (فالأصبح) وجهها، لدلالته على مزيد عناية الله تعالى، أو ذكرا بين الناس، لأنه يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم على السنة عباده.

۴. فإن تساووا في ذلك... توضیح: اگر چنانچه امام‌ها در هجرت هم برابر بودند، در این صورت مرجح امامت همانا زیادی سن می‌باشد یعنی آنکه سنش بیشتر است مقدم است برای امامت بر دیگران.

در اینجا دو قول است: بعضی فقهاء بطور مطلق زیادی سن را مرجح دانسته‌اند و بعضی دیگر مانند مصنف در بعضی کتاب‌هایش قید زده زیادی سن را به اسلام آنکه سنش در اسلام بیشتر باشد (یعنی مدت اسلام آوردنش بیش از دیگران است) پس بنابراین اگر یکی پنجاه سال سنش می‌باشد و اسلام آوردنش سی سال است و دیگری شصت سال سنش می‌باشد و اسلام آوردنش بیست سال است، آن اولی مقدم است برای امامت.

اما بنا بر قول اول (مطلق زیادی سن) آنکه شصت سال دارد مقدم است بر آنکه پنجاه سال دارد گرچه اسلام آوردن اولی بیست سال است و اسلام آوردن دومی سی سال کما قیده فی غیره یعنی چنانکه مصنف قید زده اسن را به «فی الاسلام» در غیر این کتاب.

۵. فإن تساووا فيه (فالأصبح)... توضیح: اگر چنانچه در سن هم برابر بودند، در

این صورت، مرجح اصبح بودن است و برای آن دو تفسیر ذکر کرده‌اند:

**الف:** یکی نیکوتر بودن جمال صورت یعنی آنکه جمال صورتش زیباتر است مقدم

است، زیرا زیبایی صورت نشانه آن است که خداوند نسبت به او عنایت و لطف بیشتری دارد چنانکه این مضمون از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده که:

«حُسْنُ وَجْهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ حُسْنِ عِنَايَةِ اللَّهِ بِهِ» یعنی نیکویی روی مؤمن از نیکویی عنایت خداست به او یعنی از جمله آثار آن است<sup>۱</sup>.

ب: تفسیر دوم: خوشنام تر بودن در بین مردم یعنی آنکه در زبان های مردم به نیکی نامش را می برند مقدم است برای امامت، زیرا صالح بودن کسی را می توان از سخنانی که خداوند بر زبان مردم درباره آن شخص جاری ساخته بدست آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **فإن تساوا...** یعنی اگر مساوی بودند ائمه در سن پس (مقدم می باشد) آنکه اصبح است (و برای صباحت چنانکه گفته شد دو تفسیر ذکر کرده اند: یکی صباحت) از حیث صورت (یعنی زیباتر از حیث صورت، و جهت ترجیح چنین کسی آن است که:) چون دلالت دارد اصبح بودن وجه بر زیادی عنایت و لطف خدا بر او **و ذکرأ...** عطف است بر وجه - یعنی **أوالأصبح ذکرأ** یعنی و یا (مقصود از اصبح، تفسیر دوم آن است یعنی صباحت) از حیث آوازه اش بین مردم (یعنی خوشنام تر بودن) **لأنه يستدل...** علت است برای مرجح بودن خوشنامی و این جمله یک فراز از نامه حضرت امیرالمؤمنین **علیه السلام** به مالک اشتر می باشد که می فرماید: «وإنما يستدلّ علی الصالحین بما یجری الله لهم علی ألسن عباده» یعنی به سخنانی که خداوند به زبان بندگانش (از نیک و بد) جاری می فرماید می توان به نیکوکاران پی برده آنها را شناخت (اگر از آنها نیکویی بر زبان ها جاری باشد مردم ایشان را نیکوکار شمرده و دعا می نمایند و اگر در زبان ها بدنام باشند آنان را بدکار دانسته و نفرین می کنند).

ولم يذكر هنا ترجيح الهاشمي، لعدم دليل صالح لترجيحه وجعله في «الدروس» بعد الأئمة. وزاد بعضهم في المرجحات بعد ذلك الأئمة، والأورع، ثم القرعة، وفي «الدروس» جعل القرعة بعد الأصبح. وبعض هذه المرجحات ضعيف المستند، لكنه مشهور.

ولم يذكر هنا ترجيح... توضيح: در اینجا مصنف، سید هاشمی بودن را از مرجحات امامت قرار نداده، زیرا دلیل صالحی برای مرجح بودن آن نمی باشد ولی مصنف در کتاب «دروس»، هاشمی بودن را بعد از آفته بودن از مرجحات قرار داده.

**وزاد بعضهم في المرجحات... توضیح:** بعضی از فقهاء، بعد از آن مرجحات مذکوره پرهیزگارتربودن را از مرجحات قرار داده اند و بعد از آن اگر در پرهیزگاری هم مساوی بودند، نوبت به قرعه می رسد و قرعه از مرجحات است یعنی آنکه قرعه به اسمش درآید او مقدم است پس بنا براین از نظر ترتیب مرجحات، قرعه در مرتبه آخر واقع شده ولی مصنف در کتاب «دروس» آن را بعد از اصبح بودن، ذکر کرده.

سپس شارح می فرماید که: بعضی از آن مرجحات مذکوره (مثل سنّ و زیبا بودن جمال) دلیلش ضعیف است ولیکن مشهور است.

ترجمه و شرح عبارت: **وزاد بعضهم...** یعنی و زیاد کرده بعضی فقهاء در جزو مرجحات، بعد از آن مرجحاتی که ذکر گردید، ائمتی و اورع را **الأئمة والأورع** (مفعول است برای - زاد -) یعنی آنکه تقوایش بیشتر است و آنکه ورعش بیشتر است.

فرق، بین تقوی و ورع این است که تقوی عبارت است از پرهیز از محرمات ولی ورع عبارت است از علاوه بر ترک محرمات، پرهیز از مکروهات و نیز از مشتبهات (یعنی چیزهایی که حرام بودنش یقینی نیست) تا آنکه در محرمات وارد نشود، چنانکه در حدیثی وارد شده از حضرت امیر عليه السلام که **(الْوَرَعُ: الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ)** یعنی ورع

عبارت است از ایستادن نزد شبهه و مرتکب آن نشدن، و در حدیث دیگر وارد شده: که باید انسان در اطراف قرقگاه وارد نشود، زیرا اگر در اطراف قرقگاه وارد شود نزدیکست که وارد قُرُق شود.

(و) الإمام (الراتب) في مسجد مخصوص (أولى من الجميع) لو اجتمعوا. (وكذا صاحب المنزل) أولى منهم، ومن الراتب. (و) صاحب (الإمارة) في إمارته أولى من جميع من ذكر أيضا. وأولوية هذه الثلاثة سياسة أدبية لا فضيلة ذاتية ولو أذنوا لغيرهم انتفت الكراهة.

(و) الإمام (الراتب) في مسجد... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: اگر در مسجد، عده‌ای که هر کدام یکی از مرجحات سابقه امامت را دارا بودند جمع شده بودند در این صورت امام جماعت همیشگی مسجد، بر دیگران اولویت دارد و مقدم می‌باشد، گرچه امام دارای یکی از آن مرجحات نباشد و با وجود امام همیشگی مسجد، امامت دیگران کراهت دارد.

و همچنین اگر در منزلی، آن عده جمع بودند صاحب آن منزل اولویت دارد بر همه آنها حتی بر امام راتب اگر او هم در آن منزل حاضر بوده باشد و با وجود صاحب منزل، امامت دیگران کراهت دارد.

و همچنین اگر آن عده در محل امارت کسی که از طرف امام علیه السلام امیر شده اجتماع کرده بودند آن امیر بر دیگران در آن مکان امارتش، اولویت دارد.

ترجمه و شرح عبارت: **و الإمام الراتب...** یعنی امام همیشگی در مسجد مخصوص (که شب و روز در آن مسجد با آن امام، نماز جماعت بپا می‌شود) اولویت دارد (برای امامت) از همه آنها (بی‌ی که هر کدام دارای یکی از مرجحات مذکوره باشند که در بالا مراتب آنها ذکر گردید در تقدّم و تأخر) در صورتی که همه آنها در مسجد جمع شده باشند و **كذا صاحب المنزل...** یعنی و همچنین صاحب منزل (که در آن سکونت می‌کند) اولویت دارد از همه آنها و نیز از امام راتب (اگر امام راتب هم در آن منزل حاضر بوده باشد) و **صاحب الإمارة...** یعنی و کسی که صاحب مقام امیری و



سلطنت است، در همان مکان امارتش اولویت دارد بر تمام آنهایی که ذکر گردید فی امارته یعنی در مکان امارتش و در زمانی که امیر است.

و أولویة هذه الثلاثة سیاسة... یعنی اینکه گفته شد آن سه فرد (امام راتب و صاحب منزل و صاحب امارت) بر دیگران اولویت دارند، این اولویت برای او یک فضیلتی است عَرَضی و سیاست ادبی و اخلاقی می باشد (یعنی شارع مقدس، رعایت احترام امام راتب و صاحب منزل و صاحب امارت را کرده که حق امامت را به آنها داده) نه اینکه اولویت، استحباب و فضیلت ذاتی برای او باشد. پس بنابراین اگر خود آنها به غیر خود اجازه امامت دهند، کراهت امامت دیگران از بین می رود و حال اینکه اگر آن اولویت، فضیلت ذاتی برای آنها بود، با اجازه آنها به دیگران، کراهت از دیگران زائل نمی شود.

ولا يتوقف أولوية الراتب على حضوره، بل ينتظر لو تأخر ويراجع إلى أن يضيق وقت الفضيلة فيسقط اعتباره.

ولا فرق في صاحب المنزل بين المالك للعين، والمنفعة وغيره كالمستعير، ولو اجتمعا فالمالك أولى. ولو اجتمع مالك الأصل والمنفعة فالثاني أولى.

(ويكره إمامة الأبرص، والأجذم، والأعمى بغيرهم) ممن لا يتصف بصفتهم، للنهي عنه المحمول على الكراهة جمعا وقد تقدم.

ولا يتوقف أولوية الراتب... توضیح اینکه گفته شد امام راتب اولویت بر دیگران دارد، توقف بر حضور وی ندارد بلکه اگر غائب نیز باشد و دیرکرد، مستحب است منتظر او شوند و به دنبال او روند (تا حاضر شود و یا کسی را به جای خویش نایب تعیین کند) پس اگر قبل از گذشتن وقت فضیلت نماز، حاضر شد، که امامت را به عهده می‌گیرد و اگر تا آن وقت حاضر نشد و وقت فضیلت تنگ شد، در این صورت امام راتب از اولویت ساقط است و دیگران به انتخاب مأمومین، می‌توانند به جای وی امامت کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يتوقف أولوية... یعنی متوقف نیست اولویت امام راتب، بر حضور وی بلکه (اگر غائب نیز باشد اولویت او هست فلذا) مستحب است منتظر او شوند اگر دیر کند و مراجعه به او کنند (و به دنبال وی روند) تا وقتی که تنگ شود وقت فضیلت نماز پس (وقتی که تنگ شد و او حاضر نشد و کسی را هم به جای خود نایب تعیین نکرد) ساقط می‌گردد اعتبار آن امام (و مأمومین یکی را انتخاب کنند برای امامت به جای وی) يُنتظر بصیغه مجهول يُراجع نیز بصیغه مجهول.**

**ولا فرق في صاحب المنزل...** توضیح: گفته شد صاحب منزل اولویت بر دیگران دارد، فرقی نمی‌کند که وی مالک خود منزل باشد یا مالک منفعت آن (مثل مستأجر) و یا اینکه مالک نباشد مثل اینکه منزل را عاریه کرده.

**مسأله:** اگر چنانچه مالک منزل با عاریه کننده آن در آن منزل جمع شده باشند در این صورت مالک منزل اولویت بر عاریه کننده دارد در امامت، زیرا عاریه کننده نه مالک عین منزل است و نه مالک منفعت، زیرا عاریه عبارت است از استفاده از منافع چیزی مجانی بطوری که هر وقت مالک خواست می‌تواند او را بیرون کند.

**مسأله:** اگر چنانچه مالک منزل با اجاره کننده آن، در آن منزل اجتماع کنند، در این صورت اجاره کننده آن مقدّم است برای امامت، زیرا خواندن نماز در آنجا از جزو منافع منزل محسوب است فلذا آنکه مالک منافع است یعنی مستأجر، اولویت دارد بر مالک عین والمنفعة یعنی مالک منفعت منزل مثل مستأجر و غیره غیر مالک مثل مستعیر (عاریه کننده) ولو اجتمعا یعنی اگر مالک با مستعیر جمع شوند در منزل، مالک اولویت دارد بر مستعیر مالك الأصل یعنی مالک اصل منزل با مالک منفعت آن جمع شوند در آن منزل پس دومی یعنی مالک منفعت، اولویت دارد.

**ویکره إمامة الأبرص...** توضیح: کسی که مرض پیسی یا مرض جذام (خوره) دارد مکروه است امامت کند برای کسی که سالم از آن مرض است، و نیز مکروه است کسی که کور است امامت کند برای آنکه بینا است، چون در روایات نهی از امامت آنها شده و نهی گرچه ظهور در حرمت دارد ولی در اینجا آن نهی را حمل بر کراهت کرده‌اند زیرا در مقابل آن نهی، روایات دیگری است که امامت آنها را جایز کرده پس جمع بین آن دو دسته روایات اقتضا می‌کند که روایت نهی را حمل بر کراهت کنیم.

ترجمه: ویکره... یعنی کراهت دارد امامت آنکه ابرص و یا اجذم و یا کور است برای غیر خودشان از کسانی که دارای صفت آنها نیستند (و دلیل کراهت:؛ چون نهی شده از امامت آنها و این نهی حمل بر کراهت شده تا جمع شود بین دو دسته روایات. **وقد تقدّم** یعنی سابقاً مصتّف در بیان مکروهات امام جماعت، کراهت امامت اجذم و ابرص را ذکر کرد و ذکرش در اینجا تکرار است ولی تکرار آن بی جهت هم نیست چون ذکرش در اینجا مانند استثناء است از مسأله قبل که درباره اولویت امام راتب و صاحب منزل و صاحب امارت بود پس در اینجا گویا مصتّف می خواهد بفرماید که اولویت آنها در صورتی است که صاحب یکی از این سه مرض نباشند پس اگر دارای این مرض باشند، امامتشان کراهت دارد.

حمد خداوندی را که بر این حقیر بی بضاعت منت نهاد تا آنکه شرح کتاب الصلاة در روز دوشنبه سوم ماه رجب سال ۱۴۰۵ هجری قمری در اینجا خاتمه یافت، امید آنکه مولای جهان و امام زمان حضرت حجت بن الحسن عنه السلام این خدمت ناقابل را از این خدمتکار قبول فرماید، و از طلاب و محصلین امید آنکه مرا به دعای خیر در حیات یاد کنند.